گزیده

معراج السعاده

ملا احمد نراقی

به اهتمام

احمد احمدی بیرجندی

بسم الله الرحمن الرحیم

گزیده معراج السعاده

نویسنده:

احمد بن محمدمهدی ملا احمد نراقی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

گزیده معراج السعاده

مشخصات کتاب

سرشناسه : نراقی، احمدبن محمد مهدی، ۱۱۸۵ - ۱۲۴۵ق.

عنوان قراردادی : معراج السعاده .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : گزیده معراج السعاده/ احمد نراقی؛ به اهتمام احمد احمدی بیرجندی.

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۵.

مشخصات ظاهری : ۲۳۴ص.

شابک : ۴۷۰۰ریال ؛ ۱۱۰۰۰ ریال: چاپ سوم: ۹۶۴-۴۴۴-۶۴۹-۶ ؛ ۵۹۰۰۰ ریال: چاپ پنجم: ۹۷۸-۹۶۴-۴۴۴-۶۴۹-۸

یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۸۱.

یادداشت : چاپ پنجم: ۱۳۹۲.

موضوع : اخلاق اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

شناسه افزوده : احمدی بیرجندی، احمد، ۱۳۰۱ - ۱۳۷۷.

شناسه افزوده : بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۲۴۷/۷۵/ن۴م۶۰۱۱۶ ۱۳۷۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۶-۴۷۲۸

ص:۱

اشاره

فهرست مطالب

ص:۵

ص:۶

ص:۷

پیشگفتار

«وَاِنّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیم»

«تو راست خلقی عظیم» (قلم/ ۴)

«اِنّما بعثت لِاُتَمِّمَ مَکارِمَ الاخلاق»

«من مبعوث شدام تا مکارم اخلاقی را

تمام و کامل کنم» (حضرت محمد صلی الله علیه و آله)

اخلاق چیست؟ برای پاسخ دادن به این پرسش؛ باید توجّه داشت که افعال (کردارهای) انسان به دو نوع تقسیم می شود: افعال طبیعی که مقتضای طبیعت انسان است و به طور روزمرّه از آدمی سر می زند و برای جلب منفعت و دفع ضرر انجام می پذیرد. این افعال با حیوانات مشترك است؛ مانند: خوردن، آشامیدن و خفتن و... این نوع افعال نه شایسته تحسین اند و نه در خور سرزنش و نکوهش.

افعال اخلاقی: افعالی هستند که بالاتر از حدّ حیوانی می باشند و انجام دادن آنها درخور تحسین، و انجام ندادن آنها شایسته توبیخ و نکوهش است مانند: راستی، درستی، امانت و سخاوت و... . علم اخلاق: یا تهذیب نفس یکی از شعبه های حکمت عملی است که از خویهای نیک و بد و بایدها و نبایدها، بحث می کند.

حال ببینیم حکمت نظری و حکمت عملی چیست؟

حکمت نظری عبارت است از شناسایی و علم به احوال اشیاء و موجودات آن چنان که هستند. حکمت عملی عبارت است از علم به این که رفتار و کردار آدمی یعنی افعال اختیاری او چگونه باید باشد؛ به عبارت دیگر از ارزشهای بحث می شود. حکمت عملی محدود به انسان است و از افعال اختیاری و ارزشهای کلّی و مطلق و دائم بحث می کند نه از ارزشهای فردی و نسبی و موقت.

اخلاق در اسلام یکی از سه رکن مهم است: اول: عقاید دوم: احکام، سوّمین رکن، اخلاق است.

در قرآن کریم آیاتی است که هدف از بعثت پیامبران علیهم السلام را - تربیت و تزکیه افراد بشر - دانسته و بویژه در سه مورد، تزکیه را بر تعلیم مقدّم داشته است. وقتی هدف آفرینش تکامل وجود انسان باشد؛ باید تحت تعلیم و تربیت صحیح که از مبدء وحی سرچشمه می گیرد و به وسیله معلّمان دلسوز و راستین بشر: پیامبران الهی و ائمه معصومین علیهم السلام که از گناه و خطا بر کنار بوده اند؛ به شاهراه سعادت سوق داده شوند.

چون هدف از ارسال رسولان الهی و انزال کتب آسمانی تزکیه و تربیت نفوس و پاک شدن از آلودگیهای کفر و بت پرستی است و شک نیست که تا زمینی شایسته نشود و از سنگ و خار و علفهای هرزه پاک نگردد؛ افشاندن بذر در آن بی ثمر و تلاش و زراعت بی نتیجه خواهد بود؛ از این جهت خداوند متعال در چهار مورد که از تعلیم و تزکیه سخن می گوید؛ در سه مورد تزکیه را بر تعلیم مقدّم داشته است.(۱) امّا فرو خواندن آیات الهی که طریق صحیح سعادت را نشان می دهد و از جهت فصاحت و بلاغت و اشتمال بر پند و حکمت و سرگذشت اقوام پیشین و احکام استوار، معجزه باقیه است؛ دلهای سخت را نرم و افراد سرکش را خاضع می سازد؛ ضرورت خاص داشته تا تدبیر صحیح زندگی را بیاموزد و از چشمه سار پر فیض وحی سیرابشان کند.

بدین سان در رسالت انبیای عظام هم تعلیم صورت می گیرد و هم تزکیه و تربیت که

۱- بقره/ ۱۲۹ و ۱۵۱ - آل عمران/ ۱۶۴ - جمعه/ ۲.

هدف اصلی است تحقّق می یابد.

قـدم اول در تعلیم اعتقـاد به مبـدء است. در سـایه اعتقاد به خـدا دوام و اسـتمرار اخلاق حاصل می شود. ایمان قلبی اراده را به حرکت در می آورد و اراده، رفتار را بر می انگیزد.

کوتاه سـخن آنکه، برای اخلاق - که موضوع بحث ماست - بدون زمینه اعتقادی نقطه اتّکائی نیست و اخلاق با عقیده پیوندی ناگسستنی دارد.

ایمان و یقینی که مایه اطمینان و آرامش نفس برای عمل است، شـرط ضـروری است. از سوی دیگر، کسـی که به خالق جهان هسـتی ایمـان دارد، احسـاس می کنـد که از طریق فطرت خود بـا حقیقت زنـده و مؤثّری در ارتبـاط است و همواره از آن منبع، قـوّت و نـور می گیرد. بـدین جهت می تـوان گفت که اخلاـق هیـچ جـایی شـکوفاتر از ضـمیر مؤمن نمی یابـد و مفهوم الزام و تکلیف که تکیه گاه هر نظام اخلاقی است و مسؤولیت که ناشی از الزام اخلاقی است؛ پایگاهی استوارتر از ایمان قلبی ندارد.

کمـال مطلوب افعال اخلاقی در حـدّ سود جویی نیست؛ زیرا سـر و کار اخلاق با مسأله ارزشـهاست و ارزش اخلاقی مسـتقلّ از سود و گاهی ضدّ آن است؛ مانند ایثار و فداکاری.

* * *

از جهت این که اخلاق یکی از ارکان اسـلام است؛ متفکّران اسـلامی از دیرباز به آن توجّه خاصّ کرده اند و تألیفات مسـتقلّی در علم اخلاق نگاشته اند؛ مانند ابوالحسن عامری (قرن چهارم هجری) کتابی به نام السعاده والاسعاد نگاشته. ابن مسکویه (قرن پنجم هجری) تـألیفی دارد به نـام تهـذیب الاخلاـق و تطهیر الاعراق.امـام محمـد غزالی (قرن پنجم هجری) کتـاب احیاء العلوم الـدین را نوشت و آن را تلخیص کرد و به زبـان فارسـی برگردانـد و نـام آن را کیمیای سـعادت گـذاشت. خواجه نصـیرالدین طوسی (قرن

ششم و هفتم هجری) اخلاق ناصـری را نگاشت. ملامحسن فیض کاشانی (قرن یازدهم هجری) کتاب المحَجَّه البیضاء فی احیاء الاحیاء را در اخلاق بر مبنای روایات شیعه تنظیم کرد. این کتاب منقّح شده احیاء العلوم امام محمد غزالی است.

دانشـمندان دیگری نیز درین رشـته آثـار ارزنـده ای دارنـد که مـا - برای پرهیز از طول کلام - از ذکر نـام و آثارشـان در می گـذریم و تنها به ذکر کتاب با ارزش «جامع السعادات»(۱) تألیف مولی محمـد مهـدی نراقی (متوفی به سال ۱۲۰۹ ه-) که از بزرگـان علمای اسـلام و جامع علوم عقلی و شـرعی بوده است؛ اکتفا می کنیم و سـپس از کتاب «معراج السـعاده» تالیف فرزند دانشـمندش مـولی احمـد نراقی کـه هـم اکنـون «گزیـده»ای از آن پیش روی شـماست؛ سـخن خـواهیم گفـت. کتـاب «جـامع السـعادات» که با سـبک واسلوب ویژه ای نگاشـته شده مشـتمل است بر جهات عقلی و فلسفی و نظری، که بعضی مؤلفان کتب اخلاقی آن را مـدّ نظر داشـته انـد؛ و هم جهـات دینی و عملی، بـدین لحـاظ کتـابی است جـامع، همچنـان که نام کتاب از آن حکایت می کند.

«معراج السـعاده»، در حقیقـت ترجمه ای است از کتـاب «جـامع السـعادات» که به عربی است و زیـاداتی که برای جـذب طبـاع خوانندگان گاه با عباراتی آهنگین و اشعاری دلکش آراسته شده است.

مولی احمـد نراقی فرزنـد مولی محمـد مهـدی نراقی از دانشـمندان و فقهـای امامیّه در قرن سـیزدهم هجری است. وی در فقه و اصول و علوم مختلفماننـد اخلاق و شـعر و شاعری بر طریق پـدرش رفته است. اگر پـدر در فقه (معتمـد) را می نویسـد؛ پسـر کتاب (مسـتند) را می نگارد. پدر در اخلاق (جامع السـعادات)دارد؛ پسـر (معراج السعاده) را می نویسد. پدر دیوان اشعارش را طـائر قدسـی می نامـد، پسر علاوه بر دیـوان اشـعار مثنویهـایش را در کتـاب (طاقـدیس) جمع می کنـد. پـدر در علوم مختلفه (مشکلات

العلوم) را گرد می آورد؛ پسر کتاب (خزائن) را فراهم کرده که مجموعه ای استماننـد کشـکول شـیخ بهائی. ملااحمد نراقی اشـعار عرفانی فراوانی دارد و در شعر «صفائی» تخلّص اختیار کرده است. ما در زیر چند نمونه از اشعارش را که از ذوق و حال وی حکایتها باز می گوید؛ نقل می کنیم:

۱- این کتـاب تحت عنوان «علم اخلاق اسـلامی» به وسـیله اسـتاد دکتر سـید جلال الـدین مجتبوی ترجمه شـده است. راقم این سطور از مقدّمه آن در نوشتن این «پیشگفتار» بهره گرفته ام.

تاراج کنی تا کی ای مغبچه ایمانها

کافر تو چه می خواهی از جان مسلمانها؟!

پروانه صفت گردم، گرد سر هر شمعی

از روی تو چون روشن، شد شمع شبستانها

دَر میخانه بر رویم گشادند

مگر میخواره ای بر من دعا کرد

صفائی تا مرید می کشان شد

عبادتهای پیشین را قضا کرد

در حیرتم آیا زچه رو مدرسه کردند

جایی که در آن میکده بنیاد توان کرد

از بیم ملامت رهم از میکده بسته است

از خانه ما کاش به میخانه دری بود

آن آیه که منع عشق دارد

واعظ بنما به من کدام است؟

و آن می که به دوست ره نماید

آخر به کدام دین حرام است

مؤلف ریحانه الادب تصانیف دیگری را از وی بر شمرده است:

۱- اجتماع الامر و النهی ۲- اساس الاحکام در اصول فقه ۳- اسرار الحج ۴- دیوان اشعار و طاقدیس ۵ - معراج السعاده در اخلاق و چند اثر دیگر

کتاب معراج السعاده بر مبنای کتاب جامع السعادات نگاشته شده است. مؤلف در ابتدا در باره نفس انسان و معرفت آن سخن گفته و سپس درباره قوا و غرایز آدمی بحث می کند و هر یک از فضائل اخلاقی را به یکی از قوای نفس اسناد می دهد و هر

یـک از رذائـل اخلاـقی را به غریزه ای متّصـل و مربوط می سـازد و آن گـاه به شـناساندن هر یـک از فضائـل و رذائل قوا؛ می پردازد و سـپس مطـالب خود را بـا آیات و روایات و تعلیمات شـرع مقـدس اسـلام مورد تأییـد قرار می دهـد و گاه گاه اشـعار مناسب و مو□ری

ص:۱۳

از خود و از شاعران دیگر - بدون ذکر نام آنها و البته بیشتر از مولوی، سعدی و حافظ - نقل می کند که بر حلاوت سخنش می افزاید؛ در پایان هر بخش راه دستیابی به

فضائل و معالجه و درمان رذائل اخلاقی را به شیوه ای حکیمانه، همچون روانکاوی قابل، باز می نماید. جای جای در ضمن نقل مطالب اخلاقی به خواننده آگاه و ناآگاه پند و اندرز می دهد و او را به ناپایداری دنیا و توجّه به حساب آخرت و عذاب الهی دعوت می کند و از سر دلسوزی با کلامی مؤثّر که از دل برخاسته او را از غفلت و تغافل و فریب شیطان و نفس امّاره بر حذر می دارد.

در ضمن نقل برخی مطالب از مردم روزگار خود گله ها و شکوه ها آغاز می کند و از جور و جفای صاحب دولتان و قدرتمداران می نالد.

ما درین «گزیده» که در حقیقت ثلث کتاب «معراج السعاده» است. اصول و فصل بندی آن را حفظ کرده؛امّا از مطالب تکراری که صبغه زمان خاصّ نویسنده را دارد و منطبق بر دوران ما نیست صرف نظر کرده ایم. آیات را با سوره و آیه در پرانتزهای مقابل و ترجمه روان همراه کردیم که برای دانشجویان دست یابی بدانها آسان باشد.

نثر کتاب عموماً ساده و دور از پیرایه های لفظی است؛ امّا در برخی موارد مؤلّف به سائقه ذوق شعری و ادبی خود جملات آهنگین بسیار زیبایی می نویسد که در خور تقلید و تحسین است. اینک به نقل چند عبارت بسنده می کنیم:

«پس اگر فی المثل اسکندر زمان و پادشاه ملک جهان باشی از کران تا کران حُکْمَت جاری و به ایران و توران امرت نافذ و ساری باشد؛ کلاه سروریت بر سپهر ساید و قبّه خرگاهت با مهر و ماه برابری نماید؛ کوکبه عزّتت دیده کواکب افلاک را خیره سازد و طنین طنطنه حشمتت در نه گنبد سپهر دوّار پیچد؛ چون آفتاب حیاتت به مغرب ممات رسد و خارنیستی به دامن هستی ات در آویزد و برگ بقا از نخل عمرت به تند باد فنا فرو ریزد و منادی پرورگار ندای الرحیل در دهد، مسافر روح عزیزت بار سفر آخرت ببندد، ناله حسرت از دل پر دردت بر آید و عرق سرد از جبینت فرو ریزد و دل پر حسرتت همه علایق را ترک گوید... و تخت دولت به تخته تابوت مبدل

شود...» (معراج السعاده، انتشارات رشیدی، تهران، ص ۴۵۷) ای جان برادر! گاهی برخاک دوستان گذشته گذری کن و بر لوح مزارشان نگاه اعتباری نمای، ساعتی به گورستان رو و تفکّر کن که در زیر قدمت به دو ذرع راه چه خبر و چه صحبت است، و در شکافهای زهره شکاف قبر چه ولوله و وحشت همجنسان خود را بین که با خاک تیره یک سان گشته و دوستان و آشنایان را نگر که ناله حسرتشان از فلک گذشته ببین که در آن جا رفیقانند ترک دوستی گفته؛ دوستانند روی از ما نهفته، پدران مایند مهر پدری بریده، مادران اند دامن از دست اطفال کشیده، طفلان مایند در دامن دایه مرگ خوابیده و فرزندان مایند سر بر خشت لحد نهاده، برادرانند یاد برادری فراموش کرده، زنان مایند با شاهد اجل دست در آغوش کرده... سنگدلانند به سنگ قبر نرم و هموار گشته، جهانگشایانند در حجله خاک در بروی خود بسته، تا جدارانند نیم خشتی به زیر سر نهاده، لشکر کشانند تنها و بی کس مانده، یوسف جمالانند از پی هم به چاه گور سرنگون، نکورویانند در پیش آیینه مرگ زشت و زبون ... نو عروسانند به جای سرمه خاک گور در چشم کشیده ... (همان، صفحه ۵۲۱) در باره عطا و کرم خداوند متعال آورده:

هیچ لذّتی نیست که نه از ثمره شجره او باشد و هیچ احسانی نیست که نه در خوان احسان و عطیّت او بود، هر نعمتی از دریای بیکران او قطره ای است و هر راحتی از بحربی انتهای آلاء او جرعه ای. اسباب عیش و شادی از او آماده و خوان خرّمی او نهاده. کدام موردانه کشید که نه از خرمن احسان اوست و کدام مگس نوشی چشید که نه از شهد شکرستان او... (همان، صفحه ۵۶۱)

و از این عبارات زیبا بسیار دارد و حکمتهای بیش بها فراوان.

مؤ�ف در جای جای کتاب که از اصناف مختلف، بحث به میان می آورد؛ درد دلها و شکوه ها دارد. از فقدان اخلاص و عمل و عدالت و شفقت بر زیر دستان و نیازمندان اجتماع خود می نالد و از آشفتگیهای زمان خود گوشه هایی باز می گوید که پیداست

برخی حاکمان و عالمان و ثروت اندوزان روزگار به طاعات و عبادات و وظایف خلقی و رعایت موازین و احکام اسلامی بی توجّهند. و همین وضع نویسنده و «والد

ماجدش» را محرک آمده است که برای مردم روزگار کتابی در اخلاق و آداب اسلامی بنویسد و از این طریق به ارشاد مردم بپردازد.

نفس گرم و سخنان از دل برخاسته این مرد بزرگ و پدر بزرگوارش، که هر دو از عالمان و مصلحان زمان خود بوده اند در دو کتاب «جامع السعادت» و «معراج السعاده» جلوه خاص کرده است و بیقین آثار خیری از آن دو اثر در اجتماع آن زمان و بعد در اصلاح مردم بروز کرده است. رحمت خدا بر آن دو بزرگ مرد باد؛ رحمتی گسترده و فراگیر. برای کسانی که خداوند بزرگ توفیق شان رفیق گرداند و بخواهند راه نجات و طریق سعادت دنیا و عقبی را بجویند؛ کتاب «معراج السعاده» پلکان خوشبختی است و راه روشن تهذیب نفس و پاکیزگی روح و روان .

من این کتاب را بدین امید بازنویسی و تلخیص کردم که در درجه اول برای جوانان عزیز کشور اسلامی ما دستور عمل باشد و آنها را از فریبندگیهای شیطان، نفس امّاره و وسوسه های «خویشتن خود» و بدخواهان غرب و شرق برهاند و بدانند ما خود چه نسخه های شفا بخشی در دست داریم و پاره ای از ما از آن غافلیم؛ در درجه دوّم برای همه طالبان سعادت. والسلام علی من اتّبع الهدُی

اردیبهشت ۷۵ مشهد - احمد احمدی بیرجندی

ص:۱۶

۱. در بیان حالات نفس و شناختن صفات نیک و بد

کلید خوشبختی و سعادت این جهان و آن جهان شناختن نَفْس یا خویشتن شناسی است خودشناسی انسان را در راه خداشناسی یاری می کند. به همین جهت است که پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله می فرماید: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ؛ «کسی که خود را بشناسد پروردگار خود را شناخته است».

روشن است کسی که خود را - که از همه نزدیکتر به اوست - نشناسد؛ به شناختن دیگری نمی تواند برسد.

«خودشناسی» انسان را به تحصیل کمالات و پاکی اخلاق و زدودن ناپاکیهای اخلاقی وادار می کند؛ زیرا به گوهر و حقیقت نفس خود پی می برد و می داند که این نفس نفیس و گرانبها را بی جهت به این عالم نفرستاده اند. و این گوهر گرانبها را بی سبب در صندوقچه بدن ننهاده اند.

گاهی ممکن است بگویی: من خود را شناخته ام. می دانم که چشم و گوش و بینی و دست و پا دارم و از ظاهر جسم خود آگاهم و از باطن خود با خبرم. می دانم گرسنه ام یا تشنه ام و نیاز به آب و خوراک یا خواب دارم.اشتباه نکن! اینها که تو می گویی شناختن نیست. اینها و امثال اینها را حیوانات هم دارند و با تو شریک اند.

اگر برتری تو در همین ها باشد؛ چرا خداوند متعال می فرماید: و فَضّلْناهُمْ عَلی کثیرٍ مِمّنْ خَلَقْنا؛ «ما فرزندان آدم را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری دادیم»

(اسراء/۷۰). پس باید بدانی چه کسی؟ از کجا آمده ای؟ و به کجا خواهی رفت؟ برای چه تو را آفریده اند؟ باید بدانی که سعادت تو در چیست؟ باید صفات خوب و ملکوتی خود را از صفات زشت و حیوانی خود بازشناسی و بدانی که کدام یک از این صفات شایسته حقیقت توست؟ قدم اول همین است که خود را بشناسی و به حقیقت خود پی بری تا بسوی منزل مقصود گام برداری.

۲. در کیفیت شناختن خود

اگر بخواهی خود را بشناسی باید بدانی که هر کس را از دو چیز آفریده اند: یکی تن که مرکّب است از عناصر و امور ظاهری مانند گوشت، پوست، استخوان و رگ و پی. اینها مربوط به عالم جسمانی است و می توان آنها را با چشم دید. دیگری نفس است که آن را روح، جان، عقل و دل نیز می گویند و آن گوهری است از عالم ملکوت؛ از جنس فرشتگان و مجرّدات و جدا از عالم جسمانی و مادّه که خداوند بزرگ به قدرت خود رابطه ای بین آن و عالم جسمانی بر قرار کرده و آن را با علاقه ای مقیّد به بدن خاکی نموده است تا مدّت معیّن که اجل فرا می رسد و بین جسم و نفس جدایی می افتد و نفس به عالم اصلی خود بر می گردد. شناختن بدن که با چشم دیده می شود و با حواس حسّ می شود؛ آسان است.

امّا شناخت نفس و روح که از مجرّدات و چیزهای نامحسوس است و برای مدّتی به جسم تعلّق یافته است و از آن جدا خواهد شد، در این عالم ممکن نیست؛ مگر برای کسی که نفس خود را به حدّ کمال برساند و علاقه او به بدن کم شود؛ دور نیست که تا حدّی به معرفت نفس دست یابد.

۳. آدمی از جنس عالم جسمانی نیست

اگر انسـان صـفحه دل را از غبـار عالم طبیعت و علاقه های مادّی و شـهوات حیوانی پاک کنـد؛ و گاهگاهی درِ دل را بر روی اغیـار نابکـار ببنـدد و بـا محبوب حقیقی یعنی خداونـد مهربـان، خلوتی نمایـد و با حضور قلب به مناجات حضـرت آفریـدگار بپردازد؛ برای او حـالت نورانی حاصل می شود که به سـبب آن یقین می کنـد که ذات و گوهر وجود او از این عالم جسـمانی نیست، بلکه از عالمی دیگر است.

راه دیگر، عـالم خواب است که در خواب راه حواس بسـته می شود و بـدن از حرکت بـاز می مانـد؛ در این حالت اگر نفس و روح را صفایی باشد؛ در اطراف و آفاق عالم سیر می کند و حتی امور آینده را می بیند و می شناسد و از آنها خبر می دهد.

راهی دیگر آن که آدمی را قـوّت معرفت همه علمهـا و صـنعتهاست و به وسـیله آنهـا به حقیقت اشـیاء و امور پی می برد. گـاه چنان این حقایق بر او روشن می شود که نمی دانـد از کجا و چه سان بر روح و قلب او وارد شده اند؟! گاه در یک لحظه فکر او از شرق به غرب و از عالم خاک به عالم بالا پرواز می کند و به امور فراوانی معرفت پیدا می نماید.

۴. حقیقت آدمی نفس اوست

دانستیم که هر آدمی مرکّب است از نفس و بـدن؛ امّـا حقیقت انسـان همان نفس - که به آن نفس ناطقه هم می گوینـد - می باشـد که امور معقول را درک می کند، می اندیشد و خوبی و بدی را از هم تشـخیص می دهد و با آن سـخن می گوید. سایر حیوانات از این امتیاز محروم انـد. بدن، امری است عاریتی و موقّتی که در حکم مرکبی است برای روح و جان که بر آن سوار است و به او فرمان می دهد. نفس به بدن تعلّق گرفته است تا در راه معنوّیت نمودی کند و کمالاتی بیندوزد و بعد به

وطن اصلی خود بر گردد.

بـدن امری است فانی که بعد از مردن از هم ریخته می شود و چنین هست تا روزی که به امر پروردگار، دوباره برای حساب و عقاب و پاداش جمع کرده شود؛ امّا نفس امری است باقی که اصلاً از برای او فنائی نیست.

۵. آدمی به واسطه نفس مناسبت با فرشته دارد

از آن چه گفتیم دانسته شـد که انسان دو جنبه دارد: یکی جنبه روحانیّت که مناسـبت دارد با ارواح طیّبه و پاکیزه و فرشـتگان. دیگری جنبه جسـمانیّت که تناسب دارد با حیوانات و جانوران درنـده. انسان با این دو جنبه، مـدّتی کوتاه در این جهان اقامت می کنـد؛ پس به کمک جنبه روحانی مسافرت به عالم اعلی می نمایـد و با ساکنان عالم قدس همنشـین می شود. آن کس که مشـتاق رسـیدن به عالم قدس است باید روزبروز در ترقّی و تکامل باشد و کدورتهای جسـمانی را از خود بیفشاند تا آثار جزء روحـانی وجودش بر جنبه جسـمانی اش غلبه کنـد تـا هنوز در این جهـان مـادّی است، دلش به نور الهی روشن شود و از مبـدء فیض بهره های معنوی دریافت کنـد تا روشـنی دل و صـفای خاطر پیدا نماید. با چنین حالی، وقتی ساعت جدایی فرا رسد همه پرده های تاریک طبیعت از پیش دیده بصیرتش بر داشته می شود. به سرور ابدی و راحت سرمدی می رسد و هر لحظه نوری تازه بر دلش می تابد و شوق عالم بقا بر دلش سرازیر می شود و می گوید:

حجاب چهره جان می شود غبار تنم

خوشا دمی که از آن چهره پرده بر فکنم

بـدن او مقیم خطّه خاک است و دل او مصاحب عالم افلاک بجز رضای خدا را نجوید و سـخنی که نه از برای اوست نگوید و راهی که نه بسوی اوست نپویـد تا برسد به جایی که محرم قرب گردد و بیابد آن چه را که هیچ چشـمی ندیده و هیچ گوشـی نشنیده که: فَلا تَعْلمُ نَفْسٌ مَا اُخْفِیَ لَهُم مِن قُرّهِ اَعْیُنٍ جَزاءً بِما کانُوا یَعْمَلونَ؛

«و هیچ کس از آن مایه شادمانی خبر ندارد که به پاداش کارهایی که می کرده، برایش اندوخته شده است.» (سجده/ ۱۷)

۶. نفس را لذت والم هست

چون دانستی که آدمی را روحی و بدنی است و هر کسی مرکّب از این دو می باشد؛ باید بدانی که روح و جسم را لـذّتی والمی و ناخوشی و خوشیی است. دردها و محنتهای بدن بیماریهایی است که عارض بدن می شود و بدن را لاغر و ضعیف می سازد و آن را از درک لـذّتهای جسمی باز می دارند. علم طب موضوع است برای بیان و شناخت و معالجه همین امراض که اگر سهل انگاری شود به مرگ منجر می شود.

امراض و بیماریهای روح عبارت است از صفات و اخلاق نکوهیده و زشت که موجب هلاکت و بدبختی می شود و روح و جان را از درک لذّتهای معنوی و سعادت واقعی باز می دارد.

بیان و معالجه امراض روحانی در علم اخلاق است که ما در این کتاب به آنها پرداخته ایم. ای عزیز! مبادا بیماریهای اخلاقی و روحی را سهل بگیری و بدانها بی اعتنا باشی و امراض روحی را با بیماریهای جسمی قیاس کنی. اخلاق ذمیمه و زشت که بیماری روح از آنهاست آدمی را از لـذّت و سعادت ابدی باز می دارد. پس صحّت جسم و یا بیماری آن امری است موقّت و زودگذر که تنها درک لذّات جسمی را میّسر یا دشوار می سازد ولی در برابر صحّت روح که حیات ابدی را بدست می آورد کم ارزش است و اگر ارزشی دارد از آن جهت است که جسم مرکب و وسیله تکامل روح می شود و به کسب کمالات معنوی نائل می آید. غرض اصلی تکمیل و تطهیر روح است.

هرگاه روح و جان از بیماریها و کدورتها پاک شود و زنگ اخلاق ذمیمه ونکوهیده از آن زدوده شود پرده های تاریک از آن برداشته می شود و صورتهای

عـالم قـدس در آن ظاهر می گردد. علوم و معارف الهی بر قلب می تابـد و آن را روشن می سازد و به حقیقت یقین دسترسـی پیدا می شود.

۷. در مفاسد بیماری نفس و فواید صحت آن

هر نفسـی در آغاز زندگی از جمیع صـفات و ملکات خالی است مانند صفحه ای پاک و سپید. بعدها بر اثر تکرار اعمال – کم کم – اثری و آثاری از آن اعمال بر دل ظاهر و بر اثر تکرار ثابت و راسخ می شود. تغییر اخلاق و ملکات در کودکی و جوانی آسـان اسـت؛ امّـا در دوران کهـولت و پیری بسـیار دشـوار اسـت. آدمی که غفلت و غرور بر او چیره شـده وقـتی به روز مرگ نزدیـک شود و خواه نـاخواه دل از علاقه های دنیوی بکَنَـد به کشت آفت رسـیده اش متوجه خواهـد شـد و هرگاه ازین جهان رخت به سـرای آخرت کشد و پرده از دیدگانش برداشته شود؛ همه اعمال خود را با چشم تیزبین مشاهده خواهد کرد: فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطائکَ فَبَصَـرُکَ الیَوْمَ حَدیـدٌ؛ «تو از این غافل بودی، ما پرده از برابرت برداشتیم و امروز چشـمانت تیزبین شـده است» (ق/ ۲۲) و به او گفته می شود: ...اِقْرَ أکِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الیَوْمَ

عَلَیْکَ حَسِیباً؛ «بخوان نامه [عملت] را امروز تو خود برای حساب کشیدن از خود بسنده ای» (اسراء/ ۱۴) آنها که بر اثر معصیت بسـیار و اشتغال به لهو و لعب و خوشیهای جسمی یکباره به خود می آیند؛ چون چشمشمان به نامه عملشان می افتد؛ بی اختیار می گویند:

مالِهذَا الکتابِ لا یُغادِرُ صَـغِیرةً وَ لا کَبیْرةً اِلاّ اَحْصـیها؛ «گناهکاران [وقتی نامه عمل خود را می بینند]می گویند: وای بر ما، این چه دفتری است که هیچ گناه کوچک و

بزرگی را حساب ناشده رها نکرده است؟!» (کهف/ ۴۹).

آن روز کِشت آفت رسیده را مانی که جز به درد سوختن نمی خورد.

ص:۲۲

۸. در علوّ مرتبه اخلاق و شرافت آن

چون توجّه کردی که حیات ابدی و سعادت سرمدی وابسته است به دفع اخلاق زشت و نکوهیده و کسب صفات قدسیّه ملکوتی و شایسته؛ پس باید در شناخت صفات خوب و عادات و اخلاق زشت وجود قدم پیش گذاری. و این کار هم میّسر نمی شود و نتیجه نمی دهد مگر رذایل صفات و فضایل ملکات اخلاقی را از هم تمیز دهی و برای تهذیب و پاکیزگی نَفْس از ناپاکیها به درمان و معالجه بیماریهای روحی - که در علم اخلاق از آن سخن گفته ایم - بپردازی.

موضوع علم اخلاق (نفس ناطقه) انسانی است. نفس ناطقه مخصوص آدمیان است که آنان را می تواند از پست ترین مراحل حیوانی به عالم ملکوت و قرب الهی؛ اوج دهد. علم اخلاق به جهت شرافت موضوعش از سایر علوم برتر است.

به همین جهت گذشتگان، علم اخلاق را «اکسیرا عظم» می گفته اند؛ زیرا با این اکسیر مس وجود آدمی زر می شود.

با توجّه به این امر مهّم عالمان بزرگوار ابتدا شاگردان خود را با این علم آشنا می کردند و تهذیب اخلاق را مقدّم بر هر چیز می دانستند.

۹. در سبب انحراف از طریق پسندیده

و حصول اخلاق زشت و ناهنجار و بیان قوای نفس

نفس انسان مانند کشوری است که در اختیار روح قرار گرفته - روح در این مملکت قوای ظاهری مانند اعضا و حواس دارد و نیز قوای باطنی که لشکریان روح اند. هر یک از این لشکریان خدمتی معیّن و شغلی مقرّر دارند.

چهار قوه باطنی: عقل، شهوت، غضب و وَهْم از خادمان نفس و روح اند.

این چهار قوّه مانند سران و فرماندهان اند و بقیّه قوا زیر فرمان آنها می باشند. عقل حقایق امور و خوبیها و بدیها را تشخیص می دهد، امر به انجام دادن کارهای

خیر می کند و ما را از کارهای بد باز می دارد.

شهوت موجب بقای بدن است که آلت تحصیل کمال نفس می باشد. بدن نیاز به غذا و آب و زناشویی و داشتن نسل دارد.

غضب مانند شحنه و داروغه شهر وجود است. وی می تواند مضرّتهای خارجی را از بدن دفع و در برابر امور ناسازگار بایستد.

وَهْم یا قوّه وهمیّه مامور فهمیدن امور جزئیه است و دقایق کارهایی که آدمی را به مقاصد صحیح می رساند، در می یابد.

به عبارت دیگر: عقل وزیر روح است که بدون صوابدید وی کاری انجام نمی شود و تدبیر امور مملکت آدمی وابسته به تشخیص اوست.

شهوت مانند کارگزار و عامل خراج است، طمعکار است و دروغگو. همیشه می خواهد با وزیر که عقل است مخالفت کند. مانند دزدی راهزن می خواهد روح را به ورطه لذّات و شهوات زودگذر بکشاند و فسادی را موجب شود. غضب مأموری است که پیوسته می خواهد از اطاعت عقل خارج شود و مانند درندگان همه را بزند و بکوبد و پاره کند و آزار رساند و تندی کند. کار وَهْم مکر و خدعه و خیانت و فتنه جویی است.

به علّت وجود این فرمانروایان چهارگانه و اختلافی که بین آنان است، کشور وجود آدمی میدان محاربه و جنگ و ستیز و گریز می شود؛ گاهی در آن آثار فرشتگان دیده می شود و زمانی نشانه های پست شیطانی و حیوانی.

اگر غلبه در این جنگ و جدال با عقل باشد در کشور نفس آدمی آثار فرشتگان جلوه می کند و اگر پیروزی از آنِ دیگر قوا باشد کشور وجود خراب و معاش و معاد اختلال به هم می رساند و صاحب آن وجود داخل در ردیف بهایم و درندگان و از پیروان شیطان می گردد.

منشأ این نزاع قوّه عاقله است؛ زیرا اوست که مانع سایر قوا می شود و نمی گذارد که از حدّ خود تجاوز کنند و نفس را مطیع خود سازند. آن سه قوّه دیگر:

غضب، شـهوت و وَهْم را با یکـدیگر - به خودی خود - نزاعی نیست. همچنان که حیوانات چون از عقل یا نفس ناطقه محروم اند در درون خود اختلافی ندارند و تنها به کمک فطرت بسوی مطلوب خود رانده می شوند.

فرشتگان نیز از این نزاع بر کنارند زیرا قوه آنان منحصراً، عاقله است.

تنها آدمی است که از یک سو به آسمان و از سوی دیگر به قعر زمین پیوسته است:

آدمیزاده طرفه معجونی است

از فرشته سرشته وزحیوان

گررود سوی این شود کم ازین

ور رود سوی آن شود به از آن

«سنائی»

عظمت آدمی در همین است که بتواند به کمک عقل بر قوای شهوی و بهیمی و غضبی خود غلبه کند.

۱۰. مصدر همه نیکیها و بدیها چهار قوّه اند: عقل، شهوت، غضب و وَهْم

وقتی دانسته شـد که آدمی را چهار قوّه است: عقل، شـهوت، غضب و وَهْم و خیال؛ بایـد بدانیم که هر یک از این قوا را لذّت والمی است.

لـذّت هر یک در آن چیزی است که به مقتضای طبیعت آن قوّه باشـد واَلَم در جهت خلاف طبیعت آن. مقتضای عقل و سـبب ایجاد آن در آدمی معرفت امور و حقایق است پس لذّت عقل هم در علم و معرفت واَلَم آن در جهل و حیرت می باشد.

لذّت غضب در غلبه و قهر و انتقام است والم آن در مغلوبیّت و شکست.

لذّت شهوت در دسترسی به غذاهای الوان و خوراکیها و نوشیدنیها و بر آوردن

خواهشهای شهوی و نفسانی واَلَم آن در محرومیّت از این امور.

لذّت وهم و خیال در رسیدن به امور جزئی و دقایق کارها والم آن در نرسیدن

بـدانهاست. امّـا، بالاـترین لـذّتها، لـذّات عقلی است که به اختلاف احوال مختلف نمی شونـد و سایر لـذّتها در برابر آن قـدر و مقداری ندارند.

در آغاز انسان دستخوش قوای شهوی و غضبی و وهمی است، البتّه بر اثر کسب دانایی و تجربه و کمالات، عقل مسلّط بر سایر قوا می شود و به اوج اعتلا می رسد.

شگفت است که بسیاری از افراد لذّات حسّی را منتهای کمال خود می دانند و در آخرت نیز تنها حور و غلمان و خوردن میوه های بهشتی را نهایت آرزوی خود می شـمارند؛ و اگر طاعت و عبادتی می کننـد به طمع همین لـذّات است. غافل از اینکه این نوعِ عبـادت، عبادت مزدوران و بنـدگان است. کمال حقیقی انسان و باعث قرب به پروردگار در لـذّات عقلی و روحانی است. چنان که سیّد اوصیا، علی علیه السلام می فرماید: ما عَبَدْتُکَ خَوْفاً مِنْ نارِکَ ولا طَمَعاً فِي جَنَّتِکَ وَ لکِن وَجَدتُکَ اهلاً لِلْعِبادَهِ فَعَبَدُتکَ؛ «خداوندا! من تو را به جهت ترس از آتش دوزخ یا به سـبب طمع به بهشت عبات نمی کنم؛ بلکه ترا سزاوار پرستش می دانم و ازین جهت تو را عبادت و بندگی می نمایم».

باری، در نظر اهل بصـیرت، لذّتهای جسـمانی را اعتبار و قدر و مقداری نیست؛ زیرا انسان در این لذّتهای جسـمانی با حیوانات مشـترک است و در حقیقت درک لـذّات جسـمانی، دفع آلاـمی است که برای بـدن حاصـل می شود و گرنه در آنهـا کمـالی نیست.

از سوی دیگر انسان از جهت لذّات عقلی با فرشـتگان عالم بالا شـریک است بلکه از آنان والاتر و هر چند بدان سو رود کمال حقیقی است.

پس ای عزیز! پیش از آن که قوای شـهوی بر تو مسـلّط شود و تو را به گرداب خطر در انـدازد و قوه غضـبی بر تو چیره شود و ترا به بستن و شکستن و کشتن و

قوه وهمیّه ترا به فکر مکر و حیله و جستن راههای پنهان برای هموار کردن

راه غضب و شهوت بکشاند. بر خود رحم کن و از خواب غفلت بیدار شو و با کمک قوای عقلی برین دشمنان خانگی پیروزشو.

از عنایت خداوند هرگز نباید مأیوس شد. باید با مجاهده و ریاضت با اعمال حسنه آثار سوء معصیت را محو کرد. گرچه ممکن است آن صفا و پاکی قبل از ارتکاب معاصی حاصل نشود ولی به هر حال موجب نجات است.

۱۱. در بیان شأن هر یک از چهار قوه

باید بدانیم که شأن قوه عقلی و وهمی ادراک امور است؛ قوه عقلی ادراک کلیّات را می کند؛ امّا قوه وهمیّه به ادارک امور جزئی می پردازد. چون هر فعلی که از بدن صادر می شود جزو افعال جزئی می باشد؛ پس مبدء تحریک بدن در جزئیات افعال به کمک قوه وهمیّه است؛ از این جهت آن را قوّه عامله یا عقل عملی نیز می نامند و قوه عقلی را عقل نظری دانسته اند.

کار قوّه غضبی و شهوی تحریک بدن است. قوّه غضبی مبدء حرکت بدن بسوی دفع امور ناسازگار است و قوه شهوی مبدء حرکت آن است بسوی امور ملائم و سازگار اگر قوه عاقله بر سایر قوا غالب شد و همه را مطیع خود گردانید؛ آثار و افعال همه قوا بر طریق صلاح و درستی خواهد بود و در کشور وجود انتظام و تعادل حاصل خواهد گردید و هر یک از قوا را به تهذیب و پاکیزگی راهی خواهد بود تا بدان جا که قوه عاقله صفت حکمت می یابد و از تهذیب قوه عامله ملکه عدالت ظاهر می گردد و از تهذیب قوه غضبیّه صفت شجاعت پدید می آید و از تهذیب قوه شهوی، عفّت به هم می رسد.

باری، از این چهار صفت اخلاق و صفات حسنه دیگر حاصل می شود.

چنان که حکمت منشأ فطنت و زیرکی و فراست و حسن تدبیر و ... است. شجاعت باعث صبر و بلندی همّت و حلم و وقار می شود و عفّت سبب سخاوت و

حیا و امانت و گشاده رویی و مانند این صفات است. پس منشأ بروز همه اخلاق

حسنه این چهار فضیلت است.

اول حکمت و آن عبـارت است از شـناختن موجودات و آن دو قسم است: حکمت نظری و آن علم به حقایق موجوداتی اسـت که وجود آنها به اختیار ما نیست. حکمت عملی و آن علم به حقایق موجوداتی می باشـد که در اختیار ماست ماننـد افعالی که از ما صادر می شود.

دوّم عفّت که عبارت است از اطاعت قوه شـهوانی از قوه عاقله و سرکشـی نکردن از امر و نهی آن تا صاحب آن از بندگی هوا و هوس رهایی یابد.

سوم شـجاعت و آن عبـارت است از فرمـانبرداری قوه غضبیّه از قوه عـاقله تـا آن که آدمی از امور هلاـکت باری که عقل جایز نمی داند احتراز کند و بسوی اموری که قوه عاقله آن را سزاوار می داند، برود و نهراسد.

چهـارم عـدالت و آن عبـارت است از اطاعت قوه عامله از قوه عاقله در تمام امور و بازداشـتن آن از شـهوت و غضب در تحت اقتدار عقل و شرع.

۱۲. در مقابل هر صفت حسنه دو رذیله است

شـک نیست در مقابـل هر صـفت نیکی خلق و صـفت بـدی نیز وجود دارد. و چون دانستیم که اجناس همه فضائل چهار اسـت پس رذایـل و اخلاقهـای زشت نیز چهار خواهـد بود. در برابر حکمت ضـدّ آن جهل و در برابر شـجاعت جُبن و در برابر عفّت شَرَه و آزمنـدی و در مقابل عدالت جور و سـتم است. از سوی دیگر، برای هر فضـیلتی حدّی معیّن است که به منزله حد وسـط می باشد و تجاوز از آن، چه به طرف افراط و چه به جانب تفریط به رذیلت و صـفت مخالف آن می پیوندد. چون هر فضـیلتی که در حـدّ وسـط قراردارد در مرکز دایره ای فرض شود و اوصـاف رذیله به منزله نقطه هایی دانسـته شود که در داخل دایره یا در محیط دایره قرار دارند؛ بنابر این به تعداد این نقاط پایان ناپذیر رذیلتها و صفات ناپسندی وجود

خواهد داشت. انحراف از هر فضیلتی - به هر مقدار - موجب سقوط در رذیلتی

خواهد شد. چون استقامت در طریق اوصاف خوب و پسندیده در خط مستقیم است، ناچار انحراف از این خط مستقیم به خطوط منحنی و کج و معوجی مبدّل خواهد شد که تعداد آنها بسیار است. به همین جهت گفته اند اسباب و راههای بدی و شرور بسیار بیشتر است از راههای خیر و نیکی. یافتن راه وسط و مستقیم در میان راههای فراوان کاری سخت و دشوار است، و استقامت بر آن طریق دشوارتر. همین استقامت است که وقتی به پیامبر عالیقدر اسلام وحی شد که: فَاسْتَقِمْ کَما اُمِرتَ همچنان که به تو امر شده است استقامت داشته باش؛ حضرت فرمود: شَیَبَتنی سُورهُ هوُد. آری سوره هود [که این دستور عظیم در آن است] مرا پیر کرد.

حدّ وسط را نیز دو نوع دانسته اند: حد وسط حقیقی مانند مرکز دایره و یا عدد چهار نسبت به دو و شش حد وسط اضافی و نسبی که از نزدیکتر چیزی به وسط حقیقی آغاز می شود؛ امّا در احوال و اشخاص مختلف است. بدین جهت یافتن حد وسط حقیقی و استقامت بر آن دشوار و متعذّر است. امّا حد وسط اضافی در افراد و مواقع بسیار مختلف است؛بدین جهت که اوصاف حمیده و پسندیده گاه به اختلاف اشخاص و احوال مختلف می شود. بسا که مرتبه ای از مراتب اضافی در موردی خاص فضیلت محسوب شود ولی نسبت به اشخاصی دیگر رذیلت باشد.

۱۳. اوصاف حمیده حکم وسط دادند

دانستی که اوصاف حمیده حکم نقطه وسط دارند و دو طرف آن چه به طرف افراط و چه به جهت تفریط رذیله و اخلاق زشت اند. پس چون فضایل چهاراند دو رذیله برای هر یک خواهد بود که در مجموع هشت می شوند.

چنان که در حکمت دو ضدّ حکمت وجود دارد: یکی جُربزه کار فرمودن فکر است در امور زائد و ناشایسته و عدم ثبات فکر در موضعی نامعین و این از طرف افراط است. و دیگری بلاهت و جهل و آن به جهت معطّل گذاشتن فکر و کار

نفرمودن آن در حدّ ضرورت که این در جهت تفریط است.

در برابر شجاعت هم در جهت افراط تهوّر است و آن روی آوردن به اموری است که عقل احتراز از آنها را واجب دانسته و دیگری در جهت تفریط و آن جُبن است که روی گردانیدن از چیزهایی است که نباید - به حکم عقل - از آنها روی گردانید.

در برابر عفّت نیز شره است که غرق شدن در لذّتهای جسمی و شهوی است بدون ملاحظه شرع و عقل و این در جهت افراط است دیگری خمود و سستی و میرانیدن قوه شهوت است و آنچه برای حفظ بقای نسل لازم است و این در جهت تفریط است. در عدالت نیز جهت افراط ظلم و تجاوز به امور مردم است بدون هیچ حقی. و تفریط در عدالت نیز از جهت پذیرفتن ظلم و قبول ذلّت و خواری و زبونی - با وجود قدرت بر دفع آن - که زشت و ناپسندیده است.

همچنان که برای فضائل و صفات نیک انواع بسیاری است که در تحت این صفات مندرج اند و برای رذیلتها و صفات زشت که در جهت افراط یا تفریط هستند رذیلتها و صفات نکوهیده بسیاری مندرج می باشد. چنان که از جربزه مکر و حیله و از بلاهت حمق و جهل مرکّب و از تهوّر تکبّر و لاف زدن و گردن کشی و عُجب و از جُبن سوء ظن و بدگمانی و پستی و از شَرَه حرص و بی شرمی و بخل و اسراف و ریا و حسد و از خمود قطع نسل ناشی می شود.

۱۴. در اشتباه صفات رذیله به صفات حمیده

قبل از آن که به تفصیل اخلاق و صفات نیک و اخلاق بد، و راه معالجه آنها بپردازیم؛ لازم است بدانیم که بسیار اتّفاق می افتد در بعضی مردمان صفات و افعالی چند به ظهور می رسد که در ظاهر نیک و صاحب آنها دارای اخلاق حسنه به نظر می رسد و حال آن که در حقیقت چنین نیست بنابر این باید میان فضائل و صفات و آن چه شبیه بدانهاست فرق گذاشت تا فریب نخوریم و بظاهر فریفته نشویم.

آنکه موافق و مطابق عقل و شرع عمل می کند و به آنچه مصلحت معاش و

معاد باشد بر آن اقدام می نماید و از هر چه موجب مفسده می باشد پرهیز می کند براستی طالب کمال نَفْس و بزرگی ذات یا تحصیل سعادت دنیا و آخرت است.

صاحب عقل و کمال کسی است که با وجود صحّت قوا و قوّت آنها و دانستن کیفیّات لذّتها و مهیّا بودن اسباب و آلات و عدم تشویش از مرض و آفات بی آنکه مانعی از خارج بوده باشد در بهره بردن از لذّات دنیوی پا از جاده عقل و شرع بیرون نگذارد.

تشخیص حدّ اعتدال در هر یک از صفات از حکمت، عفّت، شجاعت، عدالت و سخاوت وابسته است به اینکه موارد را بدرستی باز شناسیم. چنان که در مورد شجاعت کسی که خود را در امور هولناک اندازد و به تنهایی بر لشکر سهمناک تازد و پروا از صاعقه و زلزله و درندگان آدمیخوار نکند یا... چنین شخصی را شجاع نمی توان گفت. امّا یکه تازان معرکه مذهب و آیین که در دفاع ازحریم دین؛ شمشیر می زدند و سرانجام در خون می تپیدند و به سعادت ابدی می رسیدند و به فوز شهادت می رسیدند - اگر چه در نظر ظاهر بینان خطر کردن می نموده است - شجاعان واقعی بوده اند که قوه غضبیه خود را مطیع عقل کرده اند.

سخاوت مال نیز اگر در غیر مورد استحقاق و همراه اسراف باشد و محافظت اهل وعیال و تحصیل کمال مورد غفلت قرار گیرد، مورد قبول قوه عاقله نخواهد بود و سایر صفات نیز چنین است.

به هر حال، چشم به ظواهر زندگی دوختن و برای شهرت و آوازه یا لذّتهای زودگذر دنیوی از مقاصد اخروی و کمالات معنوی چشم دوختن به صفات حمیده زیانی جبران ناپذیر می رساند.

ص:۳۱

۱۵. در بیان نگهداری اخلاق حمیده و خارج نشدن از حدّ اعتدال و معالجه اخلاق ناپسندیده

برای کسب فضائل و صفات ترتیبی است شایسته که تجاوز از آن نباید نمود. حرکت از سوی نقص به کمال یا از اختیار ما بیرون است که آنها را حرکات طبیعی می نامند و مانند نطفه که در مراحل گوناگون به مرتبه حیوانیّت می رسد. کودک می بالد و رشد می کند از شیر مادر از مجرای ناف بهره می برد یا از پستان مادر همین طور تا مراحل بالاتر. یا در اختیار ماست که آن را حرکات صناعی می گوییم مانند قطعه ای چوب که به وسیله نجّار به تخت و در و پیکر تبدیل می شود.

حرکات طبیعی پیوند دارد به مصادر و مبادی عالی که مطابق است با مصلحت و حکمت و نظام کمال و تمام جهان خلقت.

آدمیان باید در حرکات صناعی و اختیاری پیروی از حرکات طبیعی کنند.

در حرکات طبیعی نخستین چیزی که در اطفال پیدا می شود؛ قوه طلب قوت و غذاست. این حرکات کودک در آغاز بر اثر قوه شهوی حاصل می شود که پستان مادر را می مکد و گاه با گریه خود را به لذّت شیر و خوراک مناسب می رساند. بعد از آن قوه غضبی در وی پدید می آید که ازخود، جانوران موذی را دفع می کند. کم کم این قوه در او نیرومند می شود که میل به برتری بر امثال و همسن و سالان خود پیدا می کند.

سپس قوه تمیز و ادراک در او پیدا می شود تا قابل تعلیم علوم و صناعات گردد.

در این وقت عمل طبیعت در تدبیر قوا به مرتبه کمال می رسد و ابتدای مرحله ای فرا می رسد که آدمی باید به تکمیل نفس پردازد. اگر انسان درین مرحله به تکمیل صناعی وجود نپردازد؛ در همین حالت باقی خواهد ماند و به کمال حقیقی خود که هدف از خلقت است نخواهد رسید. چون دانستیم که طبیعت، اوّل قوّه شهوت را به ظهور می آورد و بعد قوه غضبیّه و سپس قوّه عقل و تمیز؛ در

اعمال صناعی و اختیاری نیز باید از تهذیب قوه شهوت آغاز کرد و صفت عفّت را

ص:۳۲

در خود بوجود آورد و بعد به قوّه غضبیه روی آورد و به تهذیب آن پرداخت تا شجاعت که از کمالات این قوه است بدست آید. آن گاه باید در تهذیب و تکمیل قوّه عاقله سعی کرد تا فضیلت حکمت حاصل شود. هرگاه این ترتیب را در تهذیب نفس رعایت کردیم یعنی ابتدا به تهذیب و رام کردن شهوات در خود اقدام نمودیم مطیع کردن قوه غضبی در ما آسانتر بوجود خواهد آمد و چون این دو قوّه رام شدند، نیروی عاقله و ملکه حکمت به آسانی ممکن خواهد گردید.

پس طالب سعادت ابدی نباید در هیچ حالی دست از طلب بدارد و از رحمت خداوند متعال و امدادهای غیبی مأیوس باشد.

همچنان که در علم طب دو مطلب منظور نظر است: بخشی از آن در حفظ صحّت است و بخشی دیگر در دفع و معالجه امراض. علم اخلاق هم که طب حقیقی است بر دو قسم منقسم می شود: یکی کسب فضایل اخلاقی و دیگری دفع رذایل و صفات ذمیمه و زشت.

در اخلاق که طب روحانی است مداومت در حفظ صفات کمال مانند حفظ صحّت در طب جسمانی پس دفع رذایل اخلاقی مانند امراض جسمانی واجب است.

۱۶. در بیان اموری که برای سالک راه سعادت لازم است

برای کسی که طالب پاکی نفس و آرایش آن به صفات نیکوست چند چیز واجب است: اوّل: دوری کردن از همنشینی بدان و شنیدن قصّه ها و سرگذشتهایی که در آنها از زشتی ها سخن گفته می شود؛ و مجالست و نشست وخاست با نیکان و صاحبان اوصاف حسنه و پسندیده و شنیدن سخنان پند آموز و عبرت آمیز آنان. صحبت نیکان و بدان در آدمیزاده بسیار مؤثر است.(۱)

۱- تاثیر اخلاق خوب و بد در دوران کودکی و نوجوانی بسیار بیشتر است؛ به قول سعدی: چوب تر را چنانکه خواهی پیچ نشود خشک جز به آتش را ست اخلاق کودک و نوجوان را همه نوع می توان پرورش داد ولی این تغییر در دوره پختگی و پیری کمتر امکان دارد.

شاعر گوید:

نار خندان باغ را خندان کند

صحبت نیکانت از نیکان کند

در نفس انسان قوّه های زیادی است که مایل به خیرات اندو بعضی نیز گرایش به بدیها و رذایل دارند و این دو پیوسته با یکدیگر در نزاع و کشمکش اندو هر کدام غالب شد؛ دیگران را تحت اقتدار خود در می آورد. وقتی معاشرت پیش آمد نفس به همان جهتی می رود که زمینه آن مساعدتر است. امّا چون قوای انسان اکثر طالب شرور و شهوات است و راه رسیدن به شرور و بدیها گویی از فراز به نشیب است؛ بنابرین افتادن در بدیها آسان تر است از کسب فضائل اخلاقی که راهش از نشیب به فراز می باشد. به همین جهت پیامبر گرامی اسلامی می فرماید: حُفَّتِ الجَنَّهُ بِالمَکارِهِ وَ حُفَّتِ النارُ بِالشَّهَواتِ؛ «[رفتن به] بهشت با ناملایمات همراه است و جهنم سوزان با شهوات و خواهشهای نفسانی قرین می باشد».

دوّم: آن که مواظبت بر اعمال خود کند و صفات پسندیده را در نفس خود تقویت نماید و اگر صفت ناپاکی در وی بخواهد مجال بروز یابد؛ نفس را مورد عتاب و ملامت قرار دهد. این کار نوعی ریاضت است و به قدرت اراده و همّت نیاز دارد.

سوّم: آن که پیوسته مراقب احوال و متوجّه اعمال خود باشد و قبل از هرکاری درباره آن اندیشه و تامّل کند و عاقبت آن را پیش چشم دل بیاورد؛ تاسعادت ابدی را با مشتی خاک و خَزَف معامله و معاوضه نکند.

چهارم: آن که، از آن چه باعث تحریک قوه شهوت و غضب می شود دوری کند و از تصوّر آثار شهوی و تخیّل اموری که مایه خشم و غضب می شود اجتناب

نماید.

پنجم: آن که فریب نفس خود را نخورد و در طلب عیبهای خود تجسس و سعی نماید و پنهانیهای نفس بد فرمای خویش را بکاود؛ از آن جا که هر نفسی عاشق صفات و احوال خود است گول نخورد و گمراه و غافل نشود. حتّی از دوستان صمیم بخواهد که بدون پرده پوشی عیبهای او را به وی گوشزد کنند تا در صدد اصلاح نفس خود بر آید و از این کار خوشحال شود و از چیزهایی که در دیگران است و آنها را عیب می پندارد؛ پند گیرد و سعی کند آن چه را نمی پسندد و عیب می داند از آنها دوری جوید. از لقمان حکیم پرسیدند: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان.

آدمی باید همیشه محاسبه نفس خود کند و هر شب که به بستر خواب می رود دفتر اعمال روزانه خود را - مانند دفتر روزانه یک بازرگان - پیش خود بگشاید و ببیند چه کرده است و چه کارهایی را باید روز و روزهای بعد انجام ندهد و چه کارهایی را باید انجام دهد.

۱۷. در بیان قاعده و معالجه کلیه اخلاق رذیله

همان طور که در امراض جسمانی باید طبیب ابتدا مرض را تشخیص دهد، سپس علّت تولید آن را بشناسد؛ سپس در صدد معالجه آن مرض بر آید؛ طبیب روحانی یا طبیب نفس نیز باید ابتدا مرض روحی را مشخّص کند؛ سپس علّت بروز آن را دریابد.

صفات ناپسندی که امراض روح هستند عموماً از انحراف و تجاوز از حدّ اعتدال حادث می شوند. گفتیم که قوای انسانی که اخلاق و صفات متعلق به آنهاست؛ سه نوع است:

اوّل: قوه تمییز و ادراک. دوّم: قوه غضب که آن را قوه دفع هم می گویند. سوّم: قوه شهویّه که آن را قوه جذب هم می نامند.

انحراف هر یک از اینها یا در کمیّت است یا در کیفیّت.

انحراف در کمیّت بر دو قسم است: یا به طرف افراط است یا در جهت تفریط و نقص. مثال ساده در مرض جسمانی پرخوری بیش از حدّ است که شخص مریض می شود و یکباره اشتها را از دست می دهد و میل به غذا نمی کند. از جهت کیفیّت مثل این که طبع او مایل به چیزهایی است که مزاج صحیح آنها را نمی طلبد، مانند: خوردن زغال و گِل و خاک و مانند اینها.

افراط در قوه ادراک و عاقله مانند تجاوز در نظر و فکر یا اندیشیدن در چیزهایی که حدّ او نیست و تفریط آن ابلهی و نادانی و قصور نظر از فهمیدن امور ضروری.

از جهت کیفیّت مانند میل به دانستن علومی که از آنها کمالی برای نفس حاصل نمی شود. مانند کهانت (فالگیری و ساحری) و شعبده بازی و مانند آنها. افراط در قدرت غضب چنان است که شخص مانند درندگان می شود و در انتقام از حدّ اعتدال خارج می گردد. در جهت تفریط مثل این است که غیرت و حمیّت را از دست می دهد. و از هر کس ذلّت و اهانت را تحملّ می کند.

از جهت کیفیّت هم قدرت غضب چنان می شود که شخص بر جمادات و حیوانات خشمگین می شود؛ و لباس خود را پاره می کند و کاسه و کوزه خود را می شکند.

افراط در قوّت شهوی آن است که بدون توجّه به انجام کار، شهوترانی بیش از حدّ کند و بدون رغبت، طعام و خوراکیهای متنوّع بخورد و خود را به بیماریهای ناشناخته دچار سازد و تفریط درین قوّه آن است که ترک ازدواج کند و نسل خود را منقطع سازد و پستی در کیفیّت این قوّه آن که به پسران و جنس خود میل کند و از لقمه های حرام – به هر صورت – دوری ننماید.

امّا سبب های امراض نفسانی و انحراف اخلاق از حدّ اعتدال بر سه قسم است:

نفسانی، خارجی و جسمی. علتّهای امراض نفسانی ممکن است از آغاز خلقت

و مربوط به فطرت باشد؛ مانند این که قوه ادراک او ضعیف باشد یا در او قوه شهوت اصلاً وجود نداشته باشد.

اسباب و علّتهای خارجی مثل این است که عوارضی از خارج در فردی اثر کرده و یا تأثیر محیط یا معاشرت در او عوارضی بوجود آورده باشد.

علّتهای جسمانی آن است که ممکن است در اثر بیماری و مرض در فرد؛ صفات بدی حاصل شده باشد. باری، معالجه کلیّه امراض نفسانی آن است که پس از آن که سبب آنها را شناختیم؛ اگر از علّتهای جسمانی بود درصدد معالجه آنها بر آییم، چه از طریق غذاها و چه از طریق دواهای خاصّ و ناگوار که طبیب تجویز می نماید.

معالجه امراض نفسانی و دفع صفات رذیله و پست نیز به همین طریق حاصل می شود.

در معالجه امراض نفسانی نیز باید حدّ انحراف را شناخت و همچنانکه در امراض جسمانی معالجه را با ضدّ آن انجام می دهند مانند دادن غذاهای گرم به مریضی که در خوردن غذاهای برودت زا اسراف کرده یا بالعکس تجویز غذاهای برودت زا برای مریضی که در خوردن غذاهای گرم افراط کرده است؛ یا گاهی طبیب بعضی دواها و سموم را در معالجه تجویز می نماید یا داغ کردن یا قطع عضوی را در بدن جایز می داند؛ در امراض نفسانی نیز چنین باید کرد. در برابر هر صفت رذیله ای باید صفت حسنه و پسندیده را جایگزین کرد؛ مانند بخل را که می توان با سخاوت در حدّ خردپسند معالجه کرد و مداومت بر بخشش به جای خود و در حدّ اعتدال و به فرمان عقل انجام داد و برین کار مداومت کرد. در مرحله دوم به نکوهش وملامت نفس پرداخت و «خویشتن خویش» را تنبیه نمود؛ و او را از عاقبت بد که شقاوت و بدبختی ابدی است ترساند.

گاه با دست زدن به کارهایی که پایین تر از شأن آدمی است دست زد و این کار مانند خوردن سموم است برای معالجه. چنانکه بار بر پشت بگیرد یا جاروکشی

کند تا صـفت رذیله تکبّر در او کاهش یابد و بتدریج از بین برود. یا اعتراف به جهل و گناهکاری خود کند برای درمان غرور و عُجب که بر او مسلّط شده.

انسـان بایـد برای کـاهش امراض شـهوی، خود را به محرومیّت از غـذا و گـاه خواب و استراحت وادارد. و برای علاـج امراض غضبیّه خود را به ضـبط نفس و تحمّـل بعضـی اهانتها و ملامتها صـبور و پر تحمّل نمایـد. چون در طریق درمان امراض نفسانی حدّ دقیقی باید در همه حال رعایت شود و تشـخیص مرض و راه علاج روشن گردد؛ سالک راه سعادت ناچار است از پیری و پیشوایی حاذق و راهبر و راهـدان بهره جویـد و مشـکل خود را بر پیشوا عرضه کند و راه درمان بخواهد؛ تا او حدّ اعتدال و راه علاج را به وی نشان دهد.

۱۸. در باب انواع اخلاق و شرافت فضائل و کیفیّت اکتساب آنها

پیش از این دانستیم که قوای انسانی که دخالت در صفات و اخلاق دارد چهار است:

قوه عاقله، قوه عامله، قوه غضبی و قوه شهوی.

کمال قوه عامله اطاعت از قوه عاقله و به راه آوردن سایر قوا در اعمال حسـنه است. بر اثر کمال قوای نفس عـدالت حاصل می شود. عدالت امری است جامع جمیع صفات کمال و به همین جهت شریفترین فضائل و کمالات است.

۱۹. در بیان شرافت عدالت در جمیع امور

وقتی عـدالت در نفس پدیـد آمـد به سـبب آن انسان می توانـد جمیع افعال و صـفات خود را تعـدیل کنـد و بین قوای مخالف اتّحاد و الفت بر قرار نمایـد و همه آنها را در حـد وسط نگاهـدارد. وقتی عـدالت و تعـدیل قوا به دست آمد هر جزئی از اجزاء نفس از دیگری کسب نور و روشنایی می کند و دیده های نفس گشوده

می شود و شایسته بساط قرب مبدء کل، حضرت باری تعالی، می گردد. عدالت گرد نزاع و جدال را از چهره قوای مخالف می زداید و همه آنها را به حدّ وسط راهبر می شود؛ بدین طریق نوعی وحدت در نفس حاصل می شود. می دانیم که هر نوع وحدتی که در عالم امکان بوجود آید سایه وحدت حق است:

یکتائی تو باعث جمعیّت ما

جمعیّت ما شاهد یکتائی تو

هرچه را در جهان، حُسن و شرافتی است به واسطه اعتدال و وحدت و جمعیّت است. چنان که اگر برای بدن انسان اعتدال مزاج حاصل نشود روح ربّانی و نفس قدسی به آن تعلّق نمی گیرد و از آن جدا می شود.

این اعتدال و وحدت به اختلاف محلّ جلوه ای خاصّ پیدا می کند؛ چنان که در بدن آدمی، به آن اعتدال مزاج می گویند و در اعضا و جوارح، حسن و جمال در آواز و اصوات، موسیقی و نغمه دلربا و در گفتار، فصاحت و در اخلاق نفسانی عدالت و اعتدال نامیده می شود. این اعتدال و وحدت در هر مظهری که ظهور کند مطلوب است و به هر لباسی که جلوه کند محبوب. از هر روزنی که سر بدر آرد منظور نظر می باشد و اهل ذوق و شوق را به اهتزاز در می آورد و مشام اهل حال را معطّر می سازد.

چون شرافت عدالت را دانستیم باید به این امر توجّه کنیم که عدالت کارش در افعال و اعمال و قضاوت و حکومت و سیاست میان مردمان، عبارت است از تسویه و رعایت حدوسط، بدور از افراط و تفریط یا تبعیض.

امّا اشکال در شناختن حدوسط و پرهیز از جهت نامتعادل افراط و تفریط است. این بستگی دارد به داشتن میزان و معیار و ترازوی دقیق.

میزان عدل در همه امور شریعت حقّه الهی و سنّت نبوی است که از سر چشمه وحدت حقیقی صادر شده است. بدین جهت عادل واقعی حکیمی است دانا به شریعت الهی و سنّتهای روشن نبوی صلی الله علیه و آله

علمای اخلاق عُدُول (= عادلها) را به سه نوع تقسیم کرده اند:

۱ – عادل اکبر یا شریعت الهی که از جانب حق تعالی صادر شده تا محافظت مساوات میان بندگان نماید.

۲ – عادل اوسط : فرمانروا و ولی امری که تابع شریعت محمّدی صلی الله علیه و آله بوده باشد و جانشین شارع شود.

۳ – عادل اصغر : معیار و ترازویی است که مبادله کالاها را درحد عادلانه بین مردم بر قرار می سازد تا بر کسی ستمی نرود و اعتدال در معاملات و مبادلات بر قرار باشد.

در کتاب الهی، قرآن مجید، به این سه اشاره شده است:

لَقَدْ اَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالبَیّناتِ وَ اَنْزَ لْنامَعَهُمُ الکتابَ وَ المیزَانَ لِیَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ

وَ اَنْزَلْنا الحَدیدَ فِیهِ بَأسٌ شَدیدٌ وَ مَنافِعُ لِلّناسِ... ؛ «همانا ما پیغمبران خود را با دلیلهای روشن و معجزات (به خلق) فرستادیم و برایشان کتاب و میزان عدل نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گرایند و آهن را که در آن هم سختی (جنگ و کارزار)و هم منافع بسیار برای مردم است (نیز برای حفظ عدالت) آفریدیم...» (حدید/ ۲۵).

کتاب همان قرآن است که شامل احکام شریعت است و ترازوی عدل میزانی که همه چیز با آن سنجیده شود و رعایت حدّ میانه و اعتدال در معاملات و دادوستدها بشود و آهن که مظهر قدرت اجرای احکام است (در جنگ و جهاد و قصاص و...) که ولی امر و حاکم عادل در موقع خود از آن بهره ببرد؛ در عین اینکه شامل منافع دیگری نیز می باشد.

کسانی که به احکام خدا و معجزات و دلایل روشن انبیاء تسلیم نشوند کافراند و آنان که از احکام حاکم عادل سرپیچی کنند طاغی و یاغی اند و کسانی که به میزان عدل تسلیم نگردند خائن و سارق اند و در خور مجازات.

ص:۴۰

۲۰. در بیان اقسام عدالت

عدالت را بر سه قسم دانسته اند:

۱- عـدالت بین بنـدگان و خالق متعال. خداونـد سـفره کرم و نعمت خود را یکسان برای همگان گسترده و آن چه بنـدگان در دنیـا و آخرت دارنـد همه از اوست. وجود و هسـتی و نعمتهـای بیکرانی که به شـمارش در نمی آینـد. به دلیـل همین نعمتهـای بیشـمار، حقوقی بر بنـدگان از جانب خداوند واجب گشـته است. عدالت خداوند در فیض رسانی به بندگان خود مسلّم است. در برابر این نعمتهـا که به مخلوقـات ارزانی فرموده اگر افراد بشـر مکافات و سپاسـی بجای نیاورنـد ظالم خواهنـد بود. و گرچه حضرت باری تعالی از احتیاج به اعانت بندگان منزّه است:

من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم

با این همه عنایت و فیض الهی، بر بندگان واجب است که کسب معرفت کنند و محبّت او را حاصل نمایند و از فرمان او که به وسـیله پیـامبران ابلاغ شـده و از بکار بسـتن احکام شـریعت و آداب دین او سـرپیچی ننماینـد و شـکر نعمتهای او را بجا آورند وظایف و طاعات و دوری از معاصـی و اعمال ناشایست را رعایت کنند و از اختیاری که آن هم از نعمتهای الهی است، حسـن استفاده و کمال بهره برداری را بنمایند.

۲- عـدالت مردم نسبت به مردم و مخلوقات خداونـدماننـد: ادا کردن حقوق دیگران - ردّ امانت - وفای به عهد - انصاف در معاملات - بزرگـداشت بزرگان - احترام پیران - فریادرسـی از مظلومان - دسـتگیری ضـعیفان - گذشت و عفو از برادر مؤمنی کـه خطـایی کرده باشـد - مهربـانی و نـوازش برادر غریـب و دور افتـاده از وطـن و خـانواده - عیـب پوشـی - اگر برادر مؤمن عـذرخواهی کند؛ عذر او را بپذیرد - غیبت برادر مؤمن نکند و دیگران را از غیبت باز دارد و اگر به نصـیحت کردن نیاز داشـته باشد؛ او را نصیحت کند - دوستی را رعایت کند و شرایط دوستی را بجا آورد - اگر

برادر مؤمن مریض شد به عیادت او برود و اگر مؤمنی بمیرد در تشییع جنازه او

شرکت کند - اگر هدیه ای برای او بفرستد قبول کند و به موقع تلافی کند. اگر نعمتی از وی دریافت کند سپاسگزاری نماید - ناموس و عرض و آبروی او را حفظ کند و چشم از خیانت بپوشد - سلام کند یا سلام دیگران را بخوبی پاسخ دهد - به گفتار پسندیده با او سخن گوید - آن چه را برای خود دوست دارد برای برادر مؤمن خود دوست داشته باشد و آن چه را بر خود نمی پسندد بر او نیز نپسندد.

۳ - عدالتی که بین مردم و صاحبان حقوق آنان که ازین جهان رفته اند وجود دارد؛ مانند قرضی که باید پرداخت کنند. یا اگر وصیّتی کرده اند بجای آورد و آنان را پیوسته با تصدّق و طلب مغفرت یاد کند و با بازماندگان به نیکی و ملاطفت رفتار نماید.

۲۱. کمال هر شخصی به عدالت و میانه روی است

از آنچه بیان شد دانستیم که نهایت کمال سعادت برای هر شخصی داشتن صفت عدالت است و میانه روی در جمیع صفات و افعال ظاهری و باطنی؛ خواه از اموری باشد مخصوص ذات او و متعلّق به او یا امری که بین او و دیگران است. از سوی دیگر نجات در دنیا و آخرت حاصل نمی شود مگر با استقامت بر حدّوسط و رعایت عدالت و اعتدال.

پس ای عزیز! ابتدا سعی کن میان علم و عمل متوسط باشی و جامع هر دو. اکتفا به یکی از این دو (علم و عمل) نکنی؛ زیرا علم بدون عمل مایه خسران و وَبال است. از جاهل هفتاد لغزش اگر کند، در گذرند؛ ولی از عالم که مسؤلیت بیشتر دارد در نمی گذرند.

عمل بی علم هم زحمت بی فایده است؛ زیرا عمل واقعی آن است که از علم و معرفت صادر شود. عالم باید در عمل هم حدّوسط بین ظاهر و باطن را رعایت کند؛ نه اینکه ظاهر خود را به عبادت و طاعت بیاراید و در باطن به انواع خباثت و

پستی آلوده باشد و نه آنکه در نیکی ذات و پاکی باطن خود سعی کند و بکلی از

رعایت ظاهر خود غافل باشد. باید ظاهر، آینیه باطن باشد. و باطنت از جمیع کثافات و آلودگیها پاک باشد. به هر حال باید در تمام صفات باطنی و افعال ظاهری حدّ متوسط را نگهداری و از جانب افراط و تفریط در هر یک از این دو پرهیز نمایی. در تحصیل علوم نیز باید میانه روی و اعتدال را رعایت کرد. بین علوم عقلی و باطنی از سویی و علوم ظاهری شرعی از طرف دیگر عدالت را باید اختیار کرد. نه بر ظواهر آیات و اخبار جمود و تعصّب داشت و به مجرّد تقلید دل خوش داشت. و از باطن حقایق و معارف شریعت غافل بود.

برای اینکه جامع میان علوم عقلی و نقلی باشی باید در هر دو میانه روی اختیار کنی. مسلّم است که با عقل بدون راهنمایی شرع قدمی بر نمی توان داشت. آنچه عقل صریح و نقل صحیح دستور می دهد، اختیار باید کرد تا امر معاش و معاد نظم گیرد و سعادت ابدی حاصل شود.

۲۲. در بیان گوهر عقل و شرافت قوه عاقله

عقل گوهر با ارزشی است که خلیفه خداست و باید بر سایر قوای نفس غالب باشد و هر یک از قوای غضبی و شهوی و ... را به کاری وادار کند تا نظام مملکت وجود انسانی فاسد نشود. کسی که نتواند قوا و صفات خود را اصلاح کند و عدالت را در مملکت نفس و بدن خود ظاهر سازد قابلیت اصلاح دیگران را نخواهد داشت:

طبیبی که باشد ورا زرد روی

ازو داروی سُرخ رویی مجوی

پس هر که قوا و صفات خود را به اصلاح آورد و در شهر بند نفس خود عدالت را بر قرار کند و به مدد عقل بر هواهای نفسانی غالب شود و بر جاده اعتدال و وسط قدم نهد؛ سزاوار آن است که بر معاد و معاش و تدبیر منزل خود و حتی بر شهر و دیار خود حاکم و فرمانروا باشد. در تحت فرمانروایی چنین حاکمی همه

چیز روی به آبادانی خواهد نهاد و دین و دنیای مردم اصلاح خواهد شد. در نتیجه،

ص:۴۳

تحصیل علوم و معارف و تهذیب نفس که در سایه فراغ بال و اطمینان خاطر، بدست می آید، ممکن خواهد گردید. چون عدالت همه افراد انسان و تدبیر منزل و معاد و معاش وابسته به عدالت حاکم و ولی امر مردمان است؛ وقتی حاکم، حکیم و صالح باشد؛ انتظام امور معاش و معاد حاصل می شود و برکات و خیرات افزایش می یابد. حاکم صالح چون سعی در ترویج دین و احکام شریعت می نماید؛ آثار خیر آن در همه بلاد و خانه ها ظاهر می شود و نسیم خوش به مشام جانها می رسد و همه را چون دم عیسی علیه السلام زنده می کند.

۲۳. در شرافت علم و علما

حکمت نیز گوهری است بیش بها که عبارت است از علم و حقایق اشیاء. علم برترین صفت کمال و اشرف اوصاف جمال برای نفس انسان است. به وسیله علم، آدمی به شرف جوار ربّ العالمین می رسد و سعادت ابدی را در می یابد و به عالم تجرّد و ملکوت دست می یابد. علاوه بر اینکه علم، خود مایه لذّت و سرور است در دنیا نیز مایه عزّت و اعتبار و احترام در نزد همگان می باشد. در مقام علم و عالم، آیات و احادیث بسیار است که ما درین مقام به نقل برخی از آنها بسنده می کنیم:

اِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ ؛ «هر آینه از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می ترسند» (فاطر/ بخشی از آیه ۲۸).

هَل یَسْتَوی الّذینَ یَعْلَمونَ وَ الّذِینَ لایَعْلَمونَ ؛ «آیا آنهایی که می دانند با آنهایی که نمی دانند برابراند؟» (زمر/ بخشی از آیه ۹).

و مَنْ یؤْ الحکمةَ فَقَداُوتِیَ خَیرْاً کَثِیراً ؛- «و به هر که حکمت و دانش دهد درباره او مرحمت و عنایت بسیار فرموده این حقیقت را (که علم بهترین عطاست) جز خردمندان در نیابند» (بقره/ ۲۶۹)

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: عَلَیْکَ بِالعِلْم فَاِنَّ العِلْمَ خَلیلُ

الْمُومِنِ وَ الحِلْمَ وزيرُهُ و العَقْلَ دَليلُهُ... ؛ «دانش، که دانش یار مؤن است و بردباری

وزیرش و عقل راهنمای اوست...» (نهج الفصاحه).

از حضرت رضا علیه السلام نقل شده است که فرمود: ظلب علم بر هر مسلمانی واجب است. پس از کسانی که اهل علم اند دانش فرا گیرید؛ زیرا علم آموختن برای خدا، حسنه است و طلب آن عبادت و ذکر و بحث علم تسبیح و یاد کردن پروردگار و عمل کردن به علم جهاد در راه خدا و یاد دادن آن به کسی که جاهل است تصدّق کردن است.

با آموختن و تعلیم علم راه حلال از حرام باز شناخته می شود و کسب سعادت روشن می شود و طریق مستقیم به سوی بهشت خداوندی آشکار می گردد.

۲۴. در آداب تعلیم و تعلّم

تعلّم و تعلیم آداب و شروطی دارد:

شرط تعلّم (یاد گرفتن) آن است که از پیروی هواهای نفسانی باید پرهیز کرد و با اهل هوا و هوس نباید معاشرت نمود؛ زیرا آلوده شدن به هواهای نفسانی، طالب علم را از انوار قدسی بی نصیب می کند.

هدف طالب علم در درجه نخست باید تقرّب به خدا و رسیدن به سعادت بی منتها باشد. مقصود دانشجو نباید جدال و خودنمایی و فخر فروشی و استهزا و خفّت رساندن به دیگران باشد. بهترین طالب علم کسی است که دانش را برای تحصیل بصیرت و کمال نفسانی و عقلی بیاموزد؛ اگر تحصیل علم در درجه نخست برای رضایت حق و تکمیل نفس و عقل نباشد موجب مکر و فساد و تباهی دین و دنیا و عُقبی می شود. رعایت حق معلّم که پدر روحانی است بر طالب علم و متعلّم واجب است. احترام و تواضع نسبت به استاد و حتّی نسبت به کسانی که از کتابهای آنها بهره برده و آنان - غیر مستقیم - بر او حق تعلیم دارند؛ واجب است.

طالب علم باید دل خود را از صفات رذیله و پست، پاک کند تا انوار حق و

حقیقت در آن بتابد.

امّا آداب تعلیم: معلّم نیز باید در تعلیم قصد قربت به خدا داشته باشد؛ نه شهرت و فخرفروشی و سودجویی.

معلم بایـد نسبت به متعلّم دلسوز باشـد و در تعلیم بخـل نـورزد و از نصـیحت و آموختن کمالات و معـارف حقّه به متعلّمـان خودداری نکند. امّا در آنچه نمی داند سعی به ظاهر آرایی نکند؛ بلکه با اخلاص - بعد از مطالعه و تحقیق - نتیجه علم خود را به طالب علم یاد دهد.

گرچه همه علوم، روح را کمـال انـد و نفس را جمال؛ امّا در مراتب شـرافت، مختلف انـد. علوم را از جهتی می توان به دو نوع تقسیم کرد:

۱ - علوم دنیایی که فایده آنها - در درجه اول - مربوط است به امور دنیوی؛ مانند طب و ریاضیات و علوم طبیعی و...

۲ - علوم اخروی که ثمره اصـلی آنها تحصـیل سعادت اخروی است - بی آن که از فواید دنیوی نیز بر کنار باشند - و اینها سه علم اند که آنها را علم دین می گویند:

۱ - علم الهی که به آن اصول دین و احوال مبدء و معاد شناخته می شود.

۲ - علم اخلاق که به آن راه تحصیل سعادت شناخته و نیز راه نجات یا هلاکت روشن می گردد.

۳ - علم فقه که به آن کیفیّت عبادات و معاملات و حلال و حرام و آداب و احکام شناخته می شود.

تحصیل این سه علم واجب است.

۲۵. در اقسام علوم ممدوح و مذموم

آنچه از علوم الهی باید دانست این که:

برای عالم آفریدگاری است موجود و واجب الوجود که در هستی خود به کسی

وابسته نیست. شریکی ندارد. از اجزاء و ترکیب منزّه است. از جسمیّت و عوارض

آن مقدّس و بر کنار است. وجود او عین ذات او و ذات او عین صفاتش – بر زمان و مکان مقدم و از آنها بالاتر و والاتر است. آلایش زمان و مکان از دامن کبریایش کوتاه می باشد. زنده ای است ازلی و قدیم و ابدی است و انتهایی برای ذات مقدّسش وجود ندارد. بر هر چیزی قادر است و بر هر امری که می کند اراده و اختیار تام دارد. هر چه را خواهد خلق می کند. هیچ چیزی از کتم عدم به فضای وجود نمی آید مگر به اراده و مشیّت او. علم او به همه چیز احاطه دارد. حکم او عدل است و وعده او صدق. مثل و مانند ندارد و جامع و مستجمع تمام صفات کمال است و نقص و نقصان را در ساحت اقدسش راهی نیست. و باید دانست که حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر اوست و قرآن کتاب او و کلام اوست. آن چه را پیامبر صلی الله علیه و آله آورده از احکام شریعت و تعیین ائمه معصومین علیهم السلام و از آن چه مربوط به بعث و نشر و آخرت است و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و کیفیّت آمرزش و عذاب و صراط و میزان و نامه اعمال همه حق و ثابت است. و گرد شک و تردید بر دامنش نمی نشیند.

از سوی دیگر فطرت آدمی – به خودی خود – حکم می کند به وجود صانع این عالم که با گردنده گرداننده ای هست. حتی جانوران اگر در جنگل آسیبی به آنها روی آورد؛ می فهمند که کسی یا جانوری موجب این آسیب شده است و غریزه و فطرت آنها را بسوی مطلوب می کشاند و از زیان و ضرر باز می دارد.

امّا در صفات خداوند متعال باید اعتقاد داشته باشد که خداوند حیّ، قادر، عالم، مُرید و متکلّم است و چیزی مانند او نیست و شنوا و بیناست و لازم نیست که درباره حقیقت صفات خدا بحث کند.

اگر کسی بخواهد به نورانیّت یقین برسد و پرده از پیش بصیرتش برداشته شود؛ باید به تزکیه نفس بپردازد و ورع و تقوا را پیشه کند و نفس را از هوا و هوسها و

مفاسد بدور دارد و به مجاهدت و ریاضت بپردازد و از خداوند بزرگ مدد جوید تا آن که نور الهی بردلش بتابد. والّذینَ جاهَدوُا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُم سُبُلَنا؛ «کسانی که در

راه ما مجاهده کنند ما راههای روشن را به آنان می نماییم.» (عنکبوت/ ۶۹).

بـذر صالـح و صـحیحی که از آغـاز در دل افکنـده می شود باطاعت و عبادت - کم کم - به ثمر می نشیند و با تلاوت و فهم قرآن و شنیدن عقاید درست و مصاحبت با مردان خدا بارور می شود و نور یقین بر دل می تابد.

امّا علم اخلاق که علم کمالات و آفات نفس است، واجب عینی می باشد و بر هر کسی به قدر استعداد و حوصله اش لازم می باشد زیرا هلاکت نفس در بی اعتنایی بدان است و رستگاری او در تهذیب و پاکیزه نگهداشتن آن. خداوند متعال می فرماید: قَد اَفْلَحَ مَنْ زَکّیها و قَدْخَابَ مَنْ دَسّیها؛ «هر که در پاکی آن (نَفْس) کوشید، رستگار شد و هر که در پلیدیش فرو پوشید نومید گردید» (شمس / ۹ و ۱۰).

و غرض کلی از بعثت نبی صـلی الله علیه و آله آموختن مکارم اخلاقی است: اِنّی بُعِثْتُ لِاُ تَمَّمَ مَکارِمَ الاَخْلاق؛ «همانا من برای تمام کردن مکارم و فضایل اخلاقی برگزیده شده ام».

پس هر کس باید بعضـی از اوقات خود را صـرف شـناختن معایب نفس و کمالات آن کند. طریق معالجه معایب و پستی های اخلاـق را بدانـد و بـدان اقـدام کنـد. امّـا علم فقه نیز به قـدر حاجت و ضـرورت در عبادات و معاملات و سایر اعمال عبادی یا اجتماعی واجب عینی است و از طریق تقلید از مجتهد کامل و جامع شـرایط می تواند در مشـکلاتی که برای وی پیش می آید رجوع کند.

اگر طالب علم است ابتـدا بایـد به تحصـیل مقـدّمات مانند: صـرف و نحو و لغت و معانی و بیان و منطق بپردازد سـپس به فقه و سایر مسائل اصولی روی آورد تا به مرحله استنباط برسد.

۲۶. جهل مرکّب و شک و حیرت و معالجه آنها

در برابر علم دو آفت بزرگ دامنگیر افراد می شود: ۱ - جهل مرکب است که دارنده آن نمی داند که نمی داند.

۲ - تردید و شک است که یا بر اثر تعصّب یا غفلت از درک حقیقت و سر باز زدن از عرضه کردن معلومات و مجهولات خود بر معیار و میزان تحقیق پیش می آید و به جایی می رسد که اگر در مسائل ایمانی و اعتقادی باشد و در آن حال بماند و از دنیا برود کافر از جهان چشم بربسته است.

این چنین شخصی باید با اهل علم بنشیند و بدون تعصّب؛ استدلالات خود را بر آنها عرضه کند، تا پرده شک از پیش چشمش برداشته شود یا مواظبت بر طاعت و عبادت نماید و از خداوند مهربان بخواهد با نوری که بر دلش می تاباند شک و تردید را بیک سونهد. در برابر این دو آفت: جهل مرکّب و شک و حیرت؛ یقین است که نتیجه آن اعتقاد جازم قطعی است.

یقین، نفس انسانی را کمال است و شاهد روح را حُسن و جمال. یقین موجب وصول به سعادت است؛ زیرا ایمان اصل یقین است و عین آن و سایر علوم شاخ و برگ آن و رستگاری در آخرت بدون آن حاصل نمی شود. بنابر این یقین اشرف فضایل و اعظم صفات است.

یقین کیمیای سعادت دو جهان می باشد. حضرت صادق علیه السلام فرمود: عمل اندک با یقین و دوام بر یقین بهتر است در نزد خدا از عمل بسیار بدون یقین. آن که یقین دارد اگر گناهی کند استغفار و از گناهش توبه و انابه می کند و بسوی خدا باز می گردد. یقین و اهل یقین را چند علامت است:

۱ - در کارهای زندگی و نیازمندیهایش جز به خدا توجّه نکند و همه چیز را از او خواهد و از او داند. در سختی و شدّت و فقر یا رفاه و غنا تسلیم خواست خدا باشد. خدا را خیر محض داند چشم از وسائط بپوشد و همه چیز را از یک

سرچشمه و منبع که خداست طلب کند.

۲ – پیوسته در مقام طاعت و عبادت و در پی انجام دادن اوامر الهی است زیرا می داند که در مقام شهود خداوند است و در قبضه قدرت اوست.

پیوسته در مقام رضا و تسلیم است و از قضا و قدر خداوندی تغییری در او حاصل نمی شود و لب به شکایت نمی گشاید، بلکه زبانش به شکرگزاری ناطق و به سپاسگزاری مشغول است.

۳ – دعاهایش مستجاب است و صاحب کرامات است. هر مقداری به یقین نزدیک شوند قدرت تصرّف در جمیع مواد کاینات و عناصر موجودات برای آنان بیشتر حاصل می شود. چنین کسانی چون محبوب پروردگارند و از بندگان خاصّ خداوند متعال، دعوات آنها را مستجاب می کند و قدرت تصرّف در اشیاء را به آنها مرحمت می فرماید.

برای یقین سه مرتبه است:

۱ – علم الیقین: عبارت است از اعتقاد ثابت جازم و مطابق واقع که از ترتیب مقدمّات و استدلال حاصل می شود. مانند مشاهده دود که ما را به وجود آتش یقین می شود.

۲ – عین الیقین : که عبارت است از مشاهده مطلوب و دیدن آن به چشم بصیرت که به مراتب، روشنتر از دیده ظاهر است. چنان که علی علیه السلام در جواب ذعلب یمانی که از آن حضرت پرسید: آیا پروردگار خود را دیده ای؟ فرمود: خدایی را که ندیده باشم بندگی نمی کنم و برای روشن شدن مطلب اضافه می فرماید: دیدن با چشم دل و بصیرت باطنی و این حال مانند دیدن آتش است با چشمان ظاهر.

این مرحله ای است که جز با تصفیه باطن و تهذیب نفس و تجرّد حاصل نمی شود.

۳ – حق الیقین است که بین عاقل و معقول ربط حقیقی حاصل شود، بطوری که عاقل ذات خود را رشحه ای از سحاب فیض معقول و مرتبط به او ببیند. چنانکه

شخص در آتش داخل شود و سوزندگی آن را دریابد.

باید درین مرحله خود را از همه ناپاکیها پاک کرد و از هواهای نفسانی با ریاضت و طاعت، گسست تا شایسته دیدار گردید؛ زیرا:

او را به چشم پاک توان دید چون هلال

هر دیده جای جلوه آن ماه پاره نیست

از جهل مرکب و حیرت و شک سخن گفتیم که از صفات رذیله و مایه پستی و سقوط می شود. صفت سوم شرک است و آن عبارت است از این که غیر از خدا دیگری را هم منشأ و مصدر اثری در عالم بداند و او را عبادت کند. چنین شرکی شرک جلی خواهد بود و اگر او را در نفس خود طاعت و اطاعت نماید شرک خفی است و بدون شک، شرک - به هر صورت - بزرگترین باعث و موجب هلاک و شقاوت ابدی است و در قیامت جاودانگی در جهنم خواهد بود. خداوند متعال می فرماید: اِنّ الشِّرکَ لَظُلمٌ عَظیم ؛ «همانا شرک ظلم بزرگی است.»

۲۷. در بیان توحید و فایده هر قسمتی

ضد شرک توحید است یعنی اعتقاد به یگانگی خدا و آن چند قسم است:

۱ - توحید در ذات: یعنی ذات حق را یگانه و منزّه از ترکیب خارجی و عقلی و صفاتش را عین ذات مقدّسش بداند.

۲ - توحید در واجب الوجود: یعنی وجود خدا را منحصر کردن در خدا و نفی شریک برای ذات مقدّس او.

۳ - توحید در تأثیر و ایجاد و افعال: یعنی مؤثر در وجود را منحصر در پروردگار بداند.

اعتقاد به توحید نیز مراتبی دارد:

مرتبه اول که قشر قشر است در آن تنها آدمی به زبان کلمه توحید را بگذراند و

لیکن دل او از این معنی غافل باشد و گاه منکر آن، مانند توحید منافقین که

ص:۵۱

فایده ای بر آن مترتّب نیست.

مرتبه دوم که قشر است. آن که اعتقاد قلبی داشته باشد و تکذیب آن نکند مانند عقیده اکثر عوام مسلمین که گرچه باعث صفای قلب نمی شود و لیکن صاحب خود را از عذاب ابدی محافظت می کند.

مرتبه سوم که لُبّ و مغز است و از پوست به مغز رسیده است. این معنی بر دل او ظاهر شده و نوری از جانب حق بر دل او تابیده است و در پرتو آن همه چیز را صادر از یک مصدر می بیند. این مرتبه خاصّ مقرّبین است.

مرتبه چهارم لبّ لبّ است که به غیر از یک موجود و موجد نبیند. این مرتبه را اهل معرفت فناء فی الله می گویند. این مرتبه غایت وصول به توحید است. وقتی این حالت دست دهد و بر دل شدّت استغراق در دریای عظمت جمال و جلال حق غلبه کند وانوار وجود مطلق بر آن احاطه نماید، سایر موجودات از نظر بصیرتش غایب می شوند مانند ستارگان که در برابر اشعه خورشید ناپدید می گردند و همچون عاشقی که محو جمال معشوق باشد غیر او را نمی بیند.

۲۸. در بیان علامت اهل توحید و بیان لاجبرو لاتفویض

از علامات ترقّی از مرتبه اول و دوم توحید و وصول به مرتبه سوم آن است که آدمی در تمام امور توکّل بر خدا کند و چشم از همه وسائط بپوشاند؛ زیرا بعد از آن که دانست که غیر از ذات مقدّس حق هیچ مؤثری در امور جهان از آفرینش و رزق و روزی و ذلّت و عزّت و موت و حیات نیست؛ در هیچ چیز ملتفت به غیر او نشود. بیم او از خدا و امیدش به او باشد. وقتی دلش از وسوسه های شیطان و زنگارهای مادّی پاک شد؛ خواهد دانست که زمین و آسمان و ابر و باران و رشد زراعت و انسان و حیوان همه مقهور امر خداوندی است که شریک و وزیر ندارد. خوشی و ناخوشی از او می باشد.

سری را که او بر خاک افکند که می تواند بر داشت؟

بلند آن سر که او خواهد بلندش

نژند آن دل که او خواهد نژندش

آن کس را که درسایه رحمت خود آورد؛ همه نعمتی بر او ارزانی دارد:

آن که او از آسمان باران دهد

هم تواند کو ز رحمت نان دهد

اگر کسی روزی خود را از باران بداند و یا از کاغذ و مرکّبی بداند که بر آن جیره او را رقم کرده اند؛ به جای خداوندِ رزّاق، به وسایطی همچون باران یا کاغذ و مرکب متوسّل شده باشد؛ در حقیقت اسیر وسوسه شیطان شده و راه را گم کرده است.

امّا انسان را در اعمال تکلیفی و امکانی و انجام دادن خیر و شرّ اختیار است همچنانکه وجود انسان امکانی است و مشوب به عدم و عدمی است مشوب به وجود. به همین جهت قدرت و اختیاری که به انسان ارزانی شده است مانند وجودش محدود است نه اختیار صرف است و این مقدار هم برای ابتلاء و امتحان آدمی است تا چه راه را - در پرتو عقل و درک و تمیز خود - برگزینند. امّا در امور تکوینی مجبور است و در موت و حیات و خلقت خود یا دیگری اختیار ندارد و مجبور است. به همین جهت است که معصوم علیه السلام فرموده است: لاجَبْرَ و لاَ تفویض بل اَمْرٌ بین الْأَمْرَیْن. نه جبر است نه اختیار بلکه امری است بین این دو.

در هر حال باید انسان سعادتمند خردمند، بداند که اگر برای او اختیاری است به حکم شریعت مقدس اختیار خود را در راه اصلی بکار برد و بداند که اختیار و قدرت کامل از آنِ خداوند متعال است و در هر حال از او مدد و توفیق بخواهد و به لطف و رحمت او امیدوار باشد. و دست از کار و کوشش بر ندارد و در راه هدف بجوشد و بکوشد و از تزکیه و تهذیب نفس غفلت نورزد.

۲۹. در بیان خواطر نفسانی و وسوسه های شیطانی

دل آدمی هرگز خالی از خیالی و فکری نیست و پیوسته محل خطور خواطر

است و محل ورود خیالات و افکار. گاه شخص خود نمی داند یا نمی خواهد ولی

دلش همچون حوضی است که از جویها و راه آبهای مختلف به آن آب وارد می شود. بعضی از این خیالات و افکار فاسد و برخی مَلَکی و ملکوتی است. اشاره به همین نکته است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرماید: فِي القَلْبِ لُمَّتان لُمَّهٌ مِنَ المَلكِ اِيعادٌ بِالخَيْرِ وَ تصَدِيقٌ بِالحقِّ وَ لُمَّهٌ مِنَ الشَيطان ايعادٌ بِالشَّرِ وَ تَكْذيبٌ بِالحقّ؛

«در دل آدمی دو نوع اندیشه و خیالات وارد می شود، یکی از جانب ملك و آن که افکاری است مشتمل بر عزم بر امور خیر و تصدیق امور حقیقی و حقّه می باشد؛ دیگری افکاری است که بنای آن بر شرّ و تکذیب امور حقّه است و از جانب شیطان تلقین می گردد.»

گاه به ذهن انسان افکاری می رسد که منشأ خیر و صلاح اند و آدمی را تحریک بر انجام دادن اعمالی می کنند که درخود و خانواده و جامعه اثر نیکو دارند؛ گاه افکاری بر خاطر خطور می کند که منشأ فساد می شوند. آرزوهای باطل و دور و درازی که عملی نیستند و یا زمان آنها گذشته است حوزه فکری را گاه چنان تسخیر می کنند که گویی شخص از وجود اصلی خود کنده می شود و دستخوش طوفانهای خیال انگیز می گردد؛ مانند چوپانی که کوزه ای روغن برای خود و خانواده اش فراهم کرده بود و آن را در عالم خیال به بازار می برد و با پول آن گوسفندی ماده خریداری می کند و یك گوسفند بر اثر زاد و ولد گله ای می شود و چوپانی اجیر می کند، سپس همچنان که در عالم خیال غرق است؛ تصوّر می کند چوپان او خطایی کرده و گرگ را رها کرده است که به گله او حمله کند در عالم خیال چوب را بلند می کند که او را تنبیه نماید. از قضا چوب به کوزه روغن می خورد و روغنها روی زمین می ریزد و بیچاره چوپان به آرزوها نرسیده، سرمایه را هم از دست می دهد.

گاه شخص با تطیّر و فال زدن خود را سر گرم می کند و بدون دلیل وجود

خویش را اسیر اوهام و خیالات باطله و خرافات می نماید و گاه با مگر و اگر در خانه خیالی می نشیند و یا خود را به گذشته ای از دست رفته سرگرم می کند مانند

این که می گوید: اگر پسرم زنده بود به کمک او چنین و چنان می کردم! در حالی که پسرش چند سال پیش درگذشته است.

گاه چنین خیالاتی انسان را در مسائل اعتقادی به وادی شک وارد می کند و سرانجام به خارج شدن از مرز ایمان و اعتقاد می کشاند.

۳۰. در بیان الهام و وسوسه شیطانی و علامات هر یک

افکار و خیالاتی که به ذهن و دل می رسد، گاه محرک بر اعمال خیرند و پسندیده می باشند و به آنها الهام می گویند. گاه خیالاتی هستند که محرک بر کارهای شراند و آنها را وسوسه می نامند. وقتی خیالات باطل و وسوسه در دل قرار گرفت شیطان زمینه را مساعد می بیند و فعالیت خود را آغاز می کند و به مقاصد خود می رسد.

آن افکاری که منشأ خیرات می شود الهامی و از جانب فرشتگان الهی است و نتیجه آن ورع و تقوا و نجات است. امّا آن افکار و خیالاتی که فاسد است به هوا و هوس و افکار وسوسه آمیز و به مقاصد شیطانی منتهی می شود که نتیجه آن بدبختی و عذاب است. اگر دل متوجّه خدا شد و به تقوا و پرهیز از گناه پرداخت؛ ساحت دل دراختیار الهامات ربّانی و ملائکه قرار می گیرد و جای شیطان برای ورود به دل تنگ می شود؛ امّا اگر به فساد و تباهی و گناه میل کرد لشکریان شیطانی به دل حمله می آورند و آن را تسخیر می کنند و وسوسه ها و شک و تردیدها راه را بر ملائکه و الهامات پاک می بندند.

اینست که دل پیوسته جولانگاه این دو لشکر است. گاه این پیروز می شود و گاه آن. اگر قوای واهمه، شهویّه و غضبیّه کمک رسانند شیطان و وسوسه های او ظفر می یابد؛ امّا اگر قوه عاقله مدد رساند و الهامات غیبی پشتیبان شود شکست با

شیطان است و نور ایمان و فیض رحمانی بر در و دیوار دل می تابد و آن را روشن می سازد.

ص:۵۵

راه ملائکه و الهامات غیبی یکی است؛ امّا راههای شیطان به دل بسیار است که در برابر تقوا انواع کجرویها و ناپاکیها وجود دارد. در قرآن کریم آمده است:

و اِنَّ هذا صِراطِی مستقیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُل فَتَفَرَّقَ بِکُم عَنْ سَبیلهِ...؛

«و این است راه راست من. از آن پیروی کنید و به راههای گوناگون مروید که شما را از راه خدا پراکنده می سازد...» (انعام/ بخشی از آیه ۱۵۳).

باری :

هر طرف غول و بیابان و جرس جُنبانی است

در ره عشق به هر زمزمه از راه مرو

رسیدن به راه حق بسیار دشوار است و به راهنمایی حاذق و رهبری حق بین نیاز دارد ولی راههای شیطانی بسیار است و گشاده و راههای رسیدن بدان آسان است. باید در هر حال از حق مدد جست:

صد هزاران دام و دانه است ای خدا

ما چو مرغان حریص بینوا

شیطان به عزّت خداوند سوگند خورده است که جز بندگان مخلص را همه از راه بدر می برم و آنها را به وادی گمراهی و گناه در می اندازم. گاه شیطان باطل را چهره حق می دهد و گاه باطل و گناه را با لباس چشم نواز می آراید. باید در عین توسّل به حق بیدار و هشیار بود که راه بس لغزنده و مخوف است.

۳۱. در مذمت وسوسه های شیطانی

وسوسه های شیطانی مایه ضرر و زیان است و عاقبت آن موجب تیرگی دل و ظلمت نفس می باشد و لحظات عمر عزیز را ضایع و هدر می سازد. این در صورتی است که افکار و خیالات درباره امور مباح باشد. امّا اگر این افکار و خیالات و وسوسه ها در امور غیر مجاز باشد، مانند حیله گری و طرح نقشه هایی مخرّب و مهلک برای افراد بیگناه؛ اگر چه به عمل نرسد؛ به خودی خود آدمی را از یاد خدا

غافل می کند و بر دل زنگار تیره می نشاند و سزاوار عذاب است.

۳۲. در معالجه وسوسه های شیطانی

چون زیـان وسوسه هـای بیهوده نفسـانی را شـناختی؛ بایـد درصـدد معـالجه آن بر آیی و دل را از آن پاک سازی. برای درمان راههایی است:

۱ – اگر وسوسه هایی درباره انجام دادن گناهان است؛ بایـد در بـدی و عاقبت گناهان بیندیشـی و عذابهای الهی را در باره آن گناهان پیش نظر آوری تا شیطان را از خود برانی و راه او را سدّ کنی.

۲ – اگر از این راه معـالجه نشود بایـد با ذکر و فکر و مجاهـده در ترک وسوسه ها و هواهای نفسانی بکوشـی. نماز گزاردن با حضور قلب و یکسره به خدا پیوستن راهی است که آدمی را از شرّ شیطان حفظ می کند. چشم بر مواظبت طاعت خدا دوختن دل را از وسوسه های شـیطانی می رهاند. شیطان پیوسته در رگهای آدمیزاد در حرکت و هیجان است و از قوای شهوّیه، غضبیّه و واهمه کمـک می خواهـد. چگـونه شـیطان بشـر ضـعیف را وامی گـذارد و دست از او بر می دارد. و حـال آنکه در برابر امر خداونـد تکبّر می کند و خود را که از آتش آفریده شده بر آدم که از خاک خلق شده است برتر می نهد – شـیطان بر همه می خواهـد تسلّط یابد جز بر بندگان مخلص که ریشه علایق دنیوی را از زمین دل بر کنده و آستین همّت برکون و مکان افشانده اند و تنها به یاد خدا مشغول اند. هر لحظه آدمی از ذکر خدا غافل باشد، شیطان که پیوسته در کمین است از راههای آشکار و پنهان به دل حمله می کند.

خداونـد متعـال در قرآن کریم می فرمایـد: وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکرِ الرّحمنِ نُقَیِّضْ لَهُ شیطاناً فَهُوَلَهُ قَرینٌ ؛ «هر کس از یـاد خـدای رحمان روی گرداند؛ شیطانی بر او می گماریم که همواره همراهش باشد.» (زخرف/ ۳۶).

بیکار نشستن و دل خود را جولانگاه شیطان ساختن نوعی تسلیم در برابر این

دشـمن جـان اوبـار است. به همین جهت رسول گرامی صـلی الله علیه و آله می فرمایـد: اِنَّ اللّهَ یَبْغِضُ الشّابَّ الفارغَ؛ «خـداوند دشمن دارد جوانی را که بیکار باشد» وقتی بیکار نشستی

شیطان در دلت آشیانه می کند و زاد و ولد می نماید. و ترا از شش جهت فرو می گیرد و اسیر می کند.

۳ – پس از آن که به خدا باز گشتی باید صفات ذمیمه و زشت مانند: شهوت، غضب، حرص و حسد و کبر و طمع و بخل و جبن و بیم از فقر و فاقه و عصبیّت را که لشکریان شیطان اند – با مجاهده و ریاضت – از دل برانی؛ وقتی بدین امر مهم توفیق یافتی به حکم آنکه: دیو چو بیرون رود فرشته در آید. باید دل را به صفات پسندیده و ملازمت بر تقوا و مواظبت بر عبادت آراسته سازی. چنان که خداوند متعال می فرماید: اِنَّ الَّذِینَ اتّقَوا اِذَا مَسَّهُم طائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَاِذا هُمْ مُبْصِرُونَ؛ «کسانی که پرهیزگاری می کنند چون از شیطان وسوسه ای به آنها برسد، خدا را یاد می کنند، و در دم بصیرت یابند.» (اعراف/ ۲۰۱)

با یاد خدا دل را بصیرتی دست می دهد که راه شیطان را در ورود به دل سدّ می کند. ذکر قلبی و قدرت و عظمت و تقدّس و صفات جلال و جمال خداوند را پیش چشم دل آوردن دیده بصیرت را روشن می سازد. البتّه اگر ذکر قلبی با ذکر زبانی توام گردید؛ فایده آن بیشتر است. وقتی دل به ذکر خدا آباد شد، انس به خدا حاصل می شود و از انس، شوق به لقای خدا و محبّت او که اعظم مراتب است بدست می آید و ابواب معارف از عالم فیض بر دل گشوده می شود و اطمینان و آرامش بر دل سایه می افکند. خداوند متعال می فرماید: اَلا بِذِکْرِ الله تَطْمَئِنُّ القُلوُبُ؛ «آگاه باشید که دلها به یاد خدا آرامش می یابد.» (رعد/ ۲۸).

بعد از تخلیه دل از صفات رذیله و وسوسه های شیطانی و تحلیه و آراسته شدن به ذکر خدا و مداومت بر این امر؛ نفس را صفائی و بهجتی حاصل می شود و قوه عاقله آن چنان نیرومند می شود که قوای دیگر را در تحت تصرّف خود در

می آورد. همین دلهای آرام به یاد خداست که عمری را با سعادت می گذارنند. و سرانجام هم به خطاب خداوند سر افراز می شوند که: یا اَیَّتُهاَ النَّفسُ المُطْمَئِنّه اِرْجِعی اِلِی رَبّکَ راضِیَةً مرْضِیَّةً فَادْخُلی فیِ عِبادی وَادْخُلی جَنَّتی؛ «ای روح

آرامش یـافته خشـنود و پسـندیده بسوی پروردگـارت بـاز گرد و در زمره بنـدگان من داخـل شو و به بهشت من درآی» (فجر/ ۲۷/۲۸/۲۹/۳۰). در مقابل آنها نفس منکوسه است که از صـفات زشت انباشـته شـده و راههای مَلکی و ملکوتی بر دل مسـدود گردیـده است. نشانه چنین افرادی آن است که نصـیحت و انـذار از عذابهای الهی در آنها بی اثر است. گویی بر دلهاشان پرده ای کشـیده و گوشـهاشان را بسـته اند که جز حرف خود را نمی شنوند و هیچکس را خیر خواه خود نمی دانند و جز کار شر و فاسد از دست آنها بر نمی آید.

در بین دو طایفه، مردم عوام اند که گوشـی با رحمن دارند و گوشـی با شـیطان - گاهی بدین سوی مایلند و زمانی بدان سوی راغب اند. بین اینها مراتب مختلف است.

۳۳. در شرافت افکار حسنه و تفکّر در صنع خدا

در مقابل وسوسه های شیطانی افکار حسنه و نیکوست که شرعاً و عقلاً مستحسن است. این افکار یا انگیزه اعمال خیر در انسان می شونـد و یـا منشأ عملی نیسـتند ولی در هر حال نیکو و سـرانجام منتهی به خیرانـد.ماننـد: ذکر و یاد خـدا یا تفکّر درآثار و شگفتی های صـنع الهی که خود عبادتی است ارزنـده. یا اندیشـیدن در مبـدء و معاد و احکام و اوامر و نواهی به اخلاق عباد و کیفیت حشر و نشر و امثال آن یا تذکّر فنای جهان ظاهر و دنیای دنی و بیوفایی آن با گذشتگان و عبرت گرفتن از احوال آنان، و تفکّر در حال و احوال خود و آنچه بر او گذشـته و خواهد گذشت و سـرانجام تفکّر در عجایب صـنع و قدرت پروردگار در خلقت آسمان و زمین و کرات بیشمار آسمان و آمدن و رفتن شب و روز و چهار فصل سال یا

عجایب دریاها و خشکیها و حیات و ممات جانوران.

شرافـت تفکّر روشـن اسـت؛ زیرا تفکّر عبـارت اسـت از ایـن که از راه دل در آیـات و آفـاق وانفس سـیر کنی و از آنهـا پی به آفریننده آنها بری و او را بشناسی و به

قـدرت کامله اش در خلقت بیندیشـی. بارها در قرآن مجید خداوند متعال بندگان را به تفکّر کردن پند داده است. از جمله می فرماید: اَوَلَم یَتَفَکَّرُوَا فی اَنْفُسِهِمْ ما خَلَقَ اللّهُ السَّمَواتِ وَالْاَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما اِلاّ بِالْحَقّ؛ «آیا در پیش نفوس خود تفکّر نکردند

که خدا آسمانها و زمین و هر چه در بین آنهاست، همه را جز به حق نیافریده است ...» (روم/ ۸).

و از رسول اکرم صـلی الله علیه و آله نقل شـده است که فرموده است: تفکّر ساعهٍ خیرٌ منِ عِبادَهِ سَـبعین سَـنَه؛ «یک ساعت فکر کردن بهتر است از هفتاد سال عبادت»

بهترین عبادات تفکّر است در عجایب صنع و آفرینش مخلوقات به امر خالق متعال نه تفکّر در ذات مقدّس پروردگار که از آن منع شده است.

امّا تفکّر در هر یک از موجودات چه درباره پشه لاغر و ضـعیف یا شیر درنده و فیل. از کشور افلاک تا خطّه خاک همه جا پر است از آثار قدرت حق که به هر یک از موجودات رشـحه ای از دریای فیض قادر مطلق رسـیده است. اوست منشأ وجود همه کاینات:

ای ز وجود تو، وجود همه

پرتوی از بود تو، بود همه

صفحه خضراز تو آراسته

عرصه غبراز تو پیراسته

غیب ازل نور شهود از تو یافت

لوح عدم نقش وجود از تو یافت

روشنی لعل بدخشان زتو

پرتو خورشید درخشان ز تو

جنبشی از بحر وجودت سپهر

پرتوی از عکس رخت ماه و مهر

چه بسـیار عجـایب در عـالم امکـان است که دست ما هرگز به دامن آنها نخواهـد رسـید و تفکّر ما بـدان سـرا پرده راه نخواهد یافت. هر یک از این عوالم جولانگاه

اندیشه صاحبان اندیشه و اولوالالباب تواند بود.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقی دفتری است معرفت کردگار

هر یک از آثار طبیعت و خلقت محل تفکّر و عبرت و باعث بصیرت و معرفت کردگار است و همه آنها گواهان صادق اند بر وحدانیّت خالق و کمال قدرت و

ص:۶۰

عظمت او.

تفکّر درباره پشّه با آن کوچکی جثه که می تواند با خرطوم خود خون موجودات دیگر، همچون انسان را بمکد و با دو بال ظریف خود براحتی از این سو بدان سو پرواز کند.

تفکّر درباره مورچه و موریانه و زنبور عسل که هر کدام به صورتی رمز آمیز زندگی می کنند. مورچه نقبهایی می زند و در زیر زمین گندم و دانه ها را در تابستان جمع می کند تا در زمستان و مواقع نامساعد از آنها تغذیه کند. موریانه نیز زندگی اسرارآمیزی دارد. از چوب بهره می برد و از ماده چسبنده ای که از این طریق فراهم کرده است پناهگاهی محکم برای خود آماده می کند.

زنبور عسل را زندگی بسیار اسرارآمیزی است. کندوهای مسدّسی که بهترین شکل ممکن برای زندگی زنبوران عسل است ساخته و پرداخته این جانور ظریف است. زنبورهای نر و ماده تحت نظر ملکه زنبوران زندگی مسالمت آمیزی دارند. زنبورها بامداد از کندو خارج می شوند و گلها را می مکند و به کندو بر می گردند. هیچ زنبوری حق ندارد گل بدبویی را بمکد. از همکاری زنبورها موم و عسل شفابخش فراهم می شود.(۱)

خداوند متعال در خلقت انسان، از جهت روح و جسم، رمز و رازهایی نهاده

است که بسیاری از آنها، حتّی برای عالمان سترگ، حل نشده است. از جمله، بین زن و مرد، و بطور کلی بین جنس نر و ماده محبّت و جاذبه ای قرار داده است که این دو را به سوی هم می کشاند. بر اثر نزدیکی این دو جنس در رحم زن آبی می ریزد که پس از امتزاج با آب زن بتدریج می بالد از صورت علقه به مضغه یعنی از صورت خون بسته به صورت گوشت پاره ای در می آید و سپس استخوانها در آن

۱- درباره زنبور عسل و مورچه ها دانشمندان زیست شناسی و جز آنها مانند موریس مترلینگ فیلسوف بلژیکی کتاب نوشته و پژوهشگران در این وادی بسیار سیر کرده اند.

تولید می شود. نقشبند ازل از این پاره گوشت بچه ای که یا زن است و یا مرد می آفریند. به محض این که زن حامله شد خون حیض قطع می شود و از طریق بند ناف به تغذیه بچه اختصاص می یابد؛ بعد از نه ماه - گاه کمتر - که بچه از رحم مادر خارج شود، این خون در غدّه های پستان مادر به صورت شیر به جریان می افتد و بچه با مکیدن پستان مادر غذایی آماده و مقوّی می آشامد و رشد می کند.

تفکّر در باره عضلات و استخوانها و مغز سر و اعصاب و رگها که هر کدام عالمی است شگفت انگیز که خود مایه اعجاب و حیرت است.

بُوَد نقش دل هر هوشمندی

که باشد نقشها را نقشبندی

اگر بادیده بصیرت به حرکت منظم قلب و کار آن و سایر اعضا مانند ریه و کلیه ومعده و کبد و لوزالمعده و کیسه صفرا و جوارح مانند دست و پا و عضلات و استخوانهای بدن و بویژه چشم و گوش و ساختمان آن دو که اولی از مقداری پیه و پرده و دومی از استخوانهای ریز متصل به هم آفریده شده است بنگریم براستی به عظمت خلقت و خالق بیشتر پی خواهیم برد.

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

تا مدّتی که طفل شیر می خورد، رشد دندانها به تأخیر می افتد تا کودک با دندانهای تیز خود پستان مادر را آزار ندهد؛ وقتی دو سال گذشت و استخوانها و عضلات بدن کودک استوار شد، دندانها بتدریج رشد می کند و کودک می تواند از غذاهای مختلف بهره مند شود. دقت در خلقت آدمیزاد و برنامه ای که - در کمال

حکمت و دقّت طراحی شده است - انسان متفکّر را به یاد خالق علیم، سمیع و بصیر می اندازد و با تمام وجود به او ایمان قلبی می آورد. البتّه این درک و فهم اگر

در زیر پرده های جهل و تعصّب و کژ اندیشی پدر و مادر و محیط تاریک خرافات و موهومات قرار نگیرد؛ بیقین به راه روشن خداشناسی و به سعادت دنیا و عقبی خواهد پیوست.

از جهان جسم اگر به عالم روح در آیی می بینی این عالم بسی پیچیده تر از عالم جسمانی است.

خداوند متعال به پیامبر عظیم الشأن خود در قرآن مجید می فرماید: یَسْئَلوُنَکَ

عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی؛ «از تو درباره روح می پرسند بگو روح جزئی از امر پروردگار من است [و کسی را بدان سرا پرده راهی نیست] و شما را جز اندک

دانشی نداده اند» (اسراء/ ۸۵)

امّا آثار روح و روان را می توان با تفکُّر - تا حدّی - دریافت. به قدرت خیال بنگر که در لحظه ای از شرق به غرب می رود و در زمین و آسمانها جولان می کند. به قدرت واهمه بنگر که چه چیزها را با هم ترکیب می کند و چه امور و آلات تازه ای را اختراع می نماید. به قدرت اندیشه نگاه کن تا کجا راه پیدا می کند. از ملك تا ملکوت را در می نوردد. قوای دیگر نفسانی هر کدام وادی دیگری دارند و هر کدام در کاری هستند. از سوی دیگر در آسمانها و خورشید و ماه و ستارگان و کهکشانها بنگر که شمار و اندازه آنها را جز خدا نمی داند. همه در نظمی معیّن و مسیری مشخص در حرکتند. خورشید در جایگاه و مسیر خود قرار دارد؛ که اگر جزین می بود یعنی نزدیکتر به زمین یا دورتر از آن؛ ما چه وضعی داشتیم یا از شدت گرما می سوختیم یا از شدت سرما فسرده می شدیم.

ماه همچون ساعتی دقیق از حالت هلال به بدر می رود و از بدر به صورت هلال بر می گردد. عالم دریاها و اقیانوسها منبع عجایب است که هنوز بشر قدرت

دسترسی به آنها را پیدا نکرده است. کوهها و دره ها و خشکیها، حیوانات ذرّه مانند و غول پیکر در لابلای کوهها و بیابانها زیست می کنند و هر کدام از عجایب و غرایبی خاص حکایت دارند.

به هر ذرّه بدان رویی و راهی است

بر اثبات وجود او گواهی است

این همه ستاره ها و کهکشانها که منظومه های مختلفی را تشکیل می دهند پیوسته در فضای بیکران شناورند و در پی انجام دادن وظیفه ای که به آنها محوّل

شده است؟ می باشند:

خبر داری که سیّاحان افلاک

چرا گردند گرد مرکز خاک؟

چه می خواهند ازاین محمل کشیدن

چه می جویند از این منزل بریدن

از این آمد شدن مقصودشان چیست؟

در این محرابگه معبودشان کیست؟

همه هستند سرگردان چو پرگار

پدید آرنده خود را طلبکار

حال که به این همه عظمت و جلال در آفاق نگریستی، جا دارد به روح و روان و نفس خود برگردی و طومار و لوح دل را در برابر خود بگشایی و هر روز و هر شب به محاسبه نفس بپردازی و دل را از کدورتها و زنگارها صیقل دهی تا با دلی روشن و قلبی تابناک به این همه آثار روشن بنگری و بیندیشی و در تهذیب نفس بکوشی و از تأمّل خود که آن را مراقبت و محاسبت گویند؛ فراموش نکنی. اگر دل خود را که آشیانه صفات رذیله است مانند کبر و غرور و بخل و کینه از آنها پاک دیدی سپاس خدای را بجای آور و گرنه دل را از این صفات شیطانی پاک کن و خود را در معرض امتحان درآور، و بتدریج در وادی تهذیب و ریاضت گام نه تا جلوه های تابناکی در دل و جان خود ببینی و بتوانی خود را از اهل ایمان بشماری.

حتی برخی از صالحان گذشته این محاسبه نفس را ثبت جریده اعمال خود می کردند و هر روز آنچه را از معاصی و اعمال خیر انجام داده بودند می نوشتند؛ سپس به اصلاح آن می کوشیدند و نفس را مورد عتاب و خطاب قرار می دادند و

سعی می کردند آن سخن لغو یا غیبتی که کرده بودند تکرار نشود. اگر تکبّری ورزیده بودند دیگر بار انجام ندهند و با محاسبه دقیق و رسیدگی به نیّات و اعمال خود به تهذیب نفس توفیق می یافتند. ما نیز باید در این امر مهمّ دقیقاً اهتمام خاصّ

کنیم.

بخشی از ساعات عمر را به تفکّر در صنع الهی، بخشی را به عبادت و اعمال خیر اختصاص دهیم و سعی کنیم آنچه خیر و صلاح دنیا و دین ماست بر فکر و ذهن و جوارح و اعضای ما جاری شود.

از صفات رذیله ای که از قوه عاقله بر می خیزد و منشأ رو سیاهی می شود؛ مکر و حیله است که شخص سعی می کند از راههای پنهانی به اذیّت و آزار و گمراه کردن دیگران بپردازد. گاهی شخص مکّار اظهار قدس و تقوا می کند تا اعتماد ساده لوحان را به خود جلب نماید؛ زمانی اظهار درستی و ایمان می کند تا مال مردم را تصرّف کند و به تضییع حقوق آنان بپردازد. امّا عاقبت مکر و حیله آتش جهنم است. به همین جهت حضرت مولی الموالی علی علیه السلام می فرمودند: من راههای حیله گری افراد پلیدی مانند معاویه را بهتر از خودش می دانم ولی چون راه حیله گری به آتش دوزخ می رسد؛ صبر بر حق می کنم و دست به حیله دراز نمی نمایم.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: از ما نیست کسی که نسبت به مسلمانی حیله و مکر کند.

مکّاری که برای دیگران چاه می کند خود در آن می افتد: مَن حَفِر بئراً لاخیه وَقَع فیه چاهکن همیشه در ته چاه است.

صفات زیادی از قوه غضبیه منشأ می گیرد که ما به دو صفت در این جا اشاره می کنیم:

۱- تهوّر که طرف افراط در شجاعت است و آدمی را به هلاکت می رساند.

باید شخصی که این صفت زشت را دارد به حکم عقل به محافظت نفس خود اقدام کند و بر خلاف صریح قرآن مجید که می فرماید: لا تُلقُوا بِاَیْدِیکُم اِلیَ التَهْلکهِ؛ «خود را با دستهای خود به ورطه هلاک نیندازید» از نابودی جان خود پرهیز کند. آنها که خود بسوی هلاکت می روند به شقاوت دنیا و عقبی دچار می شوند.

۲ - جُبن و بد دلی است که طرف تفریط شجاعت است. صاحب این صفت از چیزهایی که نباید پرهیز کند، دوری می کند و خود را خوار و ذلیل و زندگانی را بر خود تلخ و ناگوار می سازد؛ مردم به جان و مال او طمع می ورزند و او را از درک

سعادت باز می دارند و خود نیز به این راه ذلّت و خواری تن در می دهد و در عالم خیال خویش را به محرومیّت از اکتساب فضایل دچار می سازد.

ضدّ این دو صفت مذموم شجاعت است که از قوه غضبیّه منشأ می گیرد و تحت راهنمایی قوه عاقله، بر مبنای شریعت مطهّره عمل می کند.

شجاعت از صفات کمالیّه است. شخص شجاع از آنچه نباید ترسید نمی ترسد و همچون کوه استوار است. در وصف شجاعان صدر اسلام و دلاوران میدان جهاد خداوند متعال می فرماید: اَشدّاءُ عَلیَ الکفّار رُحماءُ بینَهُم؛ «یاران محمد صلی الله علیه و آلهنسبت به کافران بسیار تند و سختگیر و خشن امّا نسبت به یکدیگر مشفق اند.» اینها همان زاهدان شب و شیران دلاور میدان جهاد بودند. از صفات رذیله دیگری که از قوه غضبیّه منشأ می گیرد خوف است.

خوف عبارت است از افسرده شدن و متألّم شدن از تشویش رسیدن امر ناخوشی که حصولش محتمل باشد و یا یقین و یا مظنون و این همه از ضعف نفس سرچشمه می گیرد و موجب هلاکت است. خوف خود دو نوع است: خوف ممدوح و پسندیده و آن خوف از خدا و عظمت باری تعالی و از ارتکاب گناه است که مؤن و مسلمان از آن پرهیز دارد.

دوم خوف مذموم و نکوهیده که نتیجه صفت جبن و بز دلی است.

۳۴. خوف و اقسام آن

خوف را اقسامی است:

۱- خوف از امری که البتّه واقع خواهد شد ولی دفع آن در قوه بشر نیست. بدون شک چنین خوفی از جهل و نادانی بر می خیزد و جز آن که دل آدمی را به خود مشغول کند و او را از کار دنیا و آخرت باز دارد فایده دیگری بر آن مترتّب نیست. فرد عاقل با ایمان در چنین مواردی خود را به قضای الهی می سپارد تا راحت حال و سعادت مآل داشته باشد.

۲ – خوف از چیزی که وقوع آن احتمالی ولی دفع آن از نیروی بشر خارج است. این نوع خوف از اولی بدتر است زیرا ترسیدن از امر احتمالی است و به هر حال از قدرت انسان بیرون است. این نوع خوف نیز خلاف مقتضای عقل است و از جهالت سرچشمه می گیرد.

۳ – خوف از امری که سبب آن در دست شخص می باشد امّا هنوز سبب آن یافت نشده باشد. و از این ترسد که مبادا آن کار از وی سرزند و فلان نتیجه وخیم را ببار آورد. در این نوع خوف – چون سبب آن در دست اوست – باید سعی کند مراقب احوال باشد که عملی را که از عاقبت آن می ترسد؛ به وقوع نپیوندد.

۴ – خوف از چیزهایی که سبب آن موهوم و خیالی است. این نوع خوف از قدرت واهمه سرچشمه می گیرد. مانند: خوف از میّت یا جن و امثال اینها. این نوع خوف نیز خلاف عقل است. شخص باید در این نوع خوف بی جهت، مراقبت بیشتری کند و بداند که هرگز جنازه فردی که مرده است به آدم زنده حمله نکرده و به او آزاری نرسانده است. ترس از جنّ نیز چنین است و آن امر متیقنی نیست. برای این که چنین خوفی از او دور شود باید نفس خود را عادت دهد به خوابیدن در تنهایی و در مجاورت مرده یا چیزهایی که از آنها در دل وی ترسی ریشه کرده

و او را اسیر نموده است. هرگاه بدین کارها اقدام کند بتدریج خوف از امور موهوم در او کم می شود و از بین می رود.

دیگر خوف از مرگ است که برای آن چند علّت می توان جست:

۱ – اول آن که تصوّر کند که با مرگ بکلی معدوم می شود. منشأ این خوف عدم اعتقاد به جهان بازپسین و جهل به مبدء و معاد است.

راه علاج این خوف تحصیل اصول عقاید و استحکام آنها با دلیلها و برهانهای عقلانی و اعتقادی است تا یقین برای وی حاصل گردد که پس از این جهان، جهان دیگری است بسی عظیم تر و بهجت آفرین تر. مرگ، جز اینکه نفس، جامه بدن را از خود دور می کند و قطع علاقه از بدن خاکی می نماید، چیزی نیست. روح و جان از

قفس تن پرواز می کند و در عالم قدس قرار می گیرد. یا به عذاب ابدی دچار می گردد یا در بهشت عدن جایگزین می شود.

۲ – آن که تصوّر کند که مرگ نقصی به او می رساند و تنزّلی برای وی حاصل می شود. این تصوّر زائیده غفلت و جهل نسبت به حقیقت مرگ است. مرگ موجب کمال مرتبه انسانی است. به قول ملّای رومی:

از جمادی مردم و نامی شدم

مردم از نامی به حیوان سر زدم

مردم از حیوانی و آدم شدم

پس چه ترسم کی زمردن کم شدم

باردیگر هم بمیرم از بشر

تا بر آرم از ملائک بال و پر

بار دیگر از ملک پرّان شوم

آنچه اندر وهم ناید آن شوم

انسان کامل و کمال خواه همیشه مشتاق مرگ و طالب مردن است. علی علیه السلام می فرمود: به خداوند سوگند که فرزند ابی طالب آن چنان به مرگ انس دارد که طفل به پستان مادر؛ بلکه انس علی علیه السلام به مرگ از انس کودک به پستان مادر بیشتر است.

مرگ، نیم جانی از تو می ستاند و مُلک ابدی و نعیم آخرت را به تو ارزانی

می دارد: پس بال و پر روح قدسی را بر هم زن، گرد و غبار کدر عالم جسمانی را از خود بیفشان و قفس تنگ خاک را در هم شکن و به آشیان قدس پرواز کن:

شاهد دولت در آغوش خودآر

دست از این معشوق هر جایی بدار

مرغ زیرک باش و بشکن دام را

خاک ره بر سر فکن ایّام را

۳- خوف از مفـارقت و دوری آن چه از زر و زیور دنیـا و ملک و منزل و باغ فراهم کرده است. برای از بین بردن چنین خوفی شایسته است عاقل دیندار و معتقد به آخرت تفکّر کند که زخارف و تعلّقات دنیوی ارزش این همه دلبستگی را ندارد و دیر یا زود باید از آنها دل کند و آنها را برای دیگران رها کرد.

۴ – خوف از شـماتت دشـمنان و تصوّر خوشحالی آنان. شکی نیست که منشأ این خوف از وسوسه های شیطان است و این امر نه به دین شخص ضرر می زند و

نه فایده ای می بخشد. دشـمن در بلا و نکبت و در حیات نیز چنین رفتاری دارد. باید در رفتار خود اصلاحی کرد و دشمنان را - نیز - به نوعی - راضی کرد؛ تا از دشمنی های بی سبب دست بردارند.

۵ - خوف از اینکه زن و فرزنـدانش پس از مرگ بی سـرپرست و محتاج خواهند شد. علّت این خوف عدم توکّل به ذات حق است که رزّاق جمیع مخلوقات است. روزی رسان حقیقی خداوندی است که:

چنان پهن خوان کرم گسترد

که سیمرغ در قاف روزی خورد

در زندگی بسا کودکان یتیم را دیده ایم که به مقامات بلند رسـیده و بسیاری از نازپروردگان بوده اند که با همه ثروتی که در دست داشـته انـد سـرانجام دست به اسـراف و تبـذیر زده و ثروت پدر را - در مدّتی اندک - هدر کرده اند. با تکیه بر لطف و مکرمت خداوند متعال می توان از چنگ چنین خوفی رهایی یافت.

۳۵. اطمینان قلبی

ضدّ این صفت مذموم یعنی خوف، اطمینان قلبی است که شخص در برابر

مخاوف چون کوه بایسـتد و در برابر تند بادهای زندگی مقاومت و استقامت داشته باشد. افرادی که از این فضلیت انسانی بهره مندنـد و صاحب قلوب اسـتوار و نفوس مطمئنّه می باشـند در نظر مردم حشـمت و وقاری احترام انگیز دارنـد. اینان هرگز - جز خوف از خدا را به دل راه نمی دهند.

صفت رذیله دیگری که ریشه در قوه غضبیّه دارد ایمنی از مکر پروردگار است. کسی که با نیروی ایمان و معرفت، از عذاب و امتحـان و از عظمت جلالـل ایمن نشـیند، دچار جهل و غفلت یا غرور و عُجْب است. چنین شخصـی به اعمالی که در راه طاعت حـق انجـام داده مطمئن و مغرور می گردد و هرگـاه به اعمـال حسـنه خـود می اندیشـد دچـار عجب و خودپسـندی می شود یا اطمینان به سعه رحمت خداوند او را از امتحان الهی غافل می سازد.

به هر حال و به هر صورت که ایمنی از مکر خدا در دل وی آشیانه کرده باشد، چه غرور و چه عجب سبب آن شده باشد؛ سرانجامش نکال و خسران است.

در قرآن کریم آمده است: فَلا یَأمَنُ مَکْرَ اللّهِ اِلاّ الْقَوْمَ الْخاسِرُونَ؛ « از مکر (عذاب و آزمایش) خداوند ایمن نمی شوند مگر قوم زیانکار و برگشته بخت» (اعراف/ ۹۸).

پیامبران الهی علیهم السلام با آن عظمت مقام از مکر خداوند و عذاب دردناکش ایمن نبودند و ازخوف خدا پیوسته می گریستند. شبها به نماز و مناجات می ایستادند و از خواب و آسایش چشم می پوشیدند. همه پیامبران از جمله حضرت ابراهیم علیه السلام مورد ابتلاء و امتحان الهی قرار گرفت. وقتی آن حضرت را در منجنیق گذاشتند. و بسوی خرمنی از آتش انداختند، خداوند متعال ملک مقرّب خود جبرئیل را فرستاد تا به وی کمک کند. جبرئیل گفت: ای ابراهیم اگر حاجتی داری بگو - ابراهیم جواب داد: حاجت دارم امّا نه به تو! جبرئیل گفت: حاجت خود را به خدا بگو. ابراهیم گفت: عِلمُهُ بحالی حَسبی عَنْ مَقالی: با وجود علم او به حال من به گفتن

نیازی نیست. حضرت ابراهیم علیه السلام پس از این آزمایشها سر بلند بر آمد و بدین جهت خداوند متعال در حق وی فرمود: وَ اِبْراهیمَ اَلَّذی وَ فّی؛ «حضرت ابراهیم علیه السلام

کسی که وفادار ماند (نجم/ ۳۷). بنده مومن نباید هرگز از مکر و امتحان الهی ایمن و با خاطری مجموع بنشیند و به غرور و عجب خود فریفته شود. در برابر ایمنی از مکر الله خوف از خداست که بر سه قسم منقسم می شود:

۱ - خوف بنده از عظمت جلال و کبریاء خداوند که آن را خشیت می گویند.

۲ - خوف بنده از اعمال زشتی که قبلاً انجام داده و گناهانی که مرتکب شده است.

۳ - خوف از هر دو یعنی هم از عظمت جلال حق و هم از معاصی.

هر قدر معرفت بنده نسبت به عظمت و جلال خداوند بیشتر باشد و به عیوب و گناهان بیناتر باشد، ترس و خوف او زیادتر خواهد بود. خداوند متعال در قرآن

کریم می فرمایـد: اِنّما یَخْشَی اللّهَ مِن عِبادِهِ الْعُلَماءُ؛ «از اصـناف مردم تنها عالمان و آگاهان انـد که از خـدا می ترسـند» (فاطر/ ۲۸).

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: اَنَاَ اَخْوَفکم مِنَ اللِه؛ «ترس من از خدا از همه شما بیشتر است». نتیجه خشیت و ترس از خدا پرهیز از گناهان و رغبت به طاعات و عبادات است.

این مرتبه انسان را به ورع می رساند و در زمره صدّیقین در می آید.

۳۶. خوف و خشیت

خوف و خشیت ازخـدا از مراتب رفیع و درجات منیع است؛ زیرا فضـیلت هر صـفتی به قـدر اعانت کردن آن است بر تحصـیل سعـادت ابـدی و هیـچ سعـادتی بالاـتر از رسـیدن بـه مقـام قرب الهی نیست. خـوف از خداونـد می توانـد آدمی را از شـهوات دورسازد و به انس و ذکر و فکر در جلال و عظمت خـدا دعوت کند. خوف از خدا از لوازم ایمان به حق است. خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: اِنَّمَا الْمُوْمِنُونَ

الَّذینَ اِذا ذُکِرَ اللّهُ وَ جِلَتْ قُلُوبُهُمْ؛ «همانـا مؤنـان کسـانی هسـتند که وقتی خـدا را یـاد آورنـد دلهاشان دچار ترس شود و چون آیات الهی بر آنان خوانده شود ایمان شان افزوده گردد.» (انفال/ ۲)

در جای دیگر برای کسانی که خوف ازخـدا دارنـد بهشت جاودان و نعیم بی پایان آن را وعده فرموده: وَامّا مَنْ خافَ مقامَ رَبّهِ وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الهَوی فَاِنَّ

الْجَنَّهَ هِیَ الْمَأْوی؛ «و امّا آن کس که ازمقام حضـرت ربوبیّت ترسـید و نفس سـرکش را از هوا و هوس بازداشت همانا بهشـت جاودان جایگاه او خواهد بود» (نازعات/۴۰).

و در جای دیگر می فرمایـد: وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنّتانِ؛ «و هر کس از قهر و کبریاء الهی بترسـد از برای او دو بهشت خواهد بود.» (سوره رحمن/ ۴۶).

چشمی که از خوف خدا گریان شود در قیامت خندان خواهد بود:

ز ابر گریان شاخ سبز و تر شود

نور شمع از گریه روشنتر شود

ای خنک چشمی که آن گریان توست

وای همایون دل که او بریان توست

۳۷. علت کمی خوف ازخدا

علّت کمی خوف ازخدا سه چیز است:

۱ – بی خبری از عظمت و جلال خداوند متعال و جهل نسبت به مؤاخذه و عقاب روز جزا و سستی اعتقاد و ضعف یقین.

۲ – غفلت از محاسبه روز قیامت و بی توجّهی به اهوال و عذابهای آن روز پر خطر.

۳ – از اطمینان و خاطر جمعی به رحمت کامله خداوند یا مغرور شدن به طاعات خود. برای علاج این علّتها می توان کوشش در تحصیل یقین و ایمان به خدا و روز پاداش نمود. وقتی حالت یقین پیش آمد در دنیا صبر بر مشقّت و زحمت می کند و چون قوه صبر پیدا کرد؛ به مجاهده و ذکر خدا و طاعت و بندگی

می پردازد و انس و معرفت به خداوند به وی رضایت به مقدّرات الهی می دهد. چنین بنده ای باید پیوسته متذکّر انواع عذاب الهی باشد و مرگ را پیش نظر آورد. باید به احوال خائفین و اولیاء حق بیندیشد، حضرت داوود علیه السلام حضرت یحیی علیه السلام

پیامبر عالیقدر اسلام صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام و حضرت زین العابدین سیّد سجّاد علیه السلام

و سایر پیشوایان ما پیوسته در مناجات و دعا و راز و نیاز با حق تعالی بودند و از خوف و خشیت خداوند گریه می کردند و گاه بیهوش می افتادند. این بزرگواران با معصوم بودن خود چنین بودند. حال ما که معصیت کاران و آلودگانیم چگونه است؟ انسان ضعیف از احوال آینده خود سخت بیخبر است نمی داند اعمال او در ترازوی حق چه ارزشی دارد؟ بنابر این مغرور و مطمئن شدن از آینده سرنوشت خود، کار خدا جویان و دینداران واقعی نیست. باید به خدا نالید و از او یاری خواست. گاه بندگان خدا در آخرین روزهای حیات و حتّی سکرات و بیهوشیهای مرگ؛ به

حسن عاقبت یا به سوء خاتمت و بدی عاقبت دچار می شوند.

توبه و انابه از سر صدق و ندامت بر اعمال سوء گذشته و به خدا نالیدن، ممکن است بنده ای را نیک فرجام سازد.

گاه شک و تردیـد در امور اعتقادی و حتی بر اثر جدا شدن از عزیزان و فرزندان و مال و خواسـته، ممکن است چنان حالتی به شخص دست دهد که حتی سخنان کفرآمیز بر زبانش جاری گردد و آنچه را از آغاز زندگی رشته است پنبه کند و حتی کافر از دنیا برود.

در قرآن کریم آمـده است: قُل اِنْ کـانَ آبـاءُ کُمْ و اَبْناءُ کُم وَاِخْوانُکُمْ و اَزْواجُکُمْ وَ عَشِیرَ تُکُم وَ اَمـوالٌ اْقْتَرَفْتُموهـا وَ تجـارهٌ تَخْشَوْنَ کَسادَهـا وَ مَساکِنُ تَرْضَوْنَها اَحَبَّ اِلَیْکُمْ مِنَ اللّهِ وَ رَسوُلِهِ وَ جِهادٍ فی سَبیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّی یَأتِیَ اللّهُ بِاَمْرِه؛ «(ای رسول ما) بگو امت را که ای مردم اگر شـما پـدران و پسـران و برادران و زنان وخویشاونـدان خود را واموالی که جمع آورده ایـد و مال التجاره ای که از کسادی آن بیمناکید و

منازلی (عالی) که به آن دل خوش داشـته اید؛ بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست می دارید؛ منتظر باشـید تاامر نافذ خدا جاری گردد.» (توبه آیه ۲۴).

هنگامی فرد از آغاز زندگی مطیع شـهوات و هواهای نفسانی بود و تصوّر و تفکّرش به صـحنه های شـهوت آمیز یا جمع مال و منال متوجّه بود؛ در سکرات موت هم نمی تواند خود را از زیر سلطه افکار پلید و هوس آمیز رها سازد.

بر عکس آنها که از آغاز حیات طوق بندگی خدا را در گردن افکنده و جز به خدا نیندیشـیده اند؛ در آخرین لحظات عمر هم همچون عاشقی که بسوی معشوق می رود، تبسّمی که حکایت از شوق دیدار است بر لب آنها نقش می بندد.

نشان مرد مؤن با تو گویم

چو مرگ آید تبسّم بر لب اوست

از صـفات مـذموم بلکه مهلـک، یاس از رحمت خـداست. در قرآن مجیـد آیاتی است که از یأس از رحمت خـدا صـریحاً نهی فرموده و آن را برابر گمراهی و حتّی کفر نهاده است: می فرماید:

ص:۷۳

یا عِبادِیَ الَّذینَ اَسْرَفُوا عَلی اَنْفُسِهِم لا تَقْنَطوُا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ؛ «(ای رسول رحمت) بدان بندگانم که (به عصیان) اسراف بر نفس خود کردند بگو هرگز از رحمت (نامنتهای) خدا نا امید مباشید...» (زمر/ ۵۳).

در جای دیگر می فرماید: قالَ وَ مَنْ یَقْنَطُ مِنْ رَحْمَهِ رَبِّه اِلّاَ الضّالُّوُنَ؛ «ابراهیم گفت: آری هرگز بجز مردم (نادان مادّی) گمراه، کسی از لطف خدا نا اَمید نیست.» (حجر/ ۵۶).

و نیز می فرماید: لاـ یَایْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللّهِ اِلاّـ الْقَوْمُ الْکـافِرُونَ؛ «هیچ کس جز کافران از رحمت خدا مأیوس و نا امید نیست.» (یوسف/ ۸۷).

حضرت علی علیه السلام به فردی که بسیار گناه کرده و مأیوس بود فرمودند: هرگز مأیوس از رحمت پروردگار مباش زیرا یأس تو از گناهانی که کرده ای بدتر است.

یأس، بندگان را از دوستی و محبّت به خداوند باز می دارد و این زیانی است

جبران ناپذیر.

۳۸. امیدواری (رجاء) به رحمت خدا

ضدّ یأس از رحمت خدا امیدواری است که به آن رجاء گویند. رجاء عبارت است از انبساط و سرور دل به جهت انتظار امر محبوبی. رجاء وقتی حاصل می شود که انسان بسیاری از اسباب رسیدن به محبوب را تحصیل کرده باشد. طاعت و عبادتی در حدّ توان و قدرت ایمان خود انجام داده باشد. حال چنین کسی به مانند کشاورزی است که بذر بی عیبی را در زمین صالحی بپاشد و آن را در وقت خود آب دهد و علفهای هرزه و مزاحم را از آن مزرعه بر چیند بعد از مواظبت بسیار و آب دادنهای زیاد امید خرمن داشته باشد.

دنیا مزرعه آخرت است. دل مانند زمین صالح است و ایمان مانند بذر صحیح و طاعات و عبادات مانند اعمال شایسته و علفهای هرزه مانند اخلاق ذمیمه و صفات ناپسندی: مانند بخل، حسد، کینه و بددلی است که باید از مزرعه دل

برچیده شوند؛ تا محصول مرغوب و خرمن مطلوب حاصل آید.

امّا وقتی اسباب کار را فراهم نکرده و بذر ایمان را نکاشته و علفهای هرزه را از دل خود دور نکرده باشد؛ آن را رجاء نمی گویند بلکه نامش غرور و حماقت است.

و اگر کسی برخی از اسباب آمادگی زمین را فراهم کرده و از برخی غفلت کرده است آن را اَمَل و آرزو نامند. مانند کسی که از آب دادن مزرعه غافل شده است و طاعت و عبادتی که شایسته باشد، بموقع، انجام نداده است.

رجاء برای کسی که آمادگی دل را فراهم کرده و با آب طاعت آن را سیراب کرده شرعاً و عقلاً مستحسن است. البته فضل وکرم الهی شامل حال چنین فردی می شود.

صالحان و عابدان عمری در طاعت پروردگار کوشیدند و شربت محبت و بلا

را نوشیدند و از خوف خدا پیوسته می لرزیدند؛ امّا به فضل و کرم او هم رجاء واثق داشتند و نیک می دانستند که بدون اسباب کار نمی توان به ساحت قدس ربوبی راه یافت.

شُبان وادی ایمن گهی رسد به مراد

که چند سال به جان خدمت شعیب کند

رجاء و حسن ظن به خداوند متعال داشتن که او حکیم، علیم، قدیر و رازق و ستّار العیوب و غفّار الذنوب است؛ از لوازم ایمان به وحدانیّت حق است و خداوند با بنده به قدر حسن ظنش نسبت به خود عمل می کند.

محبّت خدا و پیامبر عالیقدرش، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اهل البیت بزرگوار او که همه معصومین علیهم السلام و اسوه و نمونه و برگزیده افراد بشر بودند و اولیاء حق که قدمی جز بهر خدا ننهادند و سخنی جز برای خدا و مصلحت خلق نگفتند و نفسی جز به یاد او نکشیدند؛ بیقین مایه نجات است. شفاعت از بندگان عاصی به اذن خداوند متعال؛ بندگان را به صفت رجاء و حسن ظن به خدای تعالی متصّف می کند

ص:۷۵

و به همان راهی می روند که آنها رفته اند:

چه غم دیوار امّت را که باشد چون تو پشتیبان

چه بیم از موج بحر آن را که باشدنوح کشتیبان

۳۹. در عزّت و قوّت نفس

بزرگی و عزّت نفس آن است که انسان در برابر شدائد تحمّل داشته باشد و بیدی نباشد که به هر بادی بلرزد. خداوند متعال می فرماید: و لِلّهِ العِزَّةُ وَ لِرسُولِهِ وَ لِلْمؤمِنینَ؛«عزّت خاصّ خدا و رسول و مؤمنان است» (منافقون/ ۸). بنده مؤمن نباید زبون و خوار باشد و به ضعف نفس و سستی اراده و ذلّت و مهانت دچار شود. خود را در نزد خدا و خلق خوار سازد. مؤمن واقعی از دوستی ابنای روزگار شادمانه و مغرور و از دشمنی آنان اضطرابی به خود راه نمی دهد. از تغیّر و تبدّل روزگار متزلزل نمی شود و از اقبال و ادبار زمانه بیمی به دل راه نمی دهد.

این خوی پسندیده و فضیلت قابل ستایش، میدانی است که جز یکّه سواران

معرکه مردانگی در آن جولان نکنند و راهی است که بجز شیردلان قدم در آن ننهند.

در برابر عزّت نفس، ضعف و سستی است و در برابر دنائت همّت و پستی طبع که شخص به شغلهای پست تن در می دهد و از طلب کارهای بزرگ باز می ماند؛ علّو همّت است. صاحبان همّت بلند در صددند به کارهای بزرگ و مشاغل عالی دست یازند. کسی که همّت او عالی است در برابر زخارف دنیوی و منافع ظاهری فریبنده سر فرود نمی آورد.

غلام همّت رندان بی سر و پایم

که هر دو کَوْن نیرزد به پیششان یک کاه

مردان و زنان با همّت در راه رسیدن به مقصود؛ از هیچ کوشش و فداکاری باز نمی ایستند؛ و در راه تحقّق هدف عالی خود از بذل جان و مال دریغ نمی ورزند:

دست از طلب ندارم تا کام من برآید

یا جان رسد به جانان یا جان ز تن برآید

چنین افراد بلند همّتی از مرگ نمی هراسند، بلکه از آن استقبال می کنند. فداکاران و شهیدان از این گروه مردم اند که در حقیقت شمع جمع بشریّت اند. اینان می گویند:

جانی است به عاریت مرا داده خدا

تسلیم کنم چو وقت تسلیم آید

حافظ شیرازی نیز درین مقال چه خوش گفته است:

این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست

روزی رخش ببینم و تسلیم وی کنم

شهامت نیز از صفات حسنه است که از علوّ همت سر چشمه می گیرد.

از صفات ذمیمه دیگر بی غیرتی و بی حمیّتی است که عبارت است از اهمال کردن در محافظت آن چه نگاهبانی آن لازم است از دین و عِرض و اولاد و اموال. ضدّ آن غیرت و حمیّت است در آن چه ضرورت دارد.

غیرت در دین این است که خود مواظبت در طاعات کند و در برابر آنچه بدعت و خلاف دین است ایستادگی کند و در نهی از منکر و امر به معروف اهمال

ننماید. در نشر دین و ترویج حلال و حرام جدّ و جهد کند و با کسانی که مجاهر معصیت اند و در انجام دادن اعمال خلاف شرع جری و گستاخ اند؛ معاشرت نکند. و امّا غیرت در اهل و عِرض این است که آنها را از معاشرتهای ناروا و پوشیدن لباسهای خلاف عفّت و تقوا و رفت و آمد بی جهت در بازارها و مجامعی که در مقام تهمت اند؛ باز دارد. سخن گفتن در حدّ ضرورت و فعالیّت در حدّ شرع اشکالی ندارد ولی افراط در سخن گفتن و فعالیّت خارج از حدّ شرع برای زنان مجاز و مستحسن نیست.

گرچه صفت غیرت نیکو و مستحسن است امّا نباید به افراط انجامد و بی جهت فرد مسلمان بر اهل و عیال خود سخت بگیرد و دائماً تجسُّس احوال آنها کند. این

امر، سوء ظنّی بیشتر از آن چه تصوّر شود بر می انگیزد و امر خانواده را به فساد می کشانـد و آنها را به ظاهر سازی و ریا وادار می کند.

امّا غیرت و حمیّت بر اولاد این است که از ابتدای شیر خوارگی وی مراقبت نمایی که اگر زن شیر آوری دارد؛ زنی نجیب و با شرافت و عفّت باشـد. وقـتی کـودک به حـد تمیز رسـید بایـد آداب نیـک به وی بیـاموزی. آداب خوردن و گفتن و شـنیدن و نشسـتن و برخاستن را باید به فرزند یاد دهی. کودک باید با دست راست غذا بخورد و هنگام شروع کردن به خوردن غذا بسم الله الرحمن الرحیم بگوید. از پیش خود غذا بردارد، پیش از دیگران به غذا دست نبرد، تند غذا نخورد، به غذا خوردن دیگران نگاه نکنـد. با شـتاب نخورد و نیاشامد، غذا را آرام و درست بجود، دست و جامه خود را به غذا آلوده نسازد، از پرخوری باید پرهیز کنـد. به هر چه درخـانه است قـانع باشـد و از زینت و خودآرایی پرهیز کنـد. از مجـالست بـا نوجوانـان و جوانانی که ناز پرورده و فخر فروشند، یا فساد اخلاق دارند او را باید بدور داشت تا بد ادا و بد تربیت بار نیاید.

باید به کودک یاد داد در نشستن و ایستادن پشت به کسی نکند و بی حرمتی

نسـبت به بزرگترها روا نـدارد. از انـداختن آب دهن و بینی در حضور دیگران پرهیز کند. انگشت به بینی نبرد. با دسـتمالی که در جیب دارد، بر کنار از دیگران، بینی و دهن را پاک کنـد. از خمیازه کشـیدن، روبروی دیگران، پرهیز کنـد و دست بر دهن گـذارد. کودک را بایـد از دروغ گویی، پرسـخنی، و بهتان و تحقیر دیگران بر حـذر داشت. از مزاح و اسـتهزاء دیگران، بویژه بزرگتران، بایـد خودداری کنـد. در آغاز تعلیم به کودک بایـد قرآن، کلام خدا، را بیاموزی و او را با آداب مذهبی و کم کم، نماز و روزه عادت دهی. بعد از کلام الله مجید. باید حکایات شیرین پند آموز و سخنان گهربار ائمه دین را به بچه ها یاد داد و آنها را از شـنیدن و دیـدن اعمال لغو زشت بر حـذر داشت. گاهگاهی، در حـدّ ضـرورت، باید بچه ها را اجازه داد با همسالان خود بازی و نشاط کنند تا دل مرده و پژمرده بار نیایند. هر چقدر کودک

بیشتر رشد می کند، صفات حسنه از قبیل صبر و شکر و توکل و رضا و شجاعت و سخاوت و صدق و صفا به بچه ها بیاموزی و از کسانی که چنین صفاتی دارند یا داشته اند سرگذشتها بگویی و آنان را تحسین کنی که کودکان از چنین کسانی پیروی کنند.(۱)

طهارت، نماز، آداب شریعت و اصول عقاید را حتماً باید به نوجوانان تعلیم داد که در زندگی حیران و جاهل بار نیایند.

اگر کار نیکی از بچه به بروز و ظهور آمد باید او را تشویق و تحسین کنی و جایزه ای در خور به او بدهی. اگر کار زشتی از او سر زد، در آغاز، چشم پوشی کنی و او را با ملامت بسیار، پیش برادران و خواهران گستاخ نسازی که قبح و زشتی

کار بد، در نظرش از بین برود. امّا اگر کار بدش تکرار شد، حتماً در تنبیه وی کوشا باشی و از تکرار آن ممانعت نمایی. باید در تنبیه وی، تا ممکن است، افراط نکنی و آبروی او را نریزی و حرمت فرزند را حفظ کنی و شخصیّت وی را در انظار بزرگ جلوه دهی.

در تربیت دختر نیز باید با کمک مادر، در عفت و سلامت نفس وی بکوشی و زودتر از پسر به تعلیم و تربیت وی اقدام کنی تا عفیف و پاکدامن و باحیا و آزرم بار آید.

وقتی کودکان به حدّ رشد رسیدند باید به آنها کار و کسب و صنعتی بیاموزی که در آن استعداد دارند تا از هدر کردن عمر و زندگی آنها بر کنار باشی و به وبال بیکارگی آنان در دنیا و عقبی مبتلا نشوی.

۱- امروز که رادیو و تلویزیون در بیشتر خانه ها پیدا شده است. می توان با نمایش و تصویر، داشتن صفات نیک را عملاً - در لباس نمایشنامه و غیر مستقیم - به بچه ها تفهیم کرد تا به نتایج آداب و صفات خوب عملاً پی برند. کتابهای قصّه، متناسب با سن کودکان نیز که مصوّر و با کاغذ و تصویر زیبا باشد؛ به آشنایی بچه ها به آداب و اخلاق اسلامی و ملّی، کمک فراوان می کند.

امّا غیرت در اموال این است که چون آدمی - در هر حال - برای حفظ جان خود و زن و فرزندش به مال و اموال احتیاج دارد؛ بایـد در محافظت آن جـدّ بلیغ و سـعی کافی کند واز تلف شدن ثروت خود در راه اسـراف و تقلید از دیگران افراط ننماید. تا زنده است از مال خود متمتّع و بهره مند شود و آن را در راههای خیر مصرف نماید.

صفت مذموم دیگری که انسان را به دام شـیطان می اندازد؛ عجله و شـتابکاری است. عجله صفتی است شیطانی و تأمل و تأنی صفتی است رحمانی و از صفات پیامبران و اولیاء حقّ است. فریفته شیطان و دنیا شدن و دین را به متاع قلیل دنیا فروختن گاه از عجله منشأ می گیرد. باید فرد عاقل مسـلمان و مؤن دور اندیش در عاقبت کارها تأمل و تأنّی کند مبادا مصداق این سـخن شود که گفته اند:

لعاب عنکبوتان مگس گیر

همائی را نگر چون کرد نخچیر؟!

حیف باشـد آدمی که لایق قرب پروردگـار است به دام شـیطان درافتـد و بـا شـتابکاری ریشه عمرش را قطع کنـد و خود را از عزّت ابدی آخرت محروم سازد.

ضدّ صـفت عجله و شـتابکاری وقار و تأمل است و آن عبارت است از اطمینان نفس و سکون آن در گفتار و کردار و حرکات و سـکنات پیش از آن که در یکی از آنهـا شـروع کنـد؛ تأمـل در انجـام دادن هر عملی به جـای خود به موقع خود، از صـفات نیکویی است که از آن به نیکی یاد شده است. از صفاتی که به پیامبر والاشأن اسلام صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است: صاحب الوقار و السکینه می باشد.

۴۰. ضعف نفس و سوءظن به خدا

از صـفات زشت و نکوهیـده، سوءظن و بـد دلی نسـبت به خـدا و خلق است. این صـفت از جبن و ضـعف نفس سرچشـمه می گیرد؛ زیرا هر جبان ضعیف النفسی آن چه به خاطرش می رسد به قوه واهمه آن را بزرگ می کند و بدان اعتقاد پیدا می کند.

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: یا اَیُّها الذِینَ آمَنُوا اِجْتَنبوُا کَثیراً مِنَ

الظَنّ اِنّ بَعْضَ الظَّنِ اِثَمٌ؛ «ای اهل ایمان از بسیاری گمانها (در حق یکدیگر) دوری کنید زیرا بعضی از بدگمانیها معصیت و گناه است» (حجرات/ ۱۲).

حضرت علی علیه السلام می فرماید: باید امر و عمل برادر مؤن خود را به بهترین چیزی حمل کنی و به وی گمان بد نبری مادام که محمل خوبی برای آن بیابی. پیداست که وقتی انسان - بدون سبب و دلیل درستی - به برادر مؤن گمان بد ببرد، در حقیقت به حریم عرض او تجاوز کرده است، طبعاً به چنین کسی بی احترامی خواهد کرد و این عمل شایسته مسلمان نیست. ممکن است این سوءظن به غیبت از او منتهی شود. کسانی که نفس خبیثی دارند و بد باطن اند؛ به سوءظن می پردازند و دیگران را به خود قیاس می کنند.

مرا پیر دانای مرشد شهاب

دو اندرز فرمود بر روی آب

یکی آن که بر نفس خودبین مباش

دگر آن که بر خلق بدبین مباش

غالباً سوءظن نتیجه وسوسه های شیطان است که ما را به گناه و معصیت در می اندازد. پیامبر عالیقدر صلی الله علیه و آله می فرماید: اِتَّقُوا مِنْ مَواضِعِ الْتُهَم؛ «از جاهایی که

باعث تهمت است باید پرهیز کرد». نه خود را با رفت و آمد در چنین جاهایی به تهمت دچار کرد و نه در باره دیگران قضاوت شتاب زده نمود. شاید شخصی که مورد تهمت ما - ظاهراً - قرار گرفته ؛ نیّت خیری داشته باشد. جز خداوند متعال از باطن افراد خبر ندارد و ظاهر افراد هم نمی تواند مبنای قضاوت صحیح باشد. بهتر است از تهمت زدن و سوءظن نسبت به افراد مسلمان بپرهیزیم و بطور کلی سوءظن و بدگمانی را - اگر دلیل عقل پسندی نداشته باشیم - از خود دور کنیم.

تنها در موردی که قراین خارجی و دلیلهای روشن ما را یاری کند و به یقین برساند؛ می توان در مورد کسی که عمل ناروایی کرده است، قضاوت کرد یا او را محکوم نمود.

از حضرت سجاد علیه السلام نقل شده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد معتکف بودند؛ صفیّه دختر حیی اخطب به دیدن آن حضرت صلی الله علیه و آله به مسجد آمد

و بعد از شام خواست به خانه اش برود. حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را در مقداری از راه همراهی فرمودند. در راه به مردی از انصار بر خورد کردند. حضرت به آن مرد فرمودند: این صفیّه زن من است.

مرد انصاری تعجّب کردو عرض نمود، چه جای این سخن است؟

حضرت فرمودند: شیطان در کمین بنی آدم است زود باشد که او را به هلاک نزدیک کند... و به سوءظن دچار شود باید بیدار و هوشیار بود!

۴۱. حسن ظن به خدا

ضد سوءظن به خدا و خلق، حسن ظن است.

اگر کسی حسن ظن به خدا داشته باشد از فوائد آن که نشاط و امیدواری و مهربانی و محبّت خداوند است در دل احساس سرور خواهد کرد. محبّتی خاص نسبت به خداوند متعال در دل احساس می کند و عبادتی همراه عشق و علاقه انجام می دهد که عاقبت، مایه نجات و رستگاری وی می گردد.

بنده باید بداند که مهر و محبّت خداوند نسبت به وی چندین برابر محبّت مادر است نسبت به فرزند دلبندش. این حسن ظن را بندگان باید پیوسته در دل خود راسخ و عمیق سازند تا ملکه و خصلت همیشگی آنها گردد.

مسلمانان باید نسبت به برادران و خواهران خود، همیشه، حسن نیّت و حسن ظن داشته باشند و اگر عملی از آنها دیدند که غیر منتظره و بر خلاف توقّع باشد آن را حمل بر خیر و صلاح نمایند؛ مگر این که خلاف توقّع مکرّر شود و دلایل و قراین خلاف حسن ظن را ثابت نماید. از مهالک و صفات بسیار بد، خشم و غضب است که باعث حرکت روح حیوانی می شود بسوی غلبه بر کسی یا انتقام گرفتن از شخصی. بر اثر شدت غضب حرارتی در دماغ و رگها حاصل می شود و گویی دودی از آن حرارت بر می خیزد که چشم عقل را می پوشاند.

هرگاه غضبناک بر کسی غلبه کند؛ نصیحت و پند در او مؤثر نیست گاه نتیجه

معکوس می دهد و بر غضب و قدرت انتقام شخص می افزاید.

گـاه غضب برای امری است که هنوز وقوع نیـافته و جنبه پیشـگیری از آن امر دارد. زمـانی غضب به خاطر امری است که وقوع یافته است و غضب به جهت انتقام یا تنبیه شـخص است. اگر فرد بر انتقام توانا باشد، خون از درون به بیرون سرایت می کند؛ و صورت شـخص غضـبناک قرمز می شود ولی اگر قادر بر انتقام نبود، حالت سـرخوردگی و ناامیـدی دست می دهـد و خون از خارج به درون جریان پیدا می کند و صورت شخص زرد می شود.

افراد از جهت غضب بر سه دسته تقسیم می شوند:

۱ - برخی در طرف افراط هستند و در موقع غضب از اطاعت عقل و شرع و عرف خارج می شوند.

۲ - برخی قدرت غضب ندارند و حتی درجایی که غضب لازم است از جای نمی جنبند.

۳ - گروهی هسـتند در حـد اعتـدال که در جای خود غضـبناک می شوند و در جایی که لازم است؛ آرام اند. این نوع غضـب بجا، مسـتحسن است و نوعی شـجاعت و قوت نفس بشـمار می آیـد. در مورد کسانی که اصـلاً دچار غضب نمی شوند گاه از جبن است و زمـانی از بی غیرتی و بی حمیّتی است و این نیکـو و شایسـته نیست. غضب در جـای خود - مسـتحسن و دفـاع از حریم ناموس و آبروست. غضب مفرط و زیاده از حد از مهلکات است و ممکن است به شـقاوت ابدی منتهی شود و باعث قتل نفس یـا قطع عضـو کسـی گردد. به همین جهت گفته انـد: غضب شدیـد و در غیر مـورد جنـون دفعی و موقّت است و آفـات بسیاری دارد. گاه اتفاق افتاده است که غضب باعث سکته و مرگ مفاجات می شود. غضب کلید زشتی هاست.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند: غضب ایمان را فاسد می کند. شخص غضبناک دشنام و ناسزا می گوید و حتی کلمات کفرآمیز بر زبان می راند و موجب تهمت زدن و سخریّه دیگران می شود و احترام و عزّت خود را از بین می برد:

ص:۸۳

خشم و شهوت مرد را احول کند

ز استقامت روح را مبدَل کند

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند: شجاع کسی است که بر خشم بی موقع و بی مورد خود مسلّط شود. برای درمان بیماری غضب باید برخی از صفات رذیله که منشأ غضب اند مانند: تکبّر و عجب و غرور و بخل و حسد را از نفس دور کرد.

سخنان حکماء و اولیاء حق را در مذمّت غضب پیش نظر آورد که همه از حلم و وقار تمجید کرده و از غضب به بدی یاد کرده اند. چون غضب همیشه به پشیمانی و ندامت شخص منتهی می شود؛ شخص باید در عواقب غضب بیندیشد و بداند که ضرر غضب همیشه از فایده آن بیشتر است.

توجّه به خداوند متعال کردن و او را قادر و قهّار دانستن و اینکه مبادا به انتقام الهی دچار شود و بزودی ثمره غضب خود را ببیند و بداند که بر بندگان خدا - بی سبب - غضبناک شدن ناپسند است؛ تا حدّ زیادی آتش غضب را در وی فرو

می نشاند. وضو گرفتن با آب سرد و غسل کردن و به نماز و دعا و مناجات با حق ایستادن آثار غضب را از بین می برد.

در برابر غضب صفت پسندیده حلم و وقار است. حلم از صفات حسنه پیامبران می باشد. علم بدون حلم بی فایده است. علم و حلم پا بپای یکدیگرند. طالب علم باید از حلم و صبر برخوردار باشد.

تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر

بل زصد لشکر ظفر انگیزتر

کظم غیظ (فرو خوردن خشم) اگر چه حلم نیست ولی آثار غضب را محو می کند و صفتی والا و پر ارزش است که در قرآن کریم از کاظمین غیظ (فرو خورندگان خشم) و عفو کنان از خطا کاران تمجید شده است. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوندا به سبب علم بی نیازم کن و با صفت حلم مرا زینت ده. و نیز فرمودند: از خدا مرتبه بلند را طلب کنید. اصحاب عرض کردند: به چه چیز؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر که با تو قطع کند با او پیوند کن. هر کس با تو بدی کند به او احسان و نیکی کن و هر کس با سفاهت و نادانی با تو رفتار کرد نسبت به او حلم

بورز.

عفو کردن و گذشت از صفات با ارزش است.

ضد عفو کردن انتقام کشیدن است که شأن آدمی را تنزل می دهد. چنانکه اگر کسی ناسزا گفت و تهمت زد و به مسخرگی و استهزا پرداخت ما هم درصدد تلافی و انتقام بر آییم و با همان شیوه ناپسند باوی رفتار کنیم، ارزش خود را خواهیم کاست. بر عکس، عفو و گذشت بسیار مستحسن است. خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:خُذِ الْعَفْوَ وَ أَمُرْ بِالْعُرْفِ؛ «عفو را پیشه کن و به نیکی فرمان ده.» (اعراف/۱۹۹). و نیز در قرآن کریم آمده است: وَ

اَنْ تَعْفُوا اَقْرَبُ لِلتَّقْوی؛ «و بخشیدن شما به پرهیزگاری نزدیکتر است» (بقره/ ۲۳۷).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: عفو و گذشت عزّت را افزایش می دهد.

از صفات رذیله و ناپسند سخت دلی و درشت خویی است. مردم از کسی که

درشت خوی و خشن باشد، می گریزند:

مکن خواجه بر خویشتن کار سخت

که بدخوی باشد نگونسار بخت

خداوند به پیامبر عظیم الشأن که مأمور ارشاد و راهنمایی خلایق است، فرمود: لَوْ کُنْتَ فَظّاً غَلیظَ القَلْب لاَ نْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ؛ «اگر تند خو و سخت دل می بودی مردم از گرد تو پراکنده می شدند» (آل عمران/ ۱۵۹).

این خشونت چه در گفتار و چه در کردار باشد باعث اختلال زندگی انسان می شود. ضدّ این صفت مذموم رفق و مدارا و نرمی با اهل و عیال و فرزندان و مردم است. رفق و مدارا کردن با مردم مایه خیر دنیا و عقبی است:

به لطف خُلق توان کرد صید اهل نظر

به بند و دام نگیرند مرغ دانارا

درباره حُسن خلق و نیک رفتاری با مردم سفارش بسیار شده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: حُسن خلق گناهان را می گدازد؛ همچنان که آفتاب برف و یخ را در تابستان می گدازد.

خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را در قرآن بدین صورت توصیف فرموده: اِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ

عَظیم؛ «و تو راست خلقی عظیم» (قلم/ ۴).

پیامبر گرامی به خویشان و یاران خود می فرمودند: اگر مال و مکنت به حدّی ندارید که مردم را خوشحال و خشنود کنید با خوشرویی و حسن خلق مردمان را شادمان و از خود راضی کنید. از صفات ناخوشایند دیگر که از قوه غضبیه سرچشمه می گیرد، عداوت و دشمنی است. عداوت یا پنهان است که به آن حقد و کینه می گویند که آثار بد آن بعد بروز می کند یا آشکار است که به آن عداوت و دشمنی می گویند.

عداوت خود نیز منشأ صفات رذیله دیگری مانند حسد، غیبت، دروغ و بهتان می شود که هر کدام سرچشمه مفاسد بسیار است.

بزرگان دین، بویژه رسول گرامی اسلام، از داشتن حقد و کینه و عداوت نسبت به دیگران، خصوصاً برادران ایمانی و مسلمان منع کرده اند. شاعران نیز درین زمینه مضامین پندآمیزی سروده اند. از جمله این کلام معروف است:

درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد

نهال دشمنی بر کن که رنج بیشمار آرد

چه بسا عداوتهایی که بنیان خانواده ها و مردم دوست و بیگانه را ازهم پاشانده است و چه عزّتها را که به ذلّت مبدّل ساخته.

ضد عداوت و دشمنی نصیحت و خیر خواهی و محبّت و دلسوزی است که به صاحب این صفت طراوت و شادابی و آرامش می دهد و هم دیگران را از مهالك و سختی ها حفظ می نماید. از لوازم حقد و کینه ضرب و فحش و لعن است که از قوه غضبیّه منشأ می گیرد.

ضرب و زدن کسی - بدون اجازه شرع و قانون - در هیچ مذهبی مجاز و روا نیست؛ بلکه در اخبار بسیار از آن نهی شده است. همچنین فحش و ناسزاگویی که از خبث نفس سرچشمه می گیرد و عادت اراذل و اوباش است.

از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: بهشت بر شخص فحش گو و هرزه

درای حرام است. لعن عبارت است از دور دانستن و رانده شدن از رحمت خداوند متعال و این کار نیز بدون مجوّز شرعی در حق کسی جایز نیست. به سه طبقه لعن فرستادن جایز است: کافران، ظالمان و فاسقان. چنان که مثلاً می توان گفت: لعنه الله علی الکافرین و ...

در قرآن کریم آمده است: أُولِئکَ یَلْعَنُهُمُ اللّهُ وَیَلعَنُهُم اللاّعِنُونَ؛ «آنها که (کتمان حق می کنند) خداوند آنها را لعنت می کند - و هم دیگر لعنت کنندگان» (بقره/۱۵۹).

همچنان که لعن ونفرین بر کسانی که مستحق آن نباشند مذموم و زشت است. دعا بر برادر مسلمان بسیار پسندیده است و موجب آمرزش گناهان می گردد.

طلب آمرزش و دعا کردن برای مؤنانی که مرده اند بهترین هدیه و تحفه ای است که برای آنان می فرستیم، امّا لعن بهیچ وجه شایسته نیست مگر از سه طبقه که قبلاً اشاره کردیم.

طعنه زدن به مسلمان و برادر دینی عملی است بسیار نکوهیده و زشت.

۴۲. در عجب و مذّمت آن

از صفات زشت دیگر که از قوه غضبیّه بر می خیزد، عُجب است که انسان خود را بزرگ شمارد و از صفت کمال - به تصوّر باطل خود - خویشتن را بهره مند بداند و از خداوند توقّع کرامت داشته باشد و دلال و ناز کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سه صفت است که از جمله مهلکات است: بخل، هوا و هوس، و عجب نمودن آدمی به نفس خود.

وقتی که انسان طاعتی کرد و آن طاعت و عبادت به نظرش بزرگ آمد و گناهی که کرده است به نظرش حقیر آمد، دچار عُجب شده و در معرض لغزش و فریب شیطان خواهد بود.

کبر و غرور زاده عجب است. مُعْجَب به نفس از مکر خدا غافل و به طاعت

خود متّکی است و گناهان خود را ناچیز می شمارد. افراد مغرور و معجب از نصیحت دیگران و از مشورت با دیگران خود را بی نیاز می دانند، به همین جهت به گمراهی می افتند و سرانجامشان شوم و زیانبار است.

برای درمان عُجب دو راه وجود دارد: طریق اجمالی - طریق تفصیلی.

راه درمان اجمالی این است که درباره عظمت خداوند قهّار که همه چیز در تحت قدرت او قرار دارد بیندیشد. و سپس در حال خود و ضعف و ناتوانی اش تفکّر نماید.انسان از نطفه شروع می شود و به جیفه ختم می گردد. موجودی ممکن الوجود که از عدم به قدرت خداوند متعال لباس هستی پوشیده و پس از اندک زمانی متلاشی می شود و رگ و پی و بندبند بدنش از هم گسیخته می شود؛ این همه

عجب و تکبر چرا؟ بنده خدا باید پیوسته به حقارت خود و اعمال ناچیز عبادی خود فکر کند.

عباداتی که با پراکندگی اندیشه و با فراموشکاری و وسوسه شیطانی به انجام می رسد در حقیقت قبول و عدم قبول آن عمل یا اعمال مورد شک و تردید است؛ چرا با عجب و خودپسندی باید توام باشد؟ جای دریغ است. باید فکر کرد در عالم حقیقت که آنچه خداوند متعال به وسیله پیامبرش تشریع و به ما تبلیغ فرموده و قرآن از آن حکایت دارد، آیا همین است که ما - به عنوان یکی از بندگان خدا - انجام می دهیم. آیا انجام دادن آنچه ما آن را اصل وظیفه بندگی خود می دانیم همین است و آیا این مقدار عبادت در پیشگاه معبود قادر توانا و علیم و بصیر وزن و بهایی دارد؟ آیا باید به همین مقدار عجب داشت؟

کم کم با این تفکّرات ممکن است از عجب و تکبر دست برداریم و به راه حقیقت آییم. حساب آخرت خود جداست. روزی که او را از قبر بر کشند و به موقف حساب در آورند و گوشه ای از اعمال زشتی که در دنیا انجام داده است به وی بنمایند و او با حسرت بگوید: یالَیتَنِی کُنْتُ تُراباً؛ «کاش خاک بودم و از حساب و عذاب معاف». (نبأ/ ۴۰).

ص:۸۸

امّیا این حسرتها و افسوس ها سودی ندارد. از امروز باید به فکر فردا بود و در برابر ذات حق تسلیم بود و دست از عجب و غرور بر داشت.

امّا معالجه تفصیلی آن است که در علّت عُجب و خودپسندی خود تفحّص کند وعلت آن را در یابد و به درمان آن بپردازد.

گاه عجب از علم است و معرفت و زمانی از طاعت و عبادت و گاه از کمالات نفسانی مانند ورع و تقوا و شجاعت و سخاوت. یا حسب و نسب و مال و جاه و مقام و داشتن اعوان و انصار واطرافیان و دستگاه اقتدار، سر چشمه می گیرد.

اگر این عجب از علم است بداند که علم حقیقی آن است که ما را نسبت به

نَفْسمان شناساکند و معرفت خدا را در ما افزون نماید و اگر چنین علمی در ما حاصل شد؛ تواضع و خواری و مسکنت را درما افزون خواهد کرد و بزودی خواهیم دانست که:

در کوی او شکسته دلی می خرند و بس

بازار خود فروشی از آن سوی دیگر است

اگر علم ما نتواند پرده غفلت را از چشم و گوش و عقل ما بردارد همچون بذری خواهد بود که در زمین شوره زار کاشته شده و ثمره ای شایسته ببار نخواهد آورد.

مسؤلیّت عالم در جامعه بسیار زیاد است؛ زیرا یک سخن او ممکن است قومی را به ضلالت و گمراهی بکشاند. عالمی که به علمش عمل نکند زیانش را اندازه نیست و فردای قیامت از او گذشت نخواهد شد که چراغداری است که از نور چراغش کسی بهره مند نشده است:

امام صادق علیه السلام فرمود: هفتاد گناه از جاهل بیامرزند پیش از آن که یک گناه از عالم آمرزیده شود.

پس عالم باید در علم خود سخت بیندیشد و فروتنی و انکسار و خوف و خشیت از خدا را که نتیجه علم حقیقی است در خود بسنجد. به کردار و گفتار خود

عامل باشد و با علمی که خداوند به او عطا فرموده بنده حق و خدمتگزار خلق باشد. اگر چنین بود سعادت دو جهان نصیب او خواهد شد.

و اگر عُجب از طاعت و عبادت است باید دانست که غرض از عبادت اظهار ذلّت و مسکنت است. عبادت حقیقی با عجب منافات دارد؛ حتی عجب عبادت را باطل می کند.

گنهکار اندیشه ناک از خدای

بسی بهتر از عابد خودنمای

امّا اگر عجب از ورع و تقوا و صبر و شکر و شجاعت و سخاوت است، باید دانست که این صفات کامله و با ارزش وقتی مقبول درگاه الهی است که با عجب همراه

نباشد. عاقل دیندار و خردمند هرگز راضی نمی شود که یک صفت ناپسند این همه صفات نیکو و فضایل معنوی را فاسد کند و از اعتبار و ارزش بیندازد؛ چرا به جای عجب، فروتنی اختیار نکند که فضیلت بر فضیلتش بیفزاید؟ و عاقبتش محمود و فرجامش نیکو شود.

در این حضرت آنان گرفتند صدر

که خود را فروتر نهادند قدر

ره این است جانا که مردان راه

به عزّت نکردند در خود نگاه

اگر عجب از حَسب و نسب است باید بداند که بزرگی پدران - اگر به حقیقت بزرگ بوده اند - برای خود آنان سودمند بوده نه برای تو که ادعای بزرگی به جهت بزرگی پدران می کنی. باید خود فضیلتی کسب کرد و بدان شاکر الطاف پروردگار بود که توفیق کسب آن فضیلت را به بنده خود داده است:

جایی که بزرگ بایدت بود

فرزندی کس نداردت سود

چون شیر به خود سپه شکن باش

فرزند خصال خویشتن باش

در قرآن کریم اصل و نسب آدمی بدین سان ذکر شده است:

وَبَدَأَخَلْقَ الْاِنْسانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَهٍ مِنْ ماءٍ مَهينٍ؛ «خلقت انسان را از گل آغاز کرد؛ سپس نسل او را از عصاره آبی بی مقدار پدید آورد.» (سجده/ ۷ و ۸). اگر عجب به حسن و جمال است باید بدانی که حُسن و جمال بزودی زوال

ص:۹۰

می پذیرد و به اندک مرضی و علّتی جمال زایل می شود و حسن تو باطل می گردد. چه کسی به یک امر زودگذر عجب می کند و به خود می بالد:

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست

ای برادر سیرت زیبا بیار.

اگر عجب به مال و ثروت است باید بدانی که مال نیز همچون جمال در معرض آفات و بلیّات است. هر چقدر مال داشته باشی، حقوق واجبه بر تو بیشتر و مسؤلیّت تو نسبت به نگهداری آن زیادتر می شود. مالی که در حلال آن حساب است و در حرام آن عقاب.

عجب به جاه و مقام زودگذر نیز شایسته افراد بخرد وعاقل نیست: چه صاحب قدرتان و گردنکشانی را در تاریخ خوانده و حتی به چشم خود دیده ایم که به روزگاری اندک نابود شده اند؟!

چند غرور ای دغل خاکدان

چند منی ای دو سه من استخوان

پیشتر از تو دگران بوده اند

کز طلب جاه نیاسوده اند

حاصل آن جاه ببین تا چه بود؟

سود بُد امّا به زیان شد چه سود؟

این چه نشاط است کز آن خوشدلی

غافلی از خود که زخود غافلی

بدترین عجب، عجب به عقل و تدبیر خویشتن است که گاه انسان را به مهالک می اندازد. صاحبان عقاید سخیف و باطل عموماً دچار این نوع عجب هستند که هم دنیای خود را تباه می کنند و هم آخرت خود را. این نوع عجب بیشتر با جهل مرکّب همراه است. اینان نه نصحیت کسی را گوش می دهند و نه به راه راست توجّه می کنند. اصرار ایشان بر عقاید باطل خود از عجب و جهل مرکّب است؛ زیرا خود را عاقل کامل می دانند و نیازمند نصیحت دیگران تصور نمی کنند. بدترین عجب همین است و عاقبتش هلاک و نابودی است. در قرآن کریم آمده است: کُلُّ حِزْبٍ

بِمالَدَیْهِمْ فَرِحُونَ؛ «هر فرقه ای به هر چه داشت دل خوش بود» (روم/ ۳۲).

بدترین عجبها همین است که شخص مریض خود را مریض نداند و به طبیب مراجعه نکند.

درمـان ایـن نـوع عجب آن است که شـخص خـود را بر عـاقلتر از خـود عرضه کنـد و از ادّله عقلی و نقلی او بهره منـد شـود و احتمال خطا در عقاید خود بدهد و طالب عقاید صـحیح و خدا پسـند و خلق پسـند باشد. ضد صـفت عجب، شکسـته نفسـی و تواضع اسـت که از بهـترین صـفات کمالاـت و فایـده آن در دنیـا و آخرت زیـاد است. خداونـد چنین بنـده ای را به عزّت می رساند.

شخص متواضع در نزد خدا و خلق عزیز است و عزّتش بر افزون.

۴۳. در کبر و بیان حقیقت آن

از صفات ناپسند دیگر کبر است و آن برتر دانستن خود بر دیگران و حقیر شمردن مردم است در برابر خویش.

فرق بین عُجب و کبر این است که عُجب خودپسـندی است و عموماً به خویشـتن خود بر می گردد؛ امّا کبر تنها به خود بر نمی گردد؛ بلکه در کبر برتری جستن بر دیگران پیش می آید. این صفت زشت در نفس و باطن بروز می کند؛ امّا آثار ظاهری آن در حرکـات و رفتـار و گفتـار شـخص متکبر ظاهر می گردد؛ چنانکه متکبر از همنشـینی با دیگران پرهیز می کنـد و از همگان انتظـار سـلام کردن و تعظیم و بزرگـداشت دارد. در سـخن گفتن به دیگران بی اعتناست و در راه رفتن خرامان و نازان و دامن کشان قـدم بر می دارد. این صـفت باعث رمیـدگی خلق می شود و بالاتر از آن اینکه شـخص متکبر ازمشاهـده جمال سـعادت محروم می مانـد و سـرانجام از طاعت و عبادت خداونـد متعال سـر می پیچـد و از پیشوای خود ابلیس پیروی می کند و خود را جاودانه در عذاب می افگند.

در قرآن کریم آیات زیادی است که این صفت خبیث را بیان می نماید. از جمله:

کَذلِکَ یَطْبَعُ اللّهُ عَلی کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّر جَبّار؛ «خدا، این چنین، بردل هر متکّبر جبّاری مُهر می نهد» (مؤن/ ۳۵).

اَلَیْسَ فی جَهَنَّمَ مَثْویً لِلْمُتَکَبِرینَ؛ «آیا متکبران را در جهنم جایگاهی نیست؟»

(زمر/۶۰).

پیامبر عالیقدر صلی الله علیه و آله می فرماید: هر که به قدر خردلی در دلش تکبّر باشد داخل بهشت نخواهد شد. عیسی بن مریم علیه السلام می فرماید: بذر حکمت در دل سخت و سنگین متکبّر جبّار نمی روید. تنها دلهای نرم و متواضع بذر علم و حکمت را در خود جای می دهند و آنها را سر سبز و بارور می کنند.

کسانی که تکبّر می کنند با این خصیصه زشت در حقیقت پرده بر عیوب پنهانی

خود می کشند و می خواهند ضعف خود را فرو پوشند.

تکبّر را سه قسم دانسته اند: اوّل تکبّر بر خداوند متعال چنان که نمرود و فرعون آن را داشتند. این بدترین نوع تکبّر است که به کفر می انجامد. سبب این نوع تکبّر جهل و طغیان و عاقبت آن جهنم سوزان است. خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

اِنَّ الّذینَ یَسْتَکبِرُونَ عَن عِبادَتِی سَیَدْ خُلُونَ جَهَنَّم داخِرینَ؛ «آنهایی که از پرستش من سرکشی می کنند زودا که در عین خواری به جهنم در آیند» (مؤمن/۶۰).

دوّم تکبّر در برابر پیغمبران الهی علیهم السلام مانند: ابوجهل و ابولهب و ... اینها می گفتند:

اَهؤُلاءِ مَنَّ اللّهُ عَلَیْهِمْ مِنْ بَیْننا؛ «آیا از میان ما اینان بودند که خدا به آنها نعمت داد؟» (انعام/ ۵۲).

سوّم: اینکه بر بندگان تکبّر کنند و آنان را خوار شمارند. این نوع تکبّر گاه آثار زشتی دارد که گاه در دل می ماند و گاهی آثار ظاهری آن از دل متکبّر متظاهر می شود. اگر شخص متکبر به عظمت خداوند متعال بیندیشد و بفهمد در برابر خداوند قهّار متکبّر خردلی ارزش ندارد و کبریاء و عظمت خاصّ پروردگار متعال است. خود را به چیزی نمی شمارد. مردم را هم به چشم حقارت نگریستن از بی خبری و غفلت است. زیرا متکبّر باید بداند که دیگران هم - چه فقیر و چه غنی -

اعتبار و در نزد خداوند متعال ارزش و مقامی دارند که او بی خبر است:

تا تطاول نپسندی و تکبّر نکنی

که خدا را چو تو در ملک بسی جانور است

باید بندگان را دوست داشت و به چشم احترام و محبّت بدانها نگریست.

خلق همه یکسره نهال خدایند

هیچ نه برکن تو زین نهال و نه بنشان

باید متکبّر سرگذشت پیشینیانی را که از راه تکبّر به نکبت و بدبختی دچار

شدند و نام و نشانی از آنان بر جای نیست، پیش نظر آورد و عبرت بگیرد.

تواضع سر رفعت افرازدت

تکبّر به خاک اندر اندازدت

انسان باید در مقام آزمایش خود برآید؛ و به چند طریق به تواضع خود پی برد:

۱- اگر در مذاکره و مباحثه؛ حق با دیگری بود؛ نه تنها آن را قبول کند بلکه سپاسگزار گوینده حق باشد و در باره او دعا کند.

۲ - اگر در مجلسی وارد شود، برای او تفاوتی نکند که در صدر مجلس بنشیند یا در ذیل و پایین مجلس و در موقع خارج شدن یا داخل شدن اگر در عقب دیگران داخل و خارج شود برای او یکسان باشد. مگر این که مردم - به جهت کرامت و فضیلتش - او را بر خود مقدّم دارند.

۳- در سلام کردن بر دیگران سبقت جوید و سلام کردن بر دیگران بر او ناگوار نیاید. باید سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته سلام کند. این سنّت برای شکستن کبر وغرور است که مبادا سواره یا ایستاده تصوّر کند به خاطر حالت تفوق ظاهری که دارد باید پیاده یا نشسته بر او سلام کند.

۴ - چون فقیر و بینوایی او را دعوت کرد بپذیرد واگر حاجتی از وی خواست بر آورده کند. آن چه مورد احتیاج خانواده اش می باشد از بازار بخرد و خود شخصاً آن را به خانه رساند.

۵ - در پوشیدن لباس کهنه و یا کم بها عار و ننگی نداشته باشد؛ بلکه از تکلّف در پوشیدن لباس بر حذر باشد. چنان که پیامبر عالیقدر صلی الله علیه و آله لباسهای وصله دار

می پوشیدند.

گاه لباس نو و فاخر پوشیدن موجب تکبّر و غرور می شود و لباس کهنه و خشن پوشیدن تواضع و افتادگی وخشوع را در انسان افزایش می دهد.

۶ – اگر بخواهد غذا بخورد و در خانه غلام یا کارگری باشد؛ باید با کمال فروتنی با آنان بر سر یک سفر بنشیند. چنانکه سرور و مولای ما حضرت علی بن

موسی الرضا علیه السلام به روایت یکی از اهالی بلخ در سفر خراسان، با همه همراهان خود از غلامان و خادمان بر سر یک سفره می نشست و فرقی بین خود و آنان قائل نبود.

خداوند متعال به پیامبر عظیم الشأن خود می فرماید:

وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ؛ «در برابر هر یک از مؤ□نان که از تو پیروی می کند بال فروتنی فرود آر» (شعراء/ ۲۱۵).

گفتیم که فضیلت هر صفتی در آن است که در حدّوسط و از افراط و تفریط بدور باشد. در تواضع نیز وضع چنین است: حدّ افراط تکبّر است و حد تفریط آن پستی و ذلّت.

۴۴. فخر فروشی و نازیدن به اجداد

از صفات مذموم و نکوهیده دیگر تفاخر و فخر فروشی به اجداد است. این صفت نیز نوعی تکبر و نخوت است که در دوران جاهلیت بسیار ریشه دار بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن را به دست فراموشی سپرد و از آن جداً نهی کرد و تقوا را جایگزین آن فرمود.

صفت مذموم دیگر بغی و نافرمانی و سرکشی از اطاعت پیامبران یا ائمه معصومین علیهم السلام است یا سرکشی کردن از فرمان اولوالامر که اطاعتشان در هر حال واجب است.

بغی نیز از شاخه های تکبّر و خودپسندی است.

ص:۹۵

ضدّ این صفت انقیاد و تسلیم است در برابر احکام خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام و اولوالامر که در این باره اخبار زیاد نقل شده؛ در قرآن کریم آمده است: یا اَیُّهَا الّذین آمَنُوا اَطیعُوا اللّهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُول وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالامر خویش فرمان برید» (نساء/ ۵۹).

از صفات زشت و قبیح، تزکیه نفس و خودستائی است. حضرت علی علیه السلام

می فرمایند: تَزْکِیَهُ الْمَرْءِ لِنَفْسِهِ قَبیحَه؛- ستایش و تعریف از خود کردن زشت است» تعریف از خود نوعی کبر و جهالت و حماقت است:

به چشم کسان در نیاید کسی

که از خود بزرگی نماید بسی

مگو تا بگویند شکرت هزار

چو خود گفتی از کس توقّع مدار

تو آنگه شوی پیش مردم عزیز

که مر خویشتن را نگیری به چیز

از صفات ناپسند دیگر عصبیّت و تعصّب است و آن عبارت است از سعی در حمایت خود یا چیزی که به خود نسبت دارد مانند دین، قبیله، عشیره و اهل شهر و... و امثال اینها. عصبیّت نیز بر دو نوع است: نوعی ممدوح و پسندیده است مانند حمایت و جانبداری از چیزهایی که حق است و از حق تجاوز نمی کند و انصاف را از دست نمی دهد و این را غیرت نیز گویند. نوع دوم آن است که از حق وانصاف تجاوز می کند و در حقیقت حق را فدای حمایت و طرفداری خود از چیزهایی موهوم می کند که حتّی شرعاً مذموم است.

گاه عصبیّت و حمیّت به فعل خیری منتهی می شود؛ چنان که وقتی حمزه سیدالشهداء در کنار کعبه برادر زاده اش حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در حال سجده

دید که کفّار قریش دست به آزار آن حضرت دراز کرده شکمبه و روده های شتر را بر سر مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله می ریزند به طرفداری از آن حضرت وارد معرکه شد و آن حضرت را از دست معاندان آزاد کرد و آنان را تنبیه کرد و بعدها خود در صف مسلمانان راستین در آمد. از صفات رذیله دیگر کتمان و پوشیدن حق است.

منشأ این صفت زشت یا عصبیّت یا جبن یا طمع می باشد و به هر حال از ضعف نفس و خمودگی قوه غضبیه می باشد. این صفت گاه به کتمان شهادت و شهادت بنا حق دادن منتهی می شود که خلاف شرع است و زمانی به تصدیق اهل باطل و تکذیب اهل حق می انجامد که باعث هلاکت نفس و تباهی دین و دنیا و عقبی

می گردد. ضدّ کتمان حق و شهادت؛ انصاف و پا فشاری بر حق است که باعث عزّت و احترام در نزد خالق و خلق می گردد.

قساوت قلب و سختی دل حالتی است بسیار ناخوشایند که هرگاه عارض آدمی شود از درد و رنجی که به همنوع می رسد متأثّر نمی گردد. منشأ این حالت سبعیّت است که آدمی به ظلم بر دیگران و عدم توجّه به ضعیفان و مستمندان دچار می گردد.

ضدّ این صفت رحم دلی و رقّت قلب است که آثار بسیار حسنه و نیکویی از آن ناشی می شود. ترک قساوت قلب کردن بسیار دشوار است مگر بر اثر ریاضت و توجّه کردن به سیره رسول مکرم صلی الله علیه و آله که مظهر رأفت و مهربانی بود و ائمه معصومین علیهم السلام که هر یک در توجه به زیر دستان و مساکین نمونه بودند.

۴۵. عفّت و شره

صفات رذیله ای که متعلّق به قوه شهویّه است.

حدّ اعتدال قوه شهویّه عفّت است که منشأ بروز بسیاری از صفات کمال می شود. امّا حد افراط آن شره است و حدّ تفریط آن خمودگی است.

شره عبارت است از پیروی شهوت در حد افراط در همه اموری که بدانها میل می کند ازمال و مقام و شهوات نفسانی و زینت و شکم پرستی و پرخواری که آدمی را به دام شهوات می اندازد؛ و از خداوند متعال غافل می کند.

شکم، بندِ دست است و زنجیر پای

شکم بنده، کمتر پرستد خدای

اگر بنده نفس خود را به گرسنگی ذلیل سازد، راه شیطان را بسوی خود مسدود

ساخته فریفته شهوات دنیوی و غرضهای حیوانی نمی شود.

رنج گرسنگی را بر خود هموار کردن یا از پرخوری پرهیز نمودن دل را صفا می بخشد و او را از عالم حیوانی به فرشته خویی رهبری می نماید. انسان شریف و پاکدل باید خود را از جنبه حیوانی بدور دارد:

چو انسان نداند بجز خورد و خواب

کدامش فضیلت بود بر دوابّ

برو اندرونی بدست آر پاک

شکم پر نخواهد شد الّا به خاک

توجّه زیاد به زنان و جمع آمدن با آنان - در حدّ افراط - باعث کسالت و سستی آدمی می شودو او را از کارهای سودمند دنیوی و عبادات و طاعات باز می دارد و عمر را کوتاه می کند. جهت تفریط در شهوت نیز مذموم است و ناپسندیده؛ زیرا باعث قطع نسل بشر می شود و انسان را از بسیاری ثوابها و فضیلت ها، از جمله سر پرستی زن و فرزندان و تهیه قوت و مایحتاج زندگی آنها باز می دارد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: کسی که درباره رفاه زن و فرزند و تهیه حوائج زندگی آنان مجاهده کند؛ مانند مجاهد در راه خداست.

تربیت اولاد و نگهداری نسل با شرایطی که اسلام مقرّر فرموده پاداشهای بی اندازه دارد که خمود در شهوات و کناره گیری از ازدواج، آدمی را از چنین فیضهایی بی بهره و مأیوس می گرداند. همچنان که گفتیم حد اعتدال در قوّه شهویّه عفّت است که به کمک قوه عاقله، نفس را از شهوات بی جا و مفرط محافظت می کند. در خوردن و آشامیدن هم بهترین سخن همان دستور کامل قرآن کریم است که حدّ اعتدال را نشان می دهد: کُلوا واشربوا و لاتسرفُوا «بخورید و بیاشامید و اسراف و زیاده روی در خوردن و نوشیدن نکنید». حتی خوردن بعضی غذاها در روحیّه آدمی تاثیر خاص دارد؛ چنان که خوردن گوشت زیاد درنده خویی و قساوت را در انسان سبب می شود و پرهیز کلی از خوردن گوشت نیز جایز نیست. پرخوردن و تنها به شکم فکر کردن شایسته انسان نیست همچنان که گرسنگی زیاد ایجاد ضعف و ناتوانی می کند و انسان را از اعمال خیر و عبادت باز می دارد.

ص:۹۸

از صفات دیگری که از قوه شهویّه سرچشمه می گیرد؛ محبّت دنیاست که خود منشأ محبّتهای دیگر می شود.

دنیا خود حقیقتی دارد و آن همین زمینی است که با همه آثار طبیعی و

مصنوعی که بر روی آن است و مشهود می باشد از زمین و املاک و خانه ها و کوچه ها و شهرها و روستاها و آنچه در دل زمین پنهان است از معادن فلزات و سنگها و آب و علف و گیاهان و دریاها که یا از برای قوت و غذا و تحصیل نباتات برای انسان یا حیوانات و صدها جانداران و جانوران و آثار و مظاهر دیگری که به حیات و تمتّع و بهره وری آدمیزادگان کمک می کنند.

در قرآن کریم در این آیه شریفه به متاع دنیا اشاره شده است:

زُيِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَناطِير الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَهِ وَ الْاَنْعام وَ الحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيوهُ الدُّنْيا...؛ « در چشم مردم آرایش یافته است عشق به امیال نفسانی و دوست داشتن زنان و فرزندان و همیانهای زر و سیم و اسبان داغ بر نهاده و چار پایان و زراعت. همه اینها متاع زندگی این جهان هستند» (آل عمران/ ۱۴).

و امّا حقیقت دنیا در حق بندگان عبارت است از آنچه پیش از مردن برای آدمی در آن بهره و حظّ و غرضی و لذّتی است. علاقه و دلبستگی نسبت به دنیا دو نوع است:

۱ - یکی علاقه دل که نتیجه آن دوست داشتن دنیاست.

۲ - گرفتاری جسم و جان که مشغول شدن به اصلاح و تربیت آن است.

بنابرین حقیقت دنیا همان علاقه قلبی و گرفتاریهای بدنی و لذّت ها و تمتعات نفسی است؛ که برای انسان حاصل می شود. نه اشیاء و امور محسوس دنیوی از قبیل خانه و ملک و باغ و ... از جهت دیگر: کلیه اموری که انسان در این دنیا میل بدان دارد دو قسم است:

۱- چیزهایی که فایده آنها و ثمرات آنها در عالم آخرت به انسان عاید

می شود؛ مانند: علم نافع و عمل صالح که در عین حال در همین دنیا نیز برای آدمی مایه بهجت و سرور است و عاقبتی محمود و پسندیده دارد.

۲ – اموری که لذّت آنها منحصر به دنیاست و عاقبتش شوم و بدفرجام است مانند لذّاتی که از معاصی حاصل می شود؛ مانند بی عفّتی و طغیانهای زیان بخش و برآوردن خواهشهای نفسانی. تلاش و سعی در امور زندگی به قدری که مایه ادامه حیات و تحصیل معاش اهل و عیال و فرزندان و خویشان شود و آبرو را حفظ کند؛ لازم است و پسندیده و از اعمال صالحه و عبادات بشمار می رود. در حدیثی از رسول گرامی نقل شده است که فرمود: عبادت هفتاد جزء است و برترین آنها طلب روزی است از طریق حلال.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: کسی که در تحصیل روزی حلال سعی نماید مثل کسی است که در راه خدا جهاد نماید. و نیز از آن امام همام روایت شده است که فرمود: خدا دوست دارد که بنده در طلب روزی حلال، غربت اختیار کند. روزی یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام به آن حضرت عرض کرد: دنیا را می طلبم و دوست دارم به من روی آورد. حضرت فرمودند: با مال و درهم دنیا چه خواهی کرد؟ عرض کرد: میخواهم زن و فرزندانم در رفاه و آسایش باشند، صله رحم کنم، تصدّق در راه خدا بدهم، حج و عمره بجای آورم... حضرت فرمودند: این طلب آخرت است نه دنیا، خداوند تو را غنی سازد و به تو مال و ثروت بدهد. کارکردن و تحصیل روزی حلال کردن، شغل همه انبیاء و اولیاء الهی بوده است.

سزاوار هر یک از مؤمنان و مسلمانان است که راه پاکیزه ای برای روزی حلال داشته باشد و این عین آزادگی و حریّت است. مسلمان نباید دنیای خویش را فدای آخرت کند و به رهبانیت و ریاضت بپردازد نه آخرت خویش را فدای دنیای خود کند که فرجام آن شقاوت و بدبختی است. مسلمان باید دنیا را وسیله ای قرار دهد برای روزی حلال و پاداشهای اخروی و رهایی از هوا و هوسهای باطل و امور گمراه کننده و پر زرق و برق و فریبنده برای رضای خدا و بدست آوردن مثوبات

اخروی. ضد حرّیت و آزادگی، رقیّت و بندگی است که در پی روزی حرام رفتن و

اسیر هواهای نفسانی شدن می باشد.

چشم به مال و ناموس و حقوق مردم بینوا دوختن نوعی ذلّت و خواری و اسارت است و با ایمان و معرفت پروردگار سازگار نیست؛ بلکه منافات دارد.

اشتغال به دنیا در حدود اعتدال و بر آوردن نیازهای مردم از طریق حرفه های مختلف و پرداختن به طاعات و عبادات و نیّت خیر داشتن در کارها و بطور کلی رضایت حق را هدف خود قراردادن همه و همه پسندیده و مستحسن است، امّا فرو رفتن در کارهای مختلف دنیوی و توجّه خاص بدانها داشتن آدمی را اسیر می کند و عاقبت از کارهای خیر و تحصیل آخرت باز می دارد و این غفلت شدید در پایان به شقاوت می انجامد.

دنیا ماری است خوش خط وخال و نرم و فریبنده. عجوزه ای است هر هفت کرده و خود را آرایش کرده که مردم سست ایمان را می فریبد و در حقیقت دشمن مردان خداست.

غفلت زدگان و حتی گاهی مردان خدا فریفته این عروس هزار داماد می شوند و تا به خود می آیند؛ دنیا بیکبار دامن از دست ایشان می رهاند و آنان را در پشیمانی و ندامت و حسرت می نشاند؛ پس آن بخت برگشتگان به کنار می آیند همه سود و سرمایه درباخته و خود را از سعادت ابدی محروم ساخته، آتش حسرت در کانون سینه هاشان افروخته و دلهاشان به آتش بی برگی اعمال خیری که به کار آخرت آید، سوخته است. فریاد می کنند ولی فریاد رسی نیست. اینها مصداق آیه شریفه قرآن اند: أُولئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيوةَ الدُّنْيا بِالْآخِرَةِ فَلا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَ لا هُم يُنْصَرُونَ؛ «اینان همان کسانی هستند که آخرت را دادند و زندگی دنیا را خریدند از عذابشان کاسته نگردد و کس یاریشان نکند» (بقره/ ۸۶).

لقمان به فرزند خود پند داد و گفت: آخرت را به دنیا مفروش که در هر دو زیان کنی دنیا را به آخرت بفروش که در هر دو سود کنی – زود گذر بودن دنیا را همیشه

باید پیش نظر آورد و جهان باقی را باید هدف نهایی خود قرارداد که عاقلان و واصلان به حق چنین کردند:

ملک سلیمان مطلب کان بجاست

ملک همان است، سلیمان کجاست؟

حجله همان است که عذراش بست

بزم همان است که وامق نشست

حجله و بزمی است که تنها شده

وامقش افتاده و عذرا شده

خاک همان خصم قوی گردن است

باد همان دشمن مرد افکن است

صحبت دنیا که تمنّا کند؟

با که وفا کرد که با ما کند؟

پس چه بهتر است که دنیا را – چنان بگذراند که عمر کوتاه یا دراز را در طاعت خالق وخدمت به خلق صرف کند و نکونامی در دنیا و نیک فرجامی در آخرت نصیبش شود:

دو روزه عمر اگر دیر است اگر زود

چنان کش بگذرانی بگذرد زود

یکی از شعبه های دنیای فریبنده مال و ثروت است که در حد کفاف و نیاز ممدوح است و پسندیده و اگر بیش از کفاف و با حرص و آز همراه باشد مذموم است و ناپسند. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

یا اَیُّها الَّذینَ آمَنوا لاتُلْهِکُمْ اَمْوالُکُم وَ لا اَولادُکُم عَنْ ذِکْرِ اللّهِ وَ مَنْ یَفْعَل ذلِکَ فَاوُلئِکَ هُمُ الْخاسِرونَ؛ « ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال و اولادتان شما را از ذکر خدا به خود مشغول ندارد، که هر که چنین کند زیانکار است.» (منافقون/ ۹).

خوشا حال کسانی که فریفته دنیا نشدند و مال و مقام آنها را به اسارت خود نکشانید، و از سیر و سلوک بسوی حقّ باز نماندند:

نظر آنان که نکردند بدین مشتی خاک

الحق انصاف توان داد که صاحبنظرند

سبکبار آمدند و سبکبار رفتند و از دنیا دامن برچیدند:

از زبان سوسن آزاده ام آمد بگوش

کاندرین دیر کهن کار سبکباران خوش است

ص:۱۰۲

حافظا ترک جهان گفتن طریق خوشدلی است

تا نپنداری که احوال جهانداران خوش است

جمع مال اگر برای مصارف خیر باشد مانند دستگیری از فقرا و با قیات الصالحات مانند ساختن کاروانسرا و رباط و پل و مسجد و دارالایتام و در درجه اول برای راحت خانواده و اهل و عیال و جهت فراغت بال و پرداختن به طاعات و عبادات و پرداختن حقوق واجبه در راه خدا و رعایت اقتصاد و میانه روی در خرج و مصارف اشیاء؛ اگر چه چنین مالی افزون هم باشد؛ صاحب مال زاهد است و در نزد خدا و قرب به حق ارزش و اعتبار دارد و این همه موقوف است بر این که آلوده حرام و حتّی مشتبه نشود و دامن خود را آلوده به اموال حرام و ظلم بر مردمان نکند و گرد تضییع حقوق ایتام و مساکین و ضعفاء نگردد و با پاکی و صداقت و خلوص نیّت زندگی سعادتمندانه را بوجه شایسته بگذراند؛ درباره چنین افرادی می توان گفت:

آشنایان ره عشق درین بحر عمیق

غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده

ضدّ محبت دنیا و مال دوستی زهد است و آن عبارت است از دل برداشتن از دنیا و آستین فشاندن بر آن و اکتفا کردن به قدر ضرورت برای حفظ بدن و مواظبت بر طاعت و در مرتبه اعلاـ روی آوردن به آخرت و دل بر کندن از هر چیزی که غیر خداست حتی از بهشت و حور و قصور و فواکه الوان یا ترس از آتش دوزخ و این حالت بالاـترین مقامات سالکان راه حقّ است. شیوه زهد را از پیامبران بزرگوار الهی و اولُوالعزم باید آموخت که در راه خدا و تحمّل سختی ها صبر کردند. چنان که خداوند متعال به حبیب خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود:

فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ اُوبُوالْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ؛ «پس پایداری کن، همچنان که پیامبران اُولوالعزم پایداری کرده بودند.» (احقاف/ ۳۵).

راه طاعت حق و سلوک در طریق وصول؛ سختی ها و ناهمواریها دارد که چاره آن صبر و استقامت است. مردان حق از روی آوردن دنیا به آنان خوشحال

نمی شوند و از پشت کردن دنیا غمگین نمی گردند. به همین جهت حضرت علی علیه السلام

فرمودند دستور عمل زاهدان این آیه شریفه قرآن است که فرمود:

لِکِیْلا تأسَوْا عَلی ما فاتَکُم وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ ؛ «تا بر آن چه از دستتان می رود اندوهگین نباشید و بدان چه به دستتان می آید شادمانی نکنید.» (حدید/۲۳).

مردان حق به نیروی عقل و در پرتو چراغ بصیرت نیک دانستند که این دنیای فریبنده را دوامی و این جاه و مقام ظاهری را بقایی نیست. مؤلف درین مقام گفته است:

ببین چون گرفتند از ما کنار

رفیقان پیرار و یاران پار

برفتند و رفت از جهان نامشان

نیارد کسی یاد از ایّامشان

بیاید بسی در جهان سوک و سور

که ماخفته باشیم در خاک گور

دریغا که تا چشم بر هم زنی

در این عالم از ما نبینی تنی

پس ای برادر! زحمت این چند روز دنیا را در راه طاعت و خدمت صادقانه به خلق و کسب رضایت خدا را در همه کار و همه حال بر خود هموار کن تا از نعیم ابدی پروردگار بهره مند شوی.

۴۶. غنا و فقر

غناء از قوه شهویّه است و مراتب و درجاتی دارد.

غناء در اصل بی نیازی است و آن عبارت است از آماده بودن جمیع اشیاء و اموالی که شخص بدان محتاج است. نوعی از آن که دلبستگی شدید را نسبت به اموال و اشیاء در پی دارد حرص است و از صفات رذیله است. صاحب چنین ثروتی نهایت سعی در تحصیل اموال کرده است و هرگاه از دستش برود و حتّی اندکی از آن را اگر از دست بدهد محزون می شود. چنین کسی در معرض آفات غنا قرار دارد و حتی ممکن است، در اثر حرص زیاد و جمع آوری بی حساب ثروت، کارش به طغیان و عصیان بکشد. چنان که خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

كَلّا اِنَّ اْلاِنْسانَ لَيَطْغى اَنْ رَآهُ اسْتَغْنى؛- «حقّا كه آدمى نافرمانى مى كند، هر گاه

كه خويشتن را بى نياز بيند» (علق/ ۶ و ۷).

غنـاء هنگامى ممـدوح و پسـنديده است كه مال در راه خير و طاعات مصـرف شود. صاحب ثروتى كه آن را - نه از راه بخل و حرص - بلكه از راه مشـروع و كسب و كـار شـرافتمندانه كسب كرده هميشه شاكر است. و رضايت خداونـد را پيوسـته طالب. چنين انسـانى سـعادتمند است و فرجـامش نيكوست. فقر نيز مراتبى دارد. نوعى فقر حقيقى است كه همه بنـدگان را شامـل مى شود؛ زيرا جز ذات واجب الوجود كه غنىّ مطلق است؛ بقيّه بندگان بيش و كم نيازمندند. وَللّهُ الْغَنِىُّ وَ اَنْتُمْ

الْفُقَراءُ؛ «خداوند بى نياز است و شما نيازمندانيد» (محمد صلى الله عليه و آله/ ۳۸).

فقيرى كه به روزى خود قانع است و شاكر و در پى طاعت و عبادت مى باشد در حقيقت فقيرى است مسـتغنى و عارف و مقام او از زاهـد هم برتر است. چنين فقرائى چنان با عفّت و اسـتغناء عمر مى گذرانند كه مردم آنان را غنى مى پندارند. اينان جز به خدا نمى نالند و از كسى شكايت نمى كنند.

درين بازار اگر سود است با درويش خرسند است

خدايا منعمم گردان به درويشى و خرسندى

در برابر چنين فقرائى خرسـند و عزّت مند؛ فقرايى هستند كه دائماً در پى آزار ديگران اند - به هيچ چيز قانع نيستند. حرام را از حلال باز نمى شناسـند. در طاعت خدا و رضايت خلق سهل انگار مى باشند. نه تن به كار و زحمت مى دهند و نه از آسايش و آرامش نصيبى دارند - اينان كسانى هستند كه روسياه دو جهان اند.

بدون شبهه فقرى كه با صبر و رضا و قناعت همراه باشد از فقرى كه با حرص و شكايت توأم است بهتر است.

حضرت رسول صلى الله عليه و آله مى فرمود: من فقرا را دوست دارم و درباره فقر فرمود:

الفَقْرُ فخرى؛ «فقر افتخار من است» و مى فرمود: «خدايا مرا با فقراء امّت محشور كن».

فقیری که تنها به خدا نیازمند باشد و در سختی معیشت صبر و قناعت کند؛

نباید با سؤال کردن از مخلوق خود را از اوج عزّت و مرتبه توکّل و اعتماد بر خدا به حضیض ذلت و خوف و اضطراب بیندازد و گوش به وسوسه های شیطان بدهد که همیشه انسان را از ناداری می ترساند و امر به فحشاء و زشتی می کند. قرآن مجید درین باره می فرماید:

اَلشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَوَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ؛ «شیطان شما را وعده فقر و ناداری می دهد و شما را بدین وسیله به فحشاء امر می کند» (بقره/ ۲۶۸).

بلکه گوش به وعده های خدای رزاق مهربان سپارد که فرمود: وَاللّهُ یعِدُکُم مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً؛ «و خداوند متعال به شما از سوی خود وعده آمرزش و بخشش و بزرگواری می دهد» (بقره/ ۲۶۸). کار و تلاش در حدّ مقدور و دست دراز نکردن پیش لئیمان را همیشه مورد توجّه قرار دهد:

به نان خشک قناعت کنیم و جامه دلق

که بار محنت خود به که بار منّت خلق

جوینی که از سعی بازو خوری

به از میوه بر خوان اهل کرم

۴۷. حرص و قناعت

حرص از صفات رذیله ای است که از قوّه شهویّه سرچشمه می گیرد و به بیابان بی کرانه هلاک می رسد. حرص از حبّ دنیا نیرو می گیرد. حریص بر هر چه دست می یابد، سیر نمی شود، و باز می طلبد و می طلبد. حریص مریض است امّا نمی فهمد. دردش با اوست و درمان هم با اوست امّا به درمان نمی رسد. همچون تشنه ای است که از آب دریا چندان می خورد که هلاک می شود. هر چه پیرتر می شود این درد فزونی می گیرد:

آدمی پیر که شد حرص جوان می گردد

خواب در وقت سحرگاه گران می گردد

امام صادق علیه السلام فرمود: حریص بر دنیا مانند کرم ابریشم است که هر چه بیشتر بر دور خود می تند راه خلاص سخت تر می شود تا به هلاکت می رسد.

بنده ای که بر خدا اعتماد و توکّل دارد باید در احوال گذشتگان بیندیشد تا بداند

با آن همه مال و ملك و ثروت چه با خود بردند و چه گذاشتند.

اگر در آیات قرآن تأمّل کند. خداوند سبحان می فرماید: وَ مامِنْ دابَّةٍ فِي الْاَرْضِ الاّ عَلَى اللّهِ رِزْقُها؛ «هیچ جنبده ای نیست در زمین مگر آن که روزی اش بر خداست» (هود/۶).

و در جای دیگر می فرماید: وَمَنْ يَتَّقِ اللّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ؛ «و کسی که خدا ترس و پرهیزگار شود خداوند راه خارج شدن از بلا و سختی را بر او می گشاید و از آن جا که گمان ندارد او را روزی می دهد» (طلاق/۲ و۳).

اگر این حرص برای فرزندان و بازماندگان است باید ایمان و اعتماد خود را به خداوند متعال افزون کند؛ و بداند که خداوندی که بنده را خلق کرده رزق او را هم خواهد رساند:

چنان پهن خوان کرم گسترد

که سیمرغ در قاف روزی خورد

توای بنده ضعیف که چشم به لطف و رحمت پروردگار دوخته ای چرا باید نگران روزی دیگران باشی؟

نگارنده کودك اندر شکم

نگارنده عمر و روزی است هم

خداوندگاری که عبدی خرید

بدارد؛ فکیف آنکه عبد آفرید

ضدّ صفت ناپسند حرص، قناعت و خرسندی است که آدمی به آنچه دارد و به قدر حاجت و ضرورت اکتفا کند. راحت دنیا و آخرت به قناعت بازبسته است زیرا تحمّل مشقّت دنیا را برای تحصیل مال و منال رها کرده با اطمینان خاطر به کار طاعت و عبادت و تحصیل آخرت می پردازد.

قناعت سرافرازد ای مردهوش

سر پر طمع بر نیاید زدوش

هر که قـانع شـد بر مسـند عزّت پـای نهـاد و هر که را خار طمع در دامن آویخت به چاه مـذلّت افتاد. رفتن بر در خانه مردم بی مروّت و در پی حلوای شیرین

ناکسان گردن کج کردن، مایه خواری و زبونی است. عاقل عاقبت نگر هرگز تن به ذلّت نمی دهد:

نیرزد عسل جان من زخم نیش

قناعت نکوتر به دوشاب خویش

وقتی درویشـی تنگدست به درخانه منعمی رفت و گفت: شـنیده ام مالی در راه خدا نذر کرده ای که به درویشان دهی؛ من نیز درویشم. خواجه گفت: من مـالی نـذر کوران کرده ام و تو کور نیسـتی. درویش گفت: ای خواجه کور حقیقی منم که درگـاه خدای کریم را گذاشـته به در خانه چون تو گدایی آمده ام. این بگفت و روانه شد. خواجه متأثر گشته از پی او به شتاب رفت و هر چند کوشید که چیزی به وی دهد قبول نکرد.

گر گدایی کنی از درگه آن کن، باری

که گدایان درش را سر سلطانی نیست

صفت بسـیار پسـندیده اسـتغناء و بی نیازی از خلق ضـدّ طمع است. این صـفت باعث قرب به پروردگار می شود. غنای حقیقی داشـتن مال و ثروت نیست، بلکه اسـتغنای از خلق است. هرگاه بنـده امور خود را به خـدا واگـذارد؛ خـدا همه امور او را بر می آورد.

خداوند متعال می فرماید: اَلَیْسَ اللّٰهُ بِکافٍ عَبْدَهُ؛ «آیا خدا برای بنده اش کافی نیست» (زمر/ ۳۶).

۴۸. در بیان بخل

بخل صـفتی است مـذموم و نکوهیـده و آن عبارت است از خودداری از بـذل مال درجایی که بخشـش بایـد کرد و این تفریط است: امّا جهت اسراف آن است که خرج کند درجایی که نباید خرج کرد که این جهت افراط است که خداوند متعال این هر دو جهت را دشمن دارد.

ص:۱۰۸

حد وسط جود و سخاست که بسیار پسندیده می باشد.

بخل نتیجه و ثمره محبّت دنیاست. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: وَ لا

یَحْسَبَنَّ الَّذینَ یَبْخَلوُنَ بِما اَتهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَیْراً لَهُمْ بَل هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَیُطَوَّقُونَ مَا بُخلُوابِهِ یَوْم الْقِیامَهِ؛ «آنان که بخل نموده و حقوق فقیران را از مالی که خدا به فضل خویش به آنها داده ادا نمی کنند گمان نکنند که این بخل به سود آنها خواهد بود؛ بلکه به ضرر آنهاست چه آن که از مالی که در آن بخل ورزیده اند. در روز قیامت طوق (آتشین) به گردن آنها شود و تنها خدا وارث آسمانها و زمین خواهد بود». (آل عمران/ ۱۸۰).

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بخیل از بهشت دور است و به آتش جهنم نزدیک. جاهل سخی محبوبتر است نزد خدا از عابد بخیل. و نیز رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بخل ناشی از کفر است و عاقبت کفر آتش است. شخص بخیل در نظرها خوار است و بی مقدار.

زندگی بخیل در دنیا به نکبت و بیچارگی می گذرد. زن و فرزندان بخیل آرزوی مرگ او را دارند. در دنیا مانند گدایان بی آبرو زندگی می کند؛ امّا در آخرت بازخواست و محاسبه اغنیا با وی می شود. باید در تنگنای دنیا بسوزد و در آخرت هم به سبب امساک از پرداخت حقوق اهل و عیال و مستحقّان به جزای اعمال زشت خویش برسد و بسوزد.

توبا خلق نیکی کن ای نیکبخت

که فردا نگیرد خدا بر تو سخت

ضدّ صفت بخل سخاوت است که از زهد و بی اعتنایی به دنیا سرچشمه می گیرد. این صفت نیک شعار و رفتار همه پیامبران و اولیاء خدا بوده است. حضرت علی علیه السلام فرمود: مَنْ جادَ سادَ: هر که سخاوت ورزید به سیادت و بزرگواری رسید.

فریدون فرّخ فرشته نبود

ز مشک و ز عنبر سرشته نبود

به دادو دهش یافت آن نیکویی

تو داد و دهش کن فریدون تویی

صاحب جود را ساکنان زمین و آسمان دوست دارند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جود درختی است در بهشت که شاخه هایش را بر زمین گسترده و هر کس به یکی از آن شاخه ها چنگ درزند او را به بهشت می برد. جود کنید و بر اهل و عیال خود و بر خویشان و مردمان خوان نعمتی که خدا به شما ارزانی کرده است بگسترید تا محبوب خدا و خلق شوید:

بیا تا خوریم آنچه داریم شاد

درم بر درم چند باید نهاد

درین باغ رنگین درختی نَرُست

که ماند از قفای تبرزین درست!

بالاترین مرتبه جود و بخشش، ایثار است که آدمی، دیگران را - با وجود احتیاجی که دارد - بر خویشتن بر گزیند. چنین کسان را خداوند متعال در قرآن کریم بدین صورت یاد کرده است: وَیو ثِرُونَ عَلی اَنْفُسِهِم وَلَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَهٌ؛

(انصار) هر چند به چیزی نیازمند باشند امّا (مهاجران) را بر خود - در آن چیز - مقدّم می دارند.» (حشر/ ۹).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - بارها و بارها گرسنه می ماند و طعامش را به مستمندان بذل می کرد. در تفسیر سوره هل اَتی (انسان) آمده است اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام سه روز روزه گرفتند و با آب افطار کردند و غذای خود را به مسکین و یتیم و اسیر بخشیدند.

در قرآن ناظر به همین ایثاره آمده است: وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکیناً وَیَتیماً و اَسیراً؛ «و هم (بردوستی خداوند) طعام می دهند مسکین و یتیم و اسیر را» (دهر/۷).

سعدی در مقام مدح علی علیه السلام گوید:

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند

جبّار در مناقب او گفته هَلْ اَتی

گاه ایثار به مال است و گاه ایثار به جان. چنانکه علی علیه السلام در شب هجرت رسول صلی الله علیه و آله از مکّه به مدینه، درخوابگاه او خوابید و جان عزیز خود را در معرض

شمشیرهای برنده قرار داد.

این آیه شریفه اشارت به همین ایثار فوق العاده است: وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ؛ «بعضی مردان اند (مراد علی علیه السلام است) که از جان خود در راه رضای خدا درگذرند (مانند لیله المبیت) و خدا دوستدار چنین بندگان است (بقره/ ۲۰۷).

جود و سخاوت مراتبی دارد: برخی از موارد واجب است و بعضی مستحبّ و از جهت مروّت و عرف مستحسن است.

از عطاهای واجب زکوه است که بر جمیع صدقات مقدّم است. زکوه گلشن مکنت و ثروت را آب جاری و کشتزار آمال اهل زراعت و تجارت را نسیم بهاری است. در قرآن کریم همه جا با نماز قرین آمده است. در مذمّت کسانی که از عطا و بخشش و زکوه خودداری می کنند و دینار بر دینار و درهم بر درهم می نهند؛ آمده است:

وَالّذینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّهَ وَ لا یُنْفِقُونَها فی سَبیلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذابٍ اَلیم یَوْمَ یُحْمی عَلَیْها فی نارِ جَهَنَّم فَتُکْوی بِهاجِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هذا ماکَنَزْ تُمْ لِأَنْفُسِکُمْ فَذُوقُوا ماکُنْتُمْ تَکْنِزُونَ؛ «... و کسانی که طلا و نقره را گنجینه و ذخیره می کنند و در راه خدا انفاق نمی کنند - از حبّ دنیا - آنها را به عذاب دردناک بشارت ده. روزی که آن (آن طلا و نقره ذخائرشان) در آتش دوزخ گداخته شود و پیشانی و پشت و پهلویشان را به آن داغ کنند (فرشتگان عذاب گویند) این است نتیجه آنچه ذخیره کردید. اکنون بچشید عذاب آن را» (توبه/ ۳۴/۳۵).

از اسرار واجب بودن زکوه و ترغیب به بذل مال پاک ساختن نفس است از صفت ناپسند بخل و امساک. و دیگر شکر نعمتی است که خداوند به وی ارزانی داشته است.

طاعت و عبادت شکر نعمت بدن و اعضاء و جوارح است و بذل اموال و زکوه شکر نعمت مال. باید که به فرد محتاج پیش از آن که سؤال کند؛ بخشش نمود؛

زیرا بعد از سؤال آنچه شخص می دهد بهای آبرویی است که ریخته است. باید زکوه و حقوق واجب را آشکارا بذل کند؛ امّا آنچه مستحبّ است پنهان بخشیدن آن افضل است. در هر حال باید رعایت حال و آبروی مستحق را بنماید زیرا آشکار کردن مال، اگر چه باعث تشویق دیگران می شود، امّا چون ممکن است به ریا آلوده شود و یا گیرنده زکوه شرم و حیا کند؛ برای پرهیز از این امر، در صورت ضرورت، پنهان دادن مال را شایسته تر بداند.

بخشنده زکوه نباید با بازگو کردن احسان خود یا خوار شمردن فقیر بر او منّت نهد و احسان خود را باطل نماید. چنانکه خداوند متعال می فرماید:

لا تُبْطِلوا صَدَقا تِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْاَذی؛ «صدقات خود را با منّت نهادن و اذیّت کردن باطل نکنید.» (بقره/ ۲۶۴).

منّت نهادن، همان بازگو کردن نعمتی است که به کسی بخشیده اید.

باید در حفظ آبروی فقیر سعی کرد و نیکی خود را پیش مردمان بازگو ننمود. باید مرتبه فقیر را که در نزد خدا بیقین بزرگ است – در نزد خلق و خود خوار نپندارد:

در سُفالین پاره رندان به خواری منگرید

کاین حریفان خدمت جام جهان بین کرده اند

باید در عطا و بخشش و دادن زکوه اهل تقوا و ورع را مقدّم داشت. آنچه به آنان می دهیم، باید به قصد قربت به خدا باشد نه برای کسب شهرت در دنیا و از بهترین اموالی باشد که فراهم کرده ایم؛ زیرا این احسان سرانجام به خدا می رسد، سپس به دست فقیر. به همین جهت در قرآن کریم آمده است:

لَنْ تَنالوا الْبِرَّحَتّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ؛ «هرگز به مقام نیکی کردن نمی رسید مگر آنکه از آنچه دوست دارید، انفاق کنید» (آل عمران/ ۹۲).

کهنه پاره های بی مصرف را به فقیران دادن اهانت به خداست [عیاذاًباللّهِ].

گفته اند با دستی که احسان می کنید آن را ببوسید که دست بخشنده به دست خدا

ص:۱۱۲

رسیده است. مال حلال را - برای بخشش به اهل استحقاق دهید و گرنه بذر پاشیدن در زمین شوره زار است. همچنان که عالم باید علم خود را به عاشقان دانش و پروانه های گرد شمع فروزان علم بیاموزد نه به خفاشان کور باطن بی بها.

در پرداخت زکوه اقارب و خویشان و ذوی الارحام را باید مقدّم داشت. از آن جا که دعای گیرنده مستحق و با تقوا مورد قبول خداوند متعال قرار می گیرد؛ از او التماس دعا کند که سرانجامش به نیکی و نیک بختی منتهی شود.

از عطایای واجبه دیگر خمس است که خداوند آن را بر کسانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دارند مقرّر فرموده است؛ زیرا ذرّیه پیغمبر صلی الله علیه و آله از صدقات و زکوه برکنارند در عوض خمس غنایم و هر منفعتی که به شما عاید می شود خاصّ سادات شده است. در قرآن کریم آمده است:

وَ اعْلَمُوا اَنَّما غَنِمتُم مِنْ شَیءٍ فَاِنَّ لِلّه خُمُسَهُ و لِلرَّسِوُل وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ المَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبیلِ اِنْ کُنْتُمْ امَنْتُمْ باللّهِ وَ ماانْزَلَنا عَلی عَبْدِنایَوْمَ الْفُرْقانِ؛ «ای مؤنان بدانید که هر چه به شما فایده و غنمیت رسد، خمس آن خاصّ خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و فقیران و در راه سفر ماندگان است. به آنها بدهید اگر به خدا و به آنچه بر بنده خود (محمد صلی الله علیه و آله) در روز فرقان که دو سپاه روبرو شدند ایمان آورده اید...» (انفال/ ۴۱).

پیامبر عظیم الشأن اسلام ملاطفت به فرزندان و بستگان و ذراری خود را به مسلمانان سفارش فرموده است در قرآن کریم نیز آمده است:

... قُلْ لا اَسْئَلُکُمْ عَلَیهِ اَجْراً اِلاّ الْمُوَدَّهَ فیِ الْقُرْبی؛ «بگو من اجر رسالت از شما جز این نخواهم که مودّت و محبّت مرا در حق خویشاوندان منظور دارید.» (شوری/ ۲۳).

عیادت و دلجویی و یاری کردن اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله بر هر فرد مسلمان لازم و واجب است.

عطای دیگر کمک به اهل و عیال در خانه و در بیرون از خانه است که سیره

پسندیده پیشوایان بزرگ و در درجه نخست خود پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است که با زنان در کارِخانه کمک و معاضدت می فرمودند؛ تا جایی که گفته شده است کمک به اهل و عیال کفّاره گناهان کبیره است و کسی که برای حفظ آبروی خود و خانواده در پی کسب حلال وتأمین معاش باشد مانند جهادگر در راه خداست.

عطای دیگر مهمان کردن خویشان، همسایگان و دوستان است که وسعت رزق می بخشد و موجب طول عمر و برکت می گردد. خداوند رزق مهمان را به شخص مهمانی دهنده می رساند.

صدقه دادن در هر بامداد یا شامگاه و در هر موقع باعث رفع بلاها و آفات می شود. هدیه دادن به خویشان و دوستان و فرزندان و اهل وعیال حتی به کسانی که بظاهر دشمن اند؛ موجب ازدیاد دوستی و محبّت بین شما و دیگران می شود.

هدیه را قبول کنید و در مقابل هدیه ای متناسب به هدیه دهنده (مُهدی) ببخشید که بر محبّت بین شما می افزاید. هدیه دادن و هدیه گرفتن سنّت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است.

در همه این نوع عطاها و صدقات باید تقرّب به خداوند مورد نظر باشد نه خودنمایی و شهرت و آوازه وتکلّف و اسراف که موجب تباهی می گردد.

از عطاهای دیگر که رتبه ای بلند درنزد خداوند متعال دارد قرض دادن به صورت قرض الحسنه و مهلت دادن به قرض دار است تا استطاعت پرداخت داشته باشد. خداوند متعال از این قرض دادن چنین یاد کرده است:

مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللّهَ قَرضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ اَضْعافاً کثیرَهً؛ «کیست که خدا را وام (قرضه الحسنه) دهد تا خدا بر او به چندین برابر بیفزاید؟» (بقره/ ۲۴۴).

در حقیقت، گویی به خدا قرض می دهید و ثواب آن را ازخدا می گیرید.

قرض دهنده باید بر مقروض تنگ نگیرد و آبروی او را نریزد و به او مهلت

پرداخت بدهد. از عطاهای بسیار مهم که در اسلام از صدر اسلام معمول بوده است و منشأ خیرات بسیار در همه زمینه ها شده است: وقف کردن و صدقات جاریه

است.مانند ساختن مسجد و مدرسه و پل و رباط و جاری کردن قنات یا حفر چاه و نشاندن درخت و مانند اینها. که اثر خیر آن به روزگاران باقی می ماند و نفع آن به صاحب آن (واقف) می رسد.

امام صادق علیه السلام فرمود: شش چیز است که فیض ثواب آن به مؤن حتی بعد از وفات عاید می شود: ۱- فرزند مسلمانی که برای پدر یا اجداد خود طلب مغفرت کند.

۲- مصحفی که بعد از خود بگذارد تا تلاوت شود. ۳ - درختی میوه دار که از میوه اش بهره مند شوند یا درختی که در سایه اش بنشینند و آسایش کنند. ۴- آبی که از قنات یا چاه جاری سازند. ۵ - صدقه جاریه ای که وقف سازد مانند: مدرسه، مسجد، پل، دارالقرّاء، حسینیّه و کاروانسرا، جاده و راه و مزارع و کشتزارها. ۶ - سنّت نیکویی که بعد از خود بر جای گذارد مانند مهمان کردن خویشان و صله رحم بستگان؛ یا جلساتی که از عدّه ای از مسلمانان برای خواندن مراثی یا مناقب اهل البیت علیهم السلام یا دعا و ذکر تشکیل شود.

۴۹. اموال و طریق کسب آنها

اموال بر حسب طریق کسب به سه نوع تقسیم می شود: حلال - حرام و مشتبه.

مالی که از راه کسب حلال یا ارث یا هبه - با رعایت شرایط شرعی - به شخص رسیده است حلال می باشد. امّا اموالی که از طریق رشوه، یا غصب مال یتیم، غیر یتیم، با قوه قهریّه، یا ربا فراهم آمده است حرام واضح است.

سوم اموالی است که مشتبه و مکروه است و بین حرام بودن و حلال بودن آن تردید است.

در حرام و حلال و مشتبه نیز درجات و مراتبی وجود دارد:

اول آن که ذات آن حرام است مانند خوک.

دوم این که به جهت صفتی که عارض شده است؛ حرام می باشد مانند طعامی

که به زهر آلوده شده.

سوم این که به واسطه نقص و خللی که در گرفتن و دادن آن پدید آمده حرام شده است؛ مانند اموالی که به غصب و ظلم و دزدی و خیانت و رشوه و کم فروشی و ربا کسب گردیده. بر خلاف کسانی که از خوردن مال حرام پرهیزی ندارند و دلهاشان با گذشت زمان، تاریك و تیره و سنگین می شود، کسانی هستند که از مال حرام پرهیز می کنند. اینها متّصف به صفت زهد و ورع اند و اهل سعادت و نجات می باشند. اینان در پی کسب حلال روز را به شب می رسانند و به بهترین عبادات، در حقیقت، دست می زنند؛ زیرا پیامبراکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اِلعبادةُ سَبْعُونَ جزءً اَفْضَلها

طَلَبُ الحَلال؛ «بندگی خدا هفتاد جزء است که بهترین آنها کار کردن و طلب و کسب حلال است».

کسب حلال باعث قبولی دعا در پیشگاه الهی می شود. چنان که برخی از اصحاب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواستند که مستجاب الدعوه شوند: حضرت فرمودند کسب و مال خود را حلال کنید تا دعاهای شما مستجاب شود. مال حلال را اقسامی است:

۱ - انجام دادن کارهایی که دیگران به آن محتاج اند، مانند کفّاشی، عطّاری، قالی بافی، حصیربافی و بسیاری از کارها و مشاغلی که بر میزان شرع انجام پذیرند.

مالی که از روی رضایت قلب به شخص دیگری داده شود، حلال است. زیرا گفته اند: «لایَحِلُّ مالُ امرءٍ اِلاّ عَنْ طِیب نَفْسِهِ: مال هیچکس بردیگری حلال نیست مگر اینکه از روی رضایت قلبی باشد.

احیاء زمینهای موات یعنی آباد کردن زمینهایی که صاحب معین نداشته باشد.

آب کشیدن از رودخانه، صید حیوانات، هیمه کشی از بیابان و مشاغل دیگر مانند: بنّایی، نجاری و آهنگری و ...

۲ - غنمیت گرفتن از کفار حربی و دشمنان خدا بر مسلمانان حلال است.

ص:۱۱۶

۳ – ارث و هبه و صدقات دیگر که بر موازین شرع مبتنی باشد.

۴ – بیع، اجاره، صلح و شرکت و حواله با رعایت قوانین شرع مقدّس.

۵ – زراعت و منافع حیوانات مانند گوسفندداری و گاوداری و ...

کسب حرام نیز راههای زیادی دارد از جمله: دزدی – رمّال و فالگیری و اغفال مردم از طریق صحنه آراییهای مسخره و دلقکی و آواز خوانی غیر مجاز، گول زدن به هر طریق که باشد. و «مکاسب محرّمه» دیگر که تفصیل آنها در کتب فقه آمده است.

همچنانکه کار کردن مایه عزّت و تقرّب به خدا می شود؛ سربار و کَلّ بر مردم شدن و گدایی باعث دوری از پیشگاه حق است چنانکه فرموده اند: ملعونٌ مَنْ اَلْقی کَلَّهُ عَلَی النّاسِ؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که بار زندگی خود را بر دوش دیگران بیندازد و سربار سایرین شود از رحمت خدا دور است.»

گدایی برای کسانی که جسم و جان سالمی دارند و می توانند کار کنند حرام است؛ البته افراد مفلوج، کور و ناقص العضو استثنا می باشند که باید دولت اسلامی برای آنها ممّر حلالی از طریق اعانت قرار دهد.

۵۰. در بیان خیانت و غدر

خیانت و غدر: از صفات زشت و ناپسند است. به مال مردم تجاوز کردن و بدون عذر شرعی اموال کسان را نگهداشتن و از آن بهره بردن و غش و تدلیس نمودن و کالای معیوبی را بی عیب نشان دادن از صفات مهلك است که فرجام بسیار زشت دارد وعملی حرام است.

ضد صفت خیانت؛ امانت و راستکاری است که از شمار نیکوترین صفات و

فضایل انسانی است.

سه صفت است که در هر مسلمانی باشد نشانه ایمان اوست. ادای امانت – وفای به وعده – نیکی کردن نسبت به والدین.

ص:۱۱۷

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: از نمازگزاردن و روزه گرفتن افراد فریفته نشوید که ممکن است بر حسب عادت آنها را انجام دهند زیرا از عدم انجام دادن آنها دچار وحشت می شوند؛ امتحانشان کنید به ادای امانت و راستگویی؛ که اگر این دو را داشتند مورد اطمینان خواهند بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب علیه السلام به امانت شهره بودند و در نزد خدا و خلق عزیز و گرامی و چه زشت است حال خیانتکاران که سرانجام آنان نکبت است و سیه روزی.

خوض در باطل : فرو رفتن در داستانها و حکایاتی که از اهل فسق و فجور نقل شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله از نشر سخنان و شرح اعمال زشت تباهکاران منع می فرمودند. این چنین سخنان موجب تجرّی وجسارت در اعمال قبیح و زشت می شود.

تکلّم بمالا-یعنی: یعنی سخن گفتن در اموری که بی فایده است و موجب ضایع شدن اوقات عزیز عمر آدمی می شود. هرزه گویی ممکن است، کم کم، انسان را به وادی غیبت و یا خوض در باطل بکشاند و این عمل شایسته مؤن مسلمان نیست. مانند این که از کسی می پرسید از کجا می آیید و به کجا می روید؟ آیا روزه دار هستید یا نه؟ و پرسشهایی از این قبیل که بی معنی و نابجاست و حتی گاهی موجب آزار دیگران می شود؛ زیرا پاسخ دادن به چنین سؤلاتی ممکن است برای افراد دشوار باشد. لقمان بر حضرت داوود علیه السلام وارد شد که زره می بافت. لقمان نمی دانست که زره چیست. امّا سکوت کرد و صبر نمود. داوود علیه السلام خود زره را پوشید و فایده آن را به لقمان گفت. لقمان با خود گفت: چه شایسته کاری کردم که

صبر و سکوت کردم و مشکل من حل شد. و بسیاری از این موارد که یا خوض در باطل است یا تکلّم بمالایعنی. درمان این همه سکوت و خاموشی است.

خاموشی و سکوت – جز در موارد لازم که گفتن سخنی ضرورت دارد – آدمی را از بسیاری مهالك و گناهان حفظ می کند و بر وقار و حرمت شخص می افزاید.

قدر سکوت را باید دانست که زبان سخنگو گاه کلید درهای بسته گناهان است و سکوت انسان را از ورود به دروازه های گناه حفظ می کند.

حسد - از صفات نکوهیده آدمی است و آن عبارت است از آرزوی زوال نعمت از همنوعان و برادران مسلمان. اگر کسی تمنّای زوال نعمتی برای برادر مسلمان یا همنوع خود نکند؛ بلکه مانند آن نعمت را برای خود بخواهد، آن را غبطه گویند.

ضدّ حسد، نصیحت است و آن عبارت است از خواستن نعمتی برای برادر مسلمان که صلاح و مصلحت او در داشتن آن نعمت باشد. معیار و میزان در نصیحت آن است که هر چه را برای خود خواهد و مصلحت بداند برای برادر و همنوع خود هم بخواهد. و آنچه را برای خود مکروه می داند، برای او نیز ناپسند و مکروه بداند.

حسد جان و تن صاحب خود را می گدازد و او را به حزن والم دچار می سازد:

عقبه ای زین صعبتر در راه نیست

ای خنک آن کش حسد همراه نیست

حسود از چند جهت بیچاره است:

۱- چون نعمتهای خدا به بندگان می رسد؛ حسود پیوسته محزون و غمگین است.

۲ - حسود به جهت غیبتی که از محسود می کند وزر وبال و گناه محسود را بر دوش خود می گیرد؛ و اعمال صالحه خود را به دیوان اعمال محسود نقل می کند.

۳ - حسود با حسد جانکاه خود گویی با پروردگار عالم عناد دارد و ضدیّت می ورزد. و با مشیّت و مقدّرات الهی که از روی کمال حکمت و مصلحت است

دشمن است و زوال آن نعمتی را می خواهد که خدا - برای بندگانش، خواسته است. گویی خود را - العیاذبالله - از خدا داناتر می داند و این کفر است.

با توجّه به این جهات؛ حسد بدترین صفت و حسود فردی شقی و بدبخت است. خداوند متعال در قرآن کریم به این چنین افرادی اشاره فرموده است: از جمله می فرماید: اَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آیتهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ؛ «آیا حسد

می ورزند (یهود) با مردم (مسلمانان) بر آنچه خداوند به آنها از فضل خود داده است؟» (نساء/۵۴).

اصل حسد از کوری دل است و انکار فضل خداوند متعال و این دو عامل برای در افتادن حسود به وادی کفر بسنده می باشد و در قیامت به او نمی رسد مگر عذاب و فضیحت.

حضرت علی علیه السلام فرمود: الحَسوُدُ لا یَسُودُ؛ «حسود هرگز به سروری و شرافت نائل نمی شود» و نیز فرمود: الحَسُودُ مَغْمومٌ؛ «حسود پیوسته اندوهگین است».

گاه منشأ حسد علاوه بر خبث نفس و ناپاکی باطن تکبّر و تجبّر است که حاسد می پندارد که اگر نعمتی به دیگری رسد دیگر مطیع و منقاد او نخواهد بود. در مورد افرادی که یک شغل و کسب واحد دارند همین خصیصه بر یکی از آن دو یا چند نفر غلبه می کند و او را دچار حسدی جانکاه می سازد.

کفّار با حضرت رسول صلی الله علیه و آله همین حسد و منافسه را داشتند و اعجاب از اینکه خداوند متعال چرا سروری و پیامبری را به کودکی یتیم ارزانی فرموده؛ حسد می ورزیدند. قرآن حال آنان را درین آیه مبارکه بیان فرموده است: وَ قَالُوا لَوْلا نُزِّلَ هذَا الْقُرآنُ عَلی رَجُل مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیمٍ؛ «و باز گفتند چرا این قرآن بر آن مرد بزرگ قریه مکه و طایف نازل نشد؟» (زخرف/ ۳۱).

بسیاری از امتهای قبل از رسول مکرّم صلی الله علیه و آله نیز به پیامبران خدا همین طعن و سخن عتاب آمیز را تکرار می کردند: ما اَنْتُمْ اِلاّ بَشَرٌ مِثْلُنا؛ شما نیستید مگر بشری

همچون ما (یس/ ۱۵). و این که می خواستند همه نعمتهای الهی به آنان تعلق گیرد. از جهل و حماقت شان بود. منشأ حسد، در عموم موارد به دنیا و مال و مقام دنیا بر می گردد که به علّت تنگی و محصور بودن منافع آن؛ اهل دنیا بر یکدیگر حسد می برند و دچار منافسه و مناقشه می گردند چنان که دو همکار و دو همکسب و حتّی دو عالم و دو واعظ - چون چشم بر دنیا و زخارف آن و شهرت و مقام دارند - بر یکدیگر حسد می برند امّا افرادی که طالب آخرت و قرب حق اند از این صفت

مذموم بدورند.

خیزو وداعی بکن ایّام را

از پی دانه مکش این دام را

خط به جهان درکش و بیغم بزی

دور شو از دور و مسلّم بزی

برای درمان حسد، این مرض جانکاه، در ناپایداری جهان تامّل باید کرد که نه محسود بماند نه حسود. هر دو بزودی دنیا را رها می کنند و در پیشگاه عدالت حق حاضر می شوند. نگاهی به گذشتگان این دیار ما را به بی قراری این متاع فریبنده زود گذر واقف می سازد.

آخر همه کدورت گلچین و باغبان

گردد بدل به صلح چو فصل خزان شود.

دوّم توجّه به این نکته که همه نعمتها را خداوند - بنا به مصالحی - به بندگان خود ارزانی می دارد و محسود را در این میانه نه تقصیری است و نه نقصانی از حسدِ حاسد به او می رسد؛ تنها روسیاهی برای حسود باقی می ماند:

اگر تیغ عالم بجنبد زجای

نبرّد رگی تا نخواهد خدای

در قرآن کریم آمده است: لِکُل اَجَلٍ کِتابٌ؛ «برای هر زمانی کتابی است معین.» (رعد/۳۸). و کُلُّ شَی ءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدارٍ؛ برای هر چیزی در نزد خدا اندازه مشخصی است» (رعد/ ۸).

بنابر این به حسد حاسد نعمتی از محسود - جز به امرو مشیّت حق - زایل نمی شود. و زمان مقدّر الهی پس و پیش نمی گردد. بدبخت حسود است که در دنیا

به عذاب حسد دچار است و چون از محسود بدگویی یا غیبت می کند یا به او تهمت می زند اعمال صالحه و نیک حاسد در روزنامه عمل محسود نوشته می شود و خود دست تهی به عرصه قیامت حاضر می گردد، همچون بازرگانی ورشکسته و پاکباخته. آن که به درد حسد دچار است باید به خدای منعم توجّه کند و همه چیز را از او بداند و نسبت به محسود خود زبان به مدح و نصیحت بگشاید و کم کم به او و دیگران بفهماند که از این صفت ناپسند جان و روح خود را آزاد کرده است:

صلح کل کردیم با خلق بشر

تو به ما بد می کن و نیکی نگر

همه را از آن جا که افراد بشر و همنوع یا برادر و خواهر دینی اند به چشم محبّت ببیند، تا:

نه از خارش غمِ دامن دریدن

نه از تیغش هراس سر بریدن

داشته باشد.

ضدّ صفت حسد، نصیحت و خیرخواهی نسبت به همنوعان و برادران مسلمان است. همه را به چشم خیرخواهی بنگرد و آنچه بر خود نمی پسندد بر دیگران هم نپسندد. صالحان و نیکوکاران را - در هر مرتبه و مقامی هستند - دوست بدارد.

در حدیث آمده است: المرءُ یحشُرُ مَعَ مَنْ اَحَبَّه هر کسی با آن کس در قیامت محشور می شود که دوستش دارد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: بر مؤمن واجب است که در حضور و غیاب برادرش خیرخواه او باشد. و چنان که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند. شایسته ترین فرد کسی است که پیوسته خیرخواه مردمان باشد.

۵۱. اهانت به بندگان خدا و تحقیر آنها

از صفات زشتی که برای افراد متکبّر و خودپسند ناآگاه پیش می آید، اهانت و تحقیر نمودن بندگان خداست. این عمل در شریعت مقدّس اسلام حرام و موجب هلاکت است. از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر که خوار و

بی مقدار شمارد یکی از مؤمنان و دوستان خدا را چنان است که با خداوند متعال به محاربه و جنگ برخاسته است.

بندگان باید رابطه خالق و مخلوق را پیش نظر آورند و مردم را به چشم احترام بنگرند و بدانند که تحقیر مخلوق به خالق بر می گردد.

ضدّ این صفت تکریم و تعظیم مؤمنان است که موجب رضوان و رضایت حق و باعث ایمنی از غضب خداوند می شود. اکرام و اعزار مؤمن اکرام و اعزاز خدای

ص:۱۲۲

تعالی است. به تجربه ثابت شـده است که هر که به هر نظری مردم را می بینـد و با آنها رفتار می کنـد؛ مردم نیز با همان نظر به او می نگرند:

همینت پسند است اگر بشنوی

که گر خار کاری سمن ندروی

بویژه، به اهـل علم و ورع و تقوا بایـد احترامی شایسـته آنهـا بشود که موجب حسـنات و مثوبات اخروی و پاداشـهای بی شـمار است.

اکرام و احترام نسبت به پیران قوم و ترحّم بر صغیرها وکودکان سفارش خاص رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: اَکْرِمؤُاکِبارَکُمْ وَ ارْحَمُوا صِغارَکُم؛ «بزرگان را احترام کنید و بر کوچکتران ترحّم نمایید».

امام صادق علیه السلام فرمود: از ما نیست کسی که احترام پیران را فرو گذارد و به اطفال رحم و شفقت ننماید.

طـایفه دیگر کـه بایـد مـورد اکرام و احـترام باشـند ذُریّه و اولاـد پیـامبر صـلی الله علیه و آلهانـد که به مـوجب آیه شـریفه: قَل لااَسـئَلکم علیه اَجْراً اِلّا المَوَدّه فی القربی؛ «بگو: من برای رسالت خود بر شـما مزدی نمی خواهم مگر این که نسبت به نزدیکان من دوستی و محبت کنید» (شوری/ ۲۳).

مودّت و دوستی با اهل بیت علیهم السـلام اجر و پاداش رسالت سـرور عالمیان صلی الله علیه و آله است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود به نیکان سادات به خاطر خـدا و به بـدان شان به جهت من مودّت و دوستی کنید و در کارها و گرفتاریهاشان اعانت و سعی نمائید.

ظلم از صفات مذموم و نکوهیده است و آن در اصل به معنی کار نابجا کردن و تعدّی نمودن ازحدّ وسط است - چه در جهت افراط و چه در جهت تفریط - ظلم به این معنی جامع همه رذیلتها و کارهای زشت شرعی و عقلی می باشد.

در معنی محدودتر، ظلم عبارت است از آزار و ضرر به غیر رساندن از کشتن یا زدن یا دشنام دادن و ... و بیشتر این معنی مورد نظر است که در قرآن هم بدان اشاره شده است:

و لا تحسَبَنَّ اللهَ غافلاً عمّا یَعْمَلُ الظّالِموُنَ؛ «و هرگز مپندار که خدا از کردار

ستمکاران غافل است...» (ابراهیم/ ۴۲).

و نیز آمده است: و سَیَعْلَمُ الّذِینَ ظَلَموا اَیّ مُنْقَلَب یَنْقَلِبُونَ؛ «بزودی خواهند دانست آنان که ستم کردند که به چه کیفر گاهی و دوزخ انتقامی باز گشت می کنند.» (شعراء/۲۲۷).

اگر باعث این نوع ظلم، عداوت و کینه باشد از نتایج قوه غضبیّه است و اگر مربوط به حرص و غصب مال دیگران باشد از جمله رذیلتهای قوّه شهویّه خواهد بود.

به هر صورت ظلم از بدترین و شدیدترین گناهان بشری است، که باعث هلاک و عذاب و ندامت بسیار می شود و عاقبتش آتش دوزخ است.

خداوند متعال - به هر صورت در دنیا و آخرت - مکافات ظالم را به او می رساند.

چو بد کردی مباش ایمن زآفات

که واجب شد طبیعت را مکافات

حضرت سجّاد علیه السلام به فرزندش امام باقر علیه السلام وصیّت فرمود: زنهار ظلم نکنی بر کسی که دادرسی به غیر از خداوند متعال نداشته باشد.

هان! ای کسی که زمام اختیار مردم را در دست داری تا بیچارگان درمانده را نیازاری که خداوندِ منتقم داد مظلوم از تو بستاند:

منجنیق آه مظلومان به صبح

زود گیرد ظالمان را در حصار

حاکم و فرمانروای خلق همچون شبان است که باید آزار گرگ خونخواره را از رمه و گله رعیّت دور سازد؛ وگرنه خداوند، ظالمی را بر او مسلّط خواهد کرد که انتقام از او بستاند:

مکن خیره بر زیر دستان ستم

که دستی است بالای دست تو هم

مها زورمندی مکن با کهان

که بر یک نمط می نماند جهان

شگفت است که کسانی عاقبت ظالمان را خوانده یا شنیده و حتّی با چشم دیده اند با وجود یقین؛ دست از ظلم بر نمی دارند و فرجام کار را نمی نگرند که: روز

توانایی و قـدرت مظلوم بر ظالم – در قیامت – بسی شدیدتر و بالاتر است از امروز که ظالم قدرت بر مظلوم دارد: یومَ المَظلومِ عَلی الظالم اَشَدّمِنْ یَومِ الظّالم عَلی

المظلومِ.

تحمّل کن ای ناتوان از قوی

که روزی تواناتر از وی شوی

خانه ستمگر از بنیاد خراب است و بزودی بر باد می رود:

پایداری به عدل و داد بود

ظلم و شاهی چراغ و باد بود

بـدنامی و لعنتی که بر ظالم می رود و همه از آن یاد می کنند خود نوعی انتقام است که به جهت غفلت از دادخواهی مظلومان و عدم شفقت بر ستم رسیدگان دامنش را آلوده می سازد:

نماند ستمکار بد روزگار

بماند بر او لعنت پایدار

ضـدّ ظلم به معنی اخصّ و محـدود آن عدالت است و آن عبارت از باز داشـتن خود از سـتم به مردمان و دفع ظلم از دیگران و نگاهداشـتن هر کس بر حقّ خود می باشـد. این صـفت مبارك تا قیام قیامت موجب نام نیك و سـربلندی است. خداوند متعال این زمین و آسـمان و سـتارگان و افلاك را که با نظام خاص و نظم ویژه در گردش لیل و نهارند و دقیقه ای از دقایق از محور اصلی خود منحصرف

نمی شوند به عدل و داد آفریده است: بِالعَدْلِ قامَتِ السمواتُ و الَارْض آسـمان و زمین و عالم کون و فساد به عدل ایسـتاده و در گردش اند.

و نیز در قرآن کریم آمده است: انّ اللّهَ یَأمُرُ بِالْعَدل وَ الِاحْسانِ وَ ایتاءِ ذی القُربی؛ «همانا خدا خلق را به عدل و احسان و به عطاء به خویشاوندان امر می کند» (نحل/۹۰).

از رسول گرامی صـلی الله علیه و آله روایت شـده است که یـك سـاعت به عـدل پرداختن بهتر است از هفتـاد سـال عبادت که روزها روزه دار باشند و شبها به احیاء و شب زنده داری سپری نمایند.

اگر عدل کردی در این ملك و مال

به مالی و ملکی رسی بی زوال

ص:۱۲۵

فرمانروای عادل را با اجرای عدل چند امتیاز حاصل می شود:

۱- عدل کردن مایه تحصیل محبّت و دوستی مردم می شود.

۲ - عدل موجب کسب نام نیک می گردد و نام نیک جاودان می ماند.

۳ - عـدل باعث دوام و بر قراری فرمانروایی می شود. چنان که علی علیه السـلام می فرمایـد: حُسْنُ السِّیاسَهِ یستـدِیمُ الریاسَه؛- «نیکو نگهداشتن و تدبیر شایسته در امور مملکت باعث دوام ریاست و بقای سروری می گردد.»

چو سلطان به فرمان داور بود

خدایش نگهبان و یاور بود

گزند کسانش نیاید پسند

که ترسد که در ملکش آید گزند

۴- دادگری باعث آبادی و آبادانی است و ظلم موجب ویرانی:

چو خواهد که ویران کند عالمی

نهد ملک در پنجه ظالمی

۵ - دادگری مایه تشویق دیگر فرماندهان است به عدل و داد.

۶ - فرمانروایی که به عدل و داد موصوف شد او را شأن و شوکتی حاصل می شود که هیچ چیز با آن برابری نتواند کرد. کدام سریر بلند با کاخ دلهای معمور فقیران و ستمدیدگان همسری کند؟ از مال و ملک دنیا چه به دست آید که بهتر از

شاد کردن دلهای دردمندان باشد؟ در برابر عدل فرمانروایان، دعای مستمندان بهترین هدیه است که به آنان تقدیم می شود.

دعای ضعیفان امیداور

زبازوی مردی به آید بکار

در سایه عدل فرمانروایان کار و کسب مردم رونق گیرد، بازار علم و عمل طراوت یابد ناموس دین و شریعت نیرویی تازه گیرد و رفـاه و آسـایش و امیـد مردم به زنـدگی بهتر و فرجام نیکوتر افزایش یابـد. در حقیقت مـدینه فاضـله در پرتو عـدل؛ صورت حقیقت پیـدا می کنـد؛ همه به هم مهربان و خدمتگزار می گردند. از شـرایط نخستین حاکم و ولی امر آن است که در هر کار خدا را منظور نظر داشته باشد. امور مردمان را به کسی سپارد که خدا ترس و پرهیزگار باشد نه ظالم و ستمکار:

ریاست به دست کسانی خطاست

که از دستشان دستها بر خداست

کسی باید از داور اندیشناک

نه از رفع دیوان و زجر و هلاک

باید فرمانروا پیوسته از خبرگزاران دانا و دیندار و دلسوز، تجسّس احوال مردم کند و لحظه ای از حال آنها بی خبر نماند. همیشه سخن مظلومان را - بی مانع و رادع - بشنود و بداند که وجود متظلّمان نشانه امیدی است که به دادخواهی حاکم بسته اند و از او - که مانند طبیبی دانا و دلسوز است - درمان دردهای خود را می خواهند. فرمانروا باید سخن آنان را بشنود و این امر را منافی شأن و مقام خود نداند. و چون پاسبانی بیدار و هوشیار به ناله های ستم رسیدگان گوش فرا دهد که:

نیاید به نزدیک دانا پسند

شبان خفته و گرگ در گوسفند

حرام است بر پادشه خواب خوش

که باشد ضعیف از قوی بارکش

حضرت علی علیه السلام در ایام خلافت روزها به کار خلق می پرداخت و شبها به عبادت. یاران وفادار به آن حضرت گفتند: چرا این همه تعب بر خود می نهید؟ فرمود: اگر روز بیاسایم کار رعیّت ناساخته می ماند و اگر شب بیارامم کار من خلل می یابد.

فرمانروایی که شب راحت بخوابد یا به عیش و خوشی وقت بگذارند؛ معلوم

است که چه بی خبر خواهد بود از آه و ناله ستم رسیدگان و بیچارگانی که در گوشه زندانها یا در خانه های ویرانه خود با آه و درد شبها را می گذرانند و دادخواهی شان به گوش کسی نمی رسد.

تراشب به عیش و طرب می رود

چه دانی که بر ما چه شب می رود؟

فرمانروای خلق بویژه حاکم مسلمانان باید که از بدعت و گذاردن آیین بد اجتناب کند:

نباید به رسم بد آیین نهاد

که گویند لعنت بر آن کاین نهاد

بسا نام نیکوی پنجاه سال

که یک نام زشتش کند پایمال

در هنگامی که ضرورت دارد از سر خطای گناهکار در گذرد و او را به عفو و شفقت مورد لطف خود قرار دهد و از ناپاکان خبیثی که به ناموس و مال مردم

ص:۱۲۷

تجاوز کرده اند انتقام کشد. والی باید که در آسایش خلق بکوشد و در پی لذّات و خواهشهای نفس خود نباشد:

نیا ساید اندر دیار توکس

چو آسایش خویش خواهی و بس

مردمان نیز مکلّف اند فرمانِ فرمانروای عادل را گردن نهند و با عدالت و انصاف در کارهای خود عمل کنند تا ملک رونق گیرد و خود در آرامش و آسایش زیست کنند. امّا درمان این صفت مذموم در حاکمان و فرمانروایان خلق، علم و عمل است.

فرمانروا باید پیوسته در احوال سلاطین گذشته تأمل کند و دریابد که قدرتمندان گذشته چه کردند و از آنان چه بر جای مانده است؟ باید اکنون که نوبت قدرت به حاکم مقتدر رسیده است، فرصت را غنمیت شمارد:

دایم گل این بستان شاداب نمی ماند

دریاب ضعیفان را در وقت توانایی

باید از سرگذشت گذشتگان عبرت گیرد. ملک سلیمان علیه السلام که جّن و انس

مسخّر او بودن، کجا رفت؟ حال دیگران معلوم است:

جهان ای پسر ملک جاوید نیست

ز دنیا وفاداری امید نیست

نه بر باد رفتی سحرگاه و شام

سریر سلیمان علیه السلام

به آخر ندیدی که بر باد رفت

خنک آن که با دانش و داد رفت

نکویی کن امروز چون ده تو راست

که سال دگر دیگری کد خداست

هان! به این چند روزه دوران قدرت نباید مغرور شد و از عدل و داد و شفقت و مرحمت بر زیر دستان نباید غافل ماند.

۵۲. اهتمام در کار مسلمانان و امر به معروف و نهی از منکر

اهتمـام در کـار مسـلمانان و اعـانت در بر آوردن حاجات مردمان - از بهترین صـفاتی است که همگان بایـد مواظبت در انجام دادن آن بنمایند. پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: مَنْ اَصْبَحَ وَلَم یَهْتَمَّ بَامُورِ المسلمینَ فَلَیْسَ بمسْلم؛ «کسی که صبح کند و در پی

قضـای حوائـج مسـلمانان نباشـد؛ مسـلمان نیست.» کسـی که به مؤمن و مسـلمانی اسـتخفاف کنـد و حاجت او را حقیر و خفیف بشـمارد به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله این خفّت را رسانده است. کسی که در پی بر آوردن حاجت مسلمانی قدم بر دارد و سعی در بر آوردن نیاز وی کند ثواب حج برای او قرار دهند.

کسی نیک ببیند به هر دو سرای

که نیکی رساند به خلق خدای

خدا را بر آن بنده بخشایش است

که خلق از وجودش در آسایش است

همه بندگان خدای اند، نیکی و احسان به بنده خدا موجب رضایت حق می شود:

غم جمله خور در هوای یکی

مراعات صدکن برای یکی

ادخال سـرور در قلب مؤمن ثواب بسـیار دارد. باید سـعی کرد مؤمنان و مسلمانان و بندگان خدا را شاد نمود؛ که شاد کردن بنده مانند شاد کردن مولای اوست.

حضرت رضا علیه السلام فرمود هر که شاد کند مؤمنی را خدای تعالی دل او را در روز

قیامت شاد خواهد کرد.

حضـرت صادق علیه السلام فرمود: هر که سرور و شادی داخل دل مؤمنی کند؛ حضرت رسول صلی الله علیه و آله را شاد کرده است و هر که حضـرت رسول الله صلی الله علیه و آله را شاد کند، خدا را شاد نموده است. باید از رساندن اخبار وحشت آور و اندوه زا به برادران مسلمان و بندگان خدا خودداری کرد.

بهوش باش دلی را به قهر نخراشی

به ناخنی که توانی گره گشایی کرد

اهتمـام به امر به معروف و نهی از منکر: از امـور بسـیار مهمّی است که مـایه رونـق شـریعت و بر پاداشـتن معـالم دین می شود. کوتـاهی در این مهمّ یا از طمع یا از ضـعف نفس است. جامعه ای که در آن امر به معروف و نهی از منکر تعطیل شود، خیرات و برکات از آن اجتماع رخت بر می بنـدد؛ و قبـح و زشتی اعمال ناهنجار از بین می رود. هر کس باید به قدر توانایی در طریق مسالمت و در شرایط مساعد، خانواده و خویشان و اطرافیان خود را به کارهای نیکو تشویق کندو از اعمال قبیح

و زشت باز دارد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی امر به معروف ونهی از منکر در میان قومی به سهل انگاری و تعطیل انجامد؛ بَدان و اشرار بر آن قوم مسلّط می شوند و دعای نیکان نیز مستجاب نمی گردد.

در قرآن کریم آیاتی آمده است که امر به معروف و نهی از منکر را تعلیم و تأکید فرموده است:

وَ لتکُن منکُم اُمَّةٌ یَدعُونَ اِلی الخیر و یَأمرُونَ بالمعروفِ و یَنْهَوَنَ عَنِ المُنکَر وَ اولئکَ هُمُ المُفْلِحونَ؛ «و باید از شما مسلمانان برخی که (داناتر و با تقواترند) خلق را به خیر و صلاح دعوت کنند و مردم را به نیکوکاری امر و از بدکاری نهی کنند و اینان رستگاران اند.» (آل عمران/ ۱۰۴) و نیز آمده است: کُنتُم خَیْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنّاسِ تَأمرونَ بالمعروفِ وَ تَنْهَونَ عَن المُنْکَر؛ «شما (مسلمانان حقیقی) نیکوترین

امّتی هستید که بر آن قیام کردند که مردم را به نیکوکاری وادار کنند و از بدکاری بازد دارند...» (آل عمران/ ۱۱۰).

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: امر به معروف و نهی از منکر فریضه ای است مهم که سایر فرائض به وسیله آن احیا و زنده می شود، راهها امن می گردد، مکاسب حلال می شود، زمین آباد می گردد، امر شریعت استقامت پیدا می کند. مسلمان نباید در انجام دادن این فریضه کوتاهی کند و ترس به دل راه دهد؛ بلکه باید حمیّت و غیرت دین او را بر سر خشم آورد و هیبت و شکوه او موجب شود تا منکرات از بین برود و معروف شایع گردد و امر حق به گوش همه برسد:

رسانیدن امر حق طاعت است

ز زندان نترسی که یک ساعت است

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: گرامی ترین شهید در نزد خدا کسی است که سخن حقّی را در نزد حاکم ظالمی بر زبان آورد و سخن حق باعث شهادت او شود.

مسلمان معتقد به مبانی دین باید از معاشرت با فاسقان و از رفتن به محافل اهل فسق که قدرت بر نهی از منکر ندارد خودداری کند.

در امر به معروف و نهی از منکر باید شرایط زیر را رعایت کرد:

اول آن که علم به حرام بودن آن عمل منکر داشته باشد و بداند که در آن اختلاف رأیی وجود ندارد.

دوم این که احتمال اثر و فایده ای بر امر و نهی خود بدهد.

سوّم این که متضمّن مفسده و ضرری نباشد.

چهارم این که در شخصی که منکری انجام داده است اگر آثار ندامت و پشیمانی و توبه ظاهر شود؛ دیگر نهی موردی نخواهد داشت.

پنجم آن که باید نسبت به امر منکری که از فردی سرزده است علم و یقین برای وی حاصل شود. نباید به صرف ظن و گمان یا شنیدن از افراد اقدام به نهی کند یا تجسّس بسیار نماید.

آن کس که دیگران را از منکرات باز می دارد باید آراسته به زیور تقوا و ورع باشد و گرد منهیّات نگردد و خود را از یاد نبرد. قرآن کریم می فرماید:

اتأمرونَ الناسَ بالبِرّ و تَنسَونَ اَنفُسَکم؛ «چگونه شماکه مردم را به نیکوکاری امر می کنید خود را فراموش می کنید؟» (بقره/ ۴۴).

باید به حلال و حرام معرفت داشته باشد و آراسته به علم و عمل باشد. از جهت اخلاقی حلیم و صبور و پر تحمّل و ثابت قدم باشد. اگر در حین امر به معروف و نهی از منکر به او اهانتی شود یا پرخاشی رود از جا در نرود و برای خدا صبر کند؛ با رفق و مدارا با مردم رفتار کند، هر طبقه از مردم را بشناسد و با هر کسی فرا خور حالش رفتار کند تا کلامش تأثیر نیکو کند و از این کار فوایدی بی شمار حاصل شود. چنین فردی که در حقیقت در ترویج شریعت می کوشد تابع هوا و هوس و شهواتِ نفسانی نباید باشد: رطب خورده منع رطب چون کند؟!

۵۳. قهر، خشم و عدم صله رحم و صفات مذموم دیگر

از صفات نکوهیده خشم و قهر کردن نسبت به برادر مؤمن است. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می فرماید: هر دو نفر مسلمی که از یکدیگر قهر کنند و از هم دوری جویند و سه روز چنین باشند، از دایره اسلام بیرون می روند و هر کدام که زودتر ابتدا به صلح و سخن گفتن کند؛ در روز قیامت زودتر به بهشت جاودان وارد می شود.

امام باقر علیه السلام فرمود خدا رحمت کند کسی را که بین برادران مسلمان الفت دهد و آنان را به یکدیگر نزدیک کند و آشتی بین آنها بر قرار سازد.

پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش فرموده است: با یکدیگر الفت گیرید، مهربانی کنید، برای ملاقات و عیادت یکدیگر بروید، مصافحه و مفانقه کنید تا خداوند متعال از گناهان شما بگذرد و شما را مشمول عفو و بخشش قرار دهد. خداوند متعال به این چنین افرادی بر ملائکه مباهات می کند. و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: سزاوارترین مردم به خدا و پیغمبر کسی است که ابتدا به سلام کند. امام باقر علیه السلام فرمود: با یکدیگر مصافحه کنید زیرا دست در دست یکدیگر نهادن کینه را از دلها می زداید.

صله رحم - از اموری است که باعث فراوانی روزی و طول عمر می شود. با خویشان معاشرت کردن و نسبت به آنان احسان نمودن - بویژه در باره والدین و خویشان نزدیک، سفارش بسیار شده است و ثواب آن بی شمار است.

صله رحم از امور واجب است. مراد از صله رحم که مستحسن و قطع آن حرام است هر خویشی نسبی است؛ اگر چه نسبت دوری باشد. قطع صله ارحام این است که نسبت به آن خویش اذیّتی برسانی، به گفتار یا به کردار، و با او رفتار ناشایسته کنی؛ یا سخنی خشن و درشت به او بگویی که دلشکسته شود و یا او را به خانه یا غذا یا لباسی حاجت باشد و تو قادر باشی، از او رفع احتیاج نکنی یا از سر کینه و حسد از او دوری کنی و به دیدن او نروی یا در هنگام مرض از او عیادت نکنی و

یا به تعزیه او نروی و مایه تسلّای خاطر او را فراهم نسازی. صله رحم ضدّ این

ص:۱۳۲

اعمال است که مورد رضایت خدا و رسول صلی الله علیه و آله می باشد و فراوانی نعمت و افزایش برکت در مال و عمر را سبب می گردد.

عقوق والدین – نافرمانی کردن از پدر و مادر است و نگه نداشتن حرمت آنان، حتّی تیز نظر کردن به آنان و به تعبیری که در قرآن مجید آمده است: اُف گفتن. چنان که آیه مبارکه می فرماید: وَقَضی رَبُّکَ اَلاّ تَعْبدوا الاّ ایّاهُ وَ بالوالدَیْنِ اِحْساناً

امّا یَبْلُغَنَّ عِندَکَ الِکبَر اَحَدَهُما اَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما اُفٍ وَ لا تَنْهَرهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً کریماً؛ «و پروردگار تو حکم فرموده که جز او هیچکس را نپرستید و درباره پدر و مادر نیکویی کنید و چنان که هر دو یا یکی از آنها پیر و سالخورده شوند که موجب رنج و زحمت شما باشند زنهار! کلمه ای که رنجیده خاطر شوند مگویید و کمترین آزار به آنها مرسانید و به ایشان به احترام سخن گوئید.» (اسراء/ ۲۳).

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: زنهار از عقوق والدین حذر کنید که بوی بهشت از هزار ساله راه شنیده می شود؛ امّا کسی که عاق والدین باشد آن را نمی شنود.

عقوق والدین از گناهان کبیره است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جمیع مسلمین مرا روز قیامت خواهند دید مگر عاق والدین و شراب خوار بد روزگار. عاق والدین نه در دنیا خیر می بیند نه در آخرت، نه آسایشی می بیند و نه از آرامشی بهره می برد. نه یک لقمه به خوشی به گلویش فرو می شود نه آبی گوارا به کامش می رسد. نفرین پدر و مادر در حق فرزند اجابت می شود؛ همچنان که دعای خیر آنان مستجاب می گردد. ای فرزند! زحمات طاقت فرسایی که مادر و پدر در پرورش تو تحمّل کرده اند، همیشه بیاد آور و ضعف و ناتوانی خود را در کودکی پیش چشم دل مجسّم کن. به یاد آور که:

نه در مهد نیروی و حالت نبود

مگس راندن از خود مجالت نبود

تو آنی که از یک مگس رنجه ای

که امروز سالار و سر پنجه ای

برّو احسان نسبت به والدین: نیکوترین عمل است که در قرآن کریم بدان اشاره

شده است. از جمله می فرماید: وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذَّلِ مِنَ الرحمهِ و قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما کَما رَبّیانی صَغیراً؛ «و همیشه پر و بال تواضع و تکریم را با کمال مهربانی نزدشان بگستران و بگو: پروردگارا! چنان که پدر و مادر مرا از کودکی به مهربانی بپروردند، تو در حق آنان رحمت و مهربانی فرما.» (اسراء/ ۲۴).

و باز می فرماید: وَ لا تُشرِکُوا بِهِ شَیئاً وَ بالوالدینِ اِحساناً؛- «خدای یکتا را

بپرستید و هیچ چیز را شریک وی نگیرید و نسبت به پدر ومادر احسان کنید.» (نساء/ ۲۶).

از رسول گرامی صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: نیکی کردن نسبت به پدر ومادر از نماز و روزه و حج و عمره و جهاد در راه خدا افضل است. و همیشه پیامبر عظیم الشأن به رعایت حال مادر بیش از پدر سفارش می فرمود.

جوانی به خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله رسیدو عرض کرد: دوست دارم که در راه خدا جهاد کنم و مادری دارم که از دور شدن من اکراه دارد. فرمود: برگرد و در نزد مادر خود باش زیرا به حق خدایی که مرا بر انگیخته است که آرام گرفتن مادر تو به تو در یک شب از یک سال جهاد در راه خدا بهتر است. اگر پدر یا مادر بر مذهب حق نباشند؛ باید با آنها مدارا کرد و از مواظبت و ترحّم نسبت به آنان غفلت نکرد؛ امّا اگر به امری دستور دهند که خلاف دین باشد؛ اطاعت از آنها جایز نیست؛ مانند نوشیدن شراب برای فرزند مسلمان و یا ... .

فرزندان باید در برابر والدین کمال فروتنی و اطاعت داشته باشند؛ با آنها تندی نکنند و به آنان کوچکترین سخنی که موجب کدورت خاطر آنها باشد بر زبان نرانند. باید سعی نمایند که فعلی مخالف خواهش ایشان انجام ندهند. سفر کردن بدون اذن والدین جایز نیست مگردر تحصیل مال حلال و طلب علم دین - اگر در

آن شهری که پدر و مادر در آن ساکن اند - اسباب تحصیل فراهم نباشد. سفر کردن جایز است.

احسان نسبت به والدین موجب طول عمر و انتظام امر معاش در دنیا و باعث

نجات آخرت است. حق برادر بزرگ را نیز باید برادر کوچکتر رعایت کند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حق برادر بزرگ بر کوچک مثل حق پدر است بر فرزند.

حقّ همسایگان - از برای همسایه نیز حقّی است که از جانب پروردگار تعیین شده است و آن حق جوار است. همسایه بر حسب مراتب یک حق یا دو حق و یا سه حق دارد و آن که سه حق دارد: همسایه خویش مسلمان است.

از حضرت امیرالمؤنین علیه السلام نقل شده است که فرمود رسول مکرم صلی الله علیه و آله به مهاجرین وانصار سفارش فرموده: که همسایه مثل نفس آدمی است؛ باید که به او ضرر نرساند و حرمت همسایه بر همسایه مثل حرمت مادر است بر فرزند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: نیکویی با همسایگان باعث زیادی عمر و آبادی دیار می گردد. و فرمود: از ما نیست که با همسایه نیکویی نکند.

از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: ایمان به من نیاورده است کسی که سیر بخوابد و همسایه اش گرسنه و محروم باشد.

نه تنها باید به همسایه ضرری و آزاری نرساند بلکه باید با او به نیکی و مهربانی رفتار کرد و احسان خود را از او دریغ نداشت. اگر کاری داشته باشد باید انجام داد؛ اگر از لوازم منزل به چیزی نیازمند باشد؛ نیاز او را بر آورد؛ بر همسایه

باید سلام کرد و از احوال او پرسش نمود. و در مرض و ناخوشی از او عیادت کرد و در مصیبت به تعزیت وی باید رفت و در شادی به تهنیت وی کوشید، در غم او غمگسار و در شادی او شریک باید بود. نباید تجسس حال او را - در جایی که راضی نیست و دوست ندارد آشکار شود - پیش نظر آورد. باید چشم خود را از اهل و عیال او فرو بست و مخفیانه نباید به محارم او نگاه کرد. هرگاه همسایه

درخانه نباشد باید مواظبت از خانه او را فراموش نکرد. اگر همسایه از تو قرض خواهد، باید به او قرض دهی و کمک خود را از وی دریغ نکنی.

اگر میوه و یا طعام لذیذی به خانه خود بیاری باید که به آنها نیز چیزی بچشانی یا اگر نفرستی پنهان کنی تا اطفال همسایه بر آن مطّلع نشوند.

ص:۱۳۵

در برخی از اخبار آمده است که از چهار طرف خانه تا چهل خانه همسایه محسوب می شود. رعایت همسایگان از یکدیگر باعث نزدیکی و الفت و مهربانی بین افراد خانواده ها و محلّه ها می گردد و این همبستگی در کلّ جامعه مؤثّر است.

عیبجویی و عیب پوشی - عیب جویی مسلمانان از خباثت نفس و عیبناک بودن صاحب این صفت ناپسند است؛ هر که عیب دارد طالب فاش کردن عیب دیگران است.خداوند کریم در قرآن مجید می فرماید: اِنَّ الَّذینَ یُحِبّونَ اَنْ تَشِیعَ الفاحِشَهَ فِی الَّذینَ آمَنوا لَهُم عَذابٌ اَلیمٌ؛- «آنان که (چون منافقان) دوست می دارند که در میان اهل ایمان کار منکری را اشاعه و شهرت دهند آنها را در دنیا و آخرت عذاب دردناک خواهد بود.» (نور/ ۱۹).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر که عیب و عمل ناشایست دیگران را ظاهر کند مثل آن است که خود آن عیب را دارد و آن عمل ناشایست را انجام داده است. هرگز تجسّس لغزشها و عیوب مسلمانان را نکنید زیرا خداوند از این کردار ناراضی است و شما را رسوا خواهد کرد.

کسی که خود عیبها دارد چرا از عیوب خود چشم می پوشد و به عیبجویی دیگران می پردازد؟ اول باید درصدد اصلاح عیوب خود بر آمد و چشم از عیوب دیگران بر بست.

حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر که برعیب مسلمانی پرده بپوشد؛ خدای تعالی در دنیا و آخرت بر عیوب او پرده خواهد پوشید و او را رسوا نخواهد کرد.

یکی از صفات خداوند متعال ستّاری و پرده پوشی است. خداوندی که این همه

عیب و معصیت در تو می بیند و آنها را می پوشاند؛ راضی نیست بندگانش را با پرده دری و عیبجویی رسوا کنی. خداوندی که برای اثبات زنا دستور فرموده است چهار شاهد عادل باید شهادت دهند و زنا را - به مثل همچون میل سرمه دان در رفتن به سرمه دان مشاهده کنند - که اثبات آن بسیار دشوار است؛ خواسته است تا پرده بر عیب و فواحش بندگان کشیده شود؛ چگونه خداوند راضی می شود که تو عیب

دیگران را آشکار کنی و آنان را رسوا سازی؟!

در قیامت خطاب می شود به بنده ای که در صحرای محشر می آید و گریه می کند. از وی می پرسند چرا گریه می کنی؟ می گوید از رسوایی خود گریانم. از خداوند مهربان به وی خطاب می رسد: تو در دنیا معصیت می کردی و می خندیدی خداوند بر معصیت تو پرده کشید، چگونه امروز که معصیت نمی کنی و گریه می نمایی تو را رسوا خواهد کرد؟

خداوند متعال می فرماید: من محاسبه بندگان می کنم که تنها من به عیوب بندگان آگاهم. باید بندگان من عیب خود را ببینند و از عیب دیگران چشم بپوشند:

ای خنک جانی که عیب خویش دید

هر که عیبی گفت آن بر خود خرید

غافل اند این خلق از خود ای پدر

لاجرم گویند عیب یکدگر

هر کسی گر عیب خود دیدی زپیش

کی شدی فارغ وی از اصلاح خویش

هر که کسی را رسوا کند خود نیز رسوا می گردد و هر که عیب کسی را فاش کند عیب او نیز فاش می گردد. پس بکوش که چشم از عیوب مردمان بپوشی و اگر به کار لغو و ناشایست از برادر مسلمان خود رسیدی کریمانه از آن بگذری. چنان که در قرآن کریم آمده است:

وَ اِذا مَرّوا باللغْوِ مَرّوا کِراماً؛ «هرگاه به عمل لغوی از مردم می گذرند با بزرگواری از آن می گذرند» (فرقان/ ۷۲).

راز داری: راز، امانت است باید در نگهداری امانت برادر خود کوشید. حضرت

صادق علیه السلام فرمود: نگاهداری راز و کتمان اسرار از صفات پسندیده و نتیجه قوّت نفس و شهامت است:

مردان خدا در پوشیدن راز، بویژه، در آنچه مربوط به افراد و برادران بود؛ جدیّت خاص داشتند. از حضرت امیرالمؤنین علیه السلام منقول است که فرمود: مردان حق نه فاش کننده اسرارند و نه بردارنده پرده از کار مردم، از جفا و آزار و ریا دورند و از خود نمایی مهجور.

چه بسا که فاش شدن رازی فتنه ها بپاکند و خونها ریخته شود و بیگناهان پایمال شوند. عاقل از افشای راز خود و دیگران خودداری می کند؛ زیرا رازها یا کاشف از دولت و سعادت است که موجب کینه و حسد دیگران می شود یا خبر از نکبت و شقاوت و معصیت می دهد که موجب سستی قدر و بها و آبرو می گردد و این نیز شایسته نمی باشد. راز را با دوستان هم در میان منه که دوستان تو هم دوستانی دارند و کم کم طبل رسوایی تو به صدا در می آید.

منه در میان راز با هر کسی

که جاسوس همکاسه دیدم بسی

دلت باید صندوقچه اسرار باشد و تو کلید این صندوقچه را که زبان است نگاهداری:

گر آرام خواهی در این آب و گل

مگو تا توانی به کس راز دل

۵۴. سخن چینی و نمّامی

سخن چینی و نمّامی از افعال قبیح و اعمال شنیع است. صاحب این صفت، رذل و خبیث النفس است. در قرآن کریم آمده است: همّازٌ مَشّاءٍ بنمیمٍ مَنّاعٍ للخیر معتدً

اثیمٍ عُتُلٍ بعد ذلک زنیم؛ « و تو هرگز - ای پیامبر - اطاعت مکن احدی از منافقان دون را که دائم به دروغ قسم می خورند و عیبجویی و سخن چینی می کنند و خلق را از خیر و سعادت باز می دارند و به ظلم و بدکاری می کوشند» (قلم/ ۹ -۱۰).

در جای دیگر می فرماید: وَیلٌ لِکلِّ هُمزةٍ لمَزَه؛ «وای بر هر عیب جویی هرزه

زبان» (همزه/ ۱).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سخن چین داخل بهشت نمی شود.

سخن چین تجسّس احوال پاکان می کند و بین آنان را با سخنان بیهوده خود تیره و تار می سازد. و دشمنی ها بوجود می آورد. در فرد سخن چین ریشه های فساد دیگری هم مانند: دروغ، غیبت، مکر و خیانت و کینه و حسد و نفاق و افساد میان بندگان وجود دارد که ذات خبیث او را به مرز هلاکت و شقاوت ابدی

می کشاند.

سخن چین عمر را به نکبت و ترس و دلهره می گذراند؛ زیرا بیم دارد که بزودی رسوا شود:

میان دو کس جنگ چون آتش است

سخن چین بدبخت هیزم کش است

کنند این و آن خوش دگر باره دل

وی اندرمیان کور بخت و خجل

میان دو تن آتش افروختن

نه عقل است، خود در میان سوختن

به کلام ناروای سخن چین نباید گوش داد. باید او را نصیحت کرد که دست از این خوی زشت و ناهنجار بردارد و خود را هیزم دوزخ نسازد.

شخصی به دیدن یکی از حکما رفت و از دیگری نزد او سخنی نقل کرد. حکیم گفت: مرا با برادرم بد کردی و دل فارغ مرا مهموم و مشغول ساختی و خود را که در نزدم امین بودی محل تهمت گردانیدی. چه سودی به من و تو عاید شد؟

افساد میان مردمان : کسی که سعی می کند در بین برادران دینی افساد کند و روابط دوستانه آنها را به هم زند، مفسد است و دشمن خدا؛ زیرا اکثر مبانی دین برای ایجاد محبّت و دوستی است؛ مانند نماز جماعت، نماز جمعه، مصافحه و دست دادن مؤنان، به دیدار یکدیگر رفتن و عیادت و زیارت و تشییع جنازه و ...

مفسد سعی می کند - بر خلاف امر خداوند متعال - بین مردمان جدایی افکند.

ضدّ این صفت پست اصلاح ذات البین است. بر مسلمان واجب است که بین

برادرانی که از یکدیگر کدورتی در دل دارند اصلاح کند و صلح و آشتی در میان آورد. مصلح بودن از صفات بسیار پسندیده و فضایل نیکو و علامت شرافت نفس و طهارت ذات است. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: نیکوترین صدقات اصلاح بین برادران و همنوعان است.

از جهت واجب بودن اصلاح بین مسلمانان - حتّی دروغ گفتن جایز است. چنانکه برای یکی از دو طرفی که با هم کدورتی دارند نقل کند که فلان شخصی که مورد بغض و دشمنی شماست از شما به نیکی یاد کرد و حتّی در مجلسی از شما

تعریف و تمجید نمود.

شماتت کردن دیگران : و آن عبارت است از این که هرگاه بلا و مصیبتی به کسی برسد شاد و مسرور شود و بگوید: این بلا نتیجه بدی اوست.

منشأ این عمل عداوت و حسد است یا نتیجه جهل به مشیّت و قضا و قدر الهی می باشد. شماتت کننده باید بداند که شماتت و سرزنش برادر دینی کردن موجب ایذاء و آزار او می شود. و آن بلا و مصیبتی که باعث شادی و شماتت او گشته بزودی به سراغ خودش خواهد آمد.

امام صادق علیه السلام فرمود: برادر خود را شماتت مکن که خداوند بر او رحم می کند و این بلیّه را به تو نازل می فرماید.

ای بسا که بلا و مصیبت باعث تقرّب بنده و آمرزش او می گردد.

هر که درین بزم مقرّب تر است

جام بلا بیشترش می دهند

مِراء و جدال و مخاصمه: عبارت است از اعتراض کردن بر سخن غیر و اظهار نقص و خلل در آن به قصد اهانت به آن شخص و اظهار زیرکی و برتری نمودن و خصومت، اظهار دشمنی است. به جهت رسیدن به مالی یا مقصودی.

مراء و جدال از اخلاق زشت و مذموم است خواه در مسائل علمی یا غیر علمی، خواه اعتراض به حق باشد یا باطل. مگر در مسائل دینی و مقصود از آن

فهمیدن یا فهمانیدن حق باشد که درین صورت ضرری ندارد و آن را ارشاد و هدایت نامند. علامت مجادله آن است که اگر سخن حق بر زبان طرف جاری شود ترا ناخوش آید و می خواهی آنچه تو می گویی صحیح باشد. گاه این نوع جدالها باعث هیجان غضب است و حاصل آن حقد و حسد می باشد. در مسائل دینی این نوع جدال باعث شک و شبهه در اعتقادات می شود و ضرر آن بیش از سود آن است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: حقیقتِ ایمانِ بنده کامل نمی شود مگر وقتی که مراء و جدال را ترک کند اگر چه حق با وی باشد.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: زنهار! از مراء و جدال حذر کنید که باعث کشف

ص:۱۴۰

عیوب می گردد. گاه شخص برای خودنمایی، بویژه در محفلی که عدّه ای از افراد نادان جمع آمده باشند، بر طرف بحث خود می تازد تا خود را غالب و سخنور و تیزهوش بنمایاند و از این امر شادمان می شود. اگر منظور از مخاصمه و خصومت؛ گرفتن حق باشد مذموم نیست ولی اگر مقصود غلبه بر طرف باشد چه به حق و چه به نا حقّ، عملی است مذموم و زشت و حرام.

کسانی هستند که می گویند مال ارزشی ندارد؛ امّا می خواهم سخن خود را پیش ببرم؛ این نوع سخن گفتن از لجاج و عناد سرچشمه می گیرد و سخت نکوهیده و زشت است.

بسا که در مخاصمه از حدّ تجاوز کند و از چاله به چاه در افتد و از عملی حرام به مالی برسد که استحقاق آنرا ندارد و تنها با خصومت و عدوان بدان دست یافته و از مرز حلال به مرز حرام در افتد.

سخریّه و استهزا کردن: و آن عبارت است از بیان کردن گفتار مردم یا کردار یا اوصاف یا خلقت ایشان به قول یا فعل یا به ایماء و اشاره یا به کنایه به طریقی که سبب خنده دیگران گردد. منشأ این عمل زشت یا عداوت است یا تکبّر و یا حقیر شمردن برادر مسلمان یا صرفاً قصد خنداندن مردم است به جهت طمع مال دنیا.

این عمل شیوه اراذل و اوباش است و صاحب این خصلت را از دین و ایمان خبری نیست و از انسانیّت و جوانمردی اثری نه. اینان دیده انسانیّت خود را به خاک بی شرمی انباشته اند. چنین کسانی در نظر خردمندان ارزش و اعتباری ندارند و در روز قیامت گرفتار انواع عذاب می باشند. در قرآن کریم از این کار زشت بشدّت منع شده است.

حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت اهل سخریّت و استهزاء را می آورند و می گویند از این در وارد بهشت شوید چون با شتاب به در نزدیک می شوند در را می بندند! و همین طور در دیگری را و عاقبت آنان را بسوی جهنم می برند و با آتش دوزخ قرین می سازند.

ص:۱۴۱

مزاح و بذله گویی نیز در جهت افراط مذموم و زشت است و باعث سبکی و کم وقاری و حصول خواری می گردد. مزاح و شوخی با بزرگان شایسته نیست زیرا کینه را در دل آنان می نشاند و با افراد پست شوخی و مزاح کردن از وزن و وقار و حرمت انسان می کاهد.

گاه مزاح و شوخی باعث رنجش و شرمزدگی افراد می شود و آتش دشمنی را شعله ور می سازد.

خندیدن به صورت قهقهه شایسته نیست و تنها باید به تبسّم و لبخند بسنده کرد. چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تبسّمی نمکین بر لبهای مبارک ظاهر می ساختند.

مزاح در حد اعتدال و گفتن لطیفه ای بجا جایز است و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز گاه لطیفه ای لطف آمیز نسبت به اصحاب بر زبان می راندند که مایه رفع ملال می گردید.

حضرت علی علیه السلام هم گاه مزاح می فرمودند که منافقین آن را دستاویز مقاصد پلید خود ساختند.

غیبت کردن: عبارت است از اینکه چیزی نسبت به کسی در غیاب او بگویی که اگر به گوش او برسد او را ناخوش آید و به آن راضی نباشد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

هرگاه چیزی که نسبت به کسی می گویی در او باشد غیبت و اگر در او نباشد بهتان است. روزی در خدمت آن حضرت یکی از اصحاب اسم کسی را برد و گفت: عاجز است. حضرت فرمودند: غیبت او کردی. برخی به کنایه یا در لباس دلسوزی غیبت دیگران می کنند و حال آن که دانایان می دانند که این غیبت است و نفاق:

حمد گفتی کونشان حامدون

نی برونت را اثر نی اندرون

رو ملاف از مشک کان بوی پیاز

از دم تو می کند مکشوف راز

آن که غیبت مسلمانی را در جایی می شنود مانند غیبت کننده است زیرا راضی به غیبت شده است و حتی اظهار سرور یا تعجّب کرده است. مگر این که از غیبت کردن ممانعت بعمل آورد یا از مجلس غیبت خارج شود.

غیبت از بدترین معاصی است که خداوند متعال در قرآن مجید از آن یاد کرده

ص:۱۴۲

است:

وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُم بعضاً ایُحبُّ اَحَدُکم اَنْ یَأ کُلَ لَحْم اَخِیه مَیتاً فَکَرِهتُمُوهُ؛ «بعضی از شما غیبت بعضی را نکنید. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت مرده برادرش را بخورد که البته از این کار کراهت دارید (غیبت هم چنین است.)» (حجرات/ ۱۲).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: غیبت از زنا بدتر است؛ زیرا کسی که زنا کرده است هرگاه توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد ولی غیبت کننده آمرزیده نمی شود مگر آنکه شخصی که از او غیبت شده است (مغتاب) او را ببخشد و این امری است دشوار.

در خبر است که اعمال خیر و طاعات بنده ای که غیبت می کند به نامه اعمال کسی منتقل می شود که از او غیبت کرده است. در روز قیامت نامه عمل کسی را که غیبت کرده است به دست او می دهند؛ می گوید: این نامه اعمال من نیست! من نماز بسیار و روزه بسیار انجام داده ام از آنها اثری نیست. به او گفته می شود اعمال و

عبادات تو به نامه عمل کسی منتقل شده است که از او غیبت کرده ای آن شخص غیبت شده (مغتاب) نیز از نامه عمل خیر خود تعجّب می کند. علّت امر به او گفته می شود. در درمان از این آلودگی بزرگ و گناه عظیم باید به آیات قرآن و سخنان و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام توجّه خاص کرد و زشتی این گناه

نکبت بار را پیش نظر آورد و از عاقبت وخیم آن ترسید.

چون غیبت از مسلمانی گاه از حسد و کینه و منافسه و نقاضت بر می خیزد؛ باید دل خود را از این عیوب پاک کرد و بازیچه شیطان نشد.

گاه غیبت برای تبرئه خویش از گناه منبعث می شود و فرد به عذر بدتر از گناه متوسّل می گردد؛ چنانکه به وی گفته می شود: چرا ربا یا شراب می خوری؟ می گوید: چون فلان شخص بزرگ این عمل را انجام می دهد.

گاه غیبت برای سرگرمی دوستان و موافقت با دیگران یا ایجاد خنده و شوخی

است و در هرحال فعلی است بسیار قبیح و از این عادت شوم باید پاک گردید و از اولیاء حق و مردان خدا پیروی کرد که هرگز زبان را به غیبت نیالودند.

چند موضع و مورد که در آنها غیبت جایز است:

۱ – تظلّم و دادخواهی در نزد حاکمی که بتواند رفع ظلم کند. مشروط بر این که تنها از ظلم ظالم و نحوه ظلم سخن رود، نه بیشتر.

۲ – اظهار عیوب شرعیّه کسی را کردن به قصد امر به معروف و نهی از منکر، برای رضای خدا، نه به قصد رسوایی او. و در جایی که فایده در رفع منکر بکند و بر وفق شریعت باشد.

۳ – در نصیحت کسی که با تو مشورت کند درخصوص معامله کردن با کسی یا شراکت یا رفاقت. در این مورد ذکر عیبی از آن شخص که مد خلیّتی در آن باب دارد جایز است؛ اگر احتیاج به ذکر عیب نباشد باید به همین قدر که بگوید: من صلاح تو را نمی دانم، یا مصلحت نیست؛ اکتفا کند.

۴ – ارشاد و نصیحت مؤمن ناآگاهی که با فاسقی مصاحبت می نماید و از عیوب آن فرد فاسق خبر ندارد و ممکن است فسق او به این فرد مؤمن سرایت کند.

۵ – اظهار کردن عیوب و عادات مریض نزد طبیبی که قصد معالجه او را دارد.

۶ – اظهار عیوب شاهد یا راوی حدیث در حد اعتدال و در نزد کسی که می خواهد به شهادت یا حدیث او عمل کند.

۷ – اظهار عیب عالم یا حاکمی که در امور شرعی قابلیّت فتوا و حکم نداشته باشد و از او عمل یا حکمی خلاف شرع صادر شده باشد.

۸ – هرگاه کسی مشهور به لقبی باشد که بدون آن شناسانده نشود مانند: اعرج (لنگ) و احول (لوچ) جایز است. مشروط بر آن که آن شخص به گفتن چنین لقبی راضی باشد.

۹ – غیبت کسی که در فسق و عمل خلاف شرعی مجاهر باشد و آن را علنی انجام دهد و از گفتن عیب خود راضی و حتی خشنود باشد؛ جایز است.

۱۰ – شهادت دادن در جایی که جایز است چه در مورد حق النّاس و چه در مورد حق الله.

۱۱ – در اقوال اهل بدعت و ضلالت که ایجاد مفسده می کند.

۱۲ – غیبت کفّار و کسانی که مخالف مذهب شیعه اثنی عشریّه اند.

۱۳ – کسی که خود را منسوب به دیگری کند و منسوب نباشد.

۱۴ – سخن گفتن از کسانی که معین نباشند و کسی آنها را نشناسد؛ و اهل فسق باشند مثل اینکه بگویی امروز گرفتار فاسقی یا احمقی شدم که چنین گفت و چنان کرد. مشروط بر این که علامات و امارات آن فرد را معلوم نکند.

کفارّه غیبت از دیگری آن است که اگر آن شخص زنده یا در دسترس است:

اولاً از فعل بد خود (غیبت) توبه و استغفار کند.

ثانیاً نزد او برود و از او حلیّت بخواهد و تطییب خاطر او کند تا از او راضی

شود. اگر شخص (مغتاب) در دسترس نیست یا مرده است؛ برای او طلب استغفار کند و طاعات و اعمال خیر برای او انجام دهد که عوض غیبت او باشد.

در بیان ستایش و مدح مسلمین: ضدّ غیبت مدح و ستایش مسلمانان است. آن عملی ممدوح و مرغوب است بویژه که در غیاب آنها باشد. این امر موجب محبت و دوستی و الفت و ادخال سرور در قلب مؤمن است. عدّه ای از اصحاب در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله ستایش مردگان می کردند؛ حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بهشت از برای شما واجب شد.

امّا مدح و ستایش نباید دروغ باشد و از روی نفاق گفته شود. مدح فاسق و فاجر – اگر چه راست باشد – شایسته نیست. چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اِذا مُدِحَ الفاجِر اهْتَزَّ العَرشُ وَ غَضِبَ الرَبُّ: وقتی از فاجر و فاسقی مدح شود عرش به لرزه

در می آید و خداوند متعال خشمناک می شود.

مدح افراد مغرور و متکبر و خودخواه که بر غرور آنها می افزاید و باد در کاخ دماغ آنان می افکند؛ و مدح بیوجه از کسی کردن، مذموم و نکوهیده است.

۵۵. دروغ گفتن

دروغ گفتن از زشت ترین گناهان کبیره است. دروغ آدمی را در دیده ها خوار و بی مقدار می سازد. دروغ مایه ملال و سرمایه ریختن آبرو در نزد خلق و خالق و باعث سیاه روئی دنیا و عقبی است. در قرآن کریم از این عمل شنیع بارها یادشده است. از جمله آمده است: اِنَّما یَفتری الکَذِبَ الّذین لا یؤمنون بِایاتِ اللّه؛ «کسانی دروغ می بافند که به آیات خدا ایمان ندارند. اینان خود دروغگویند» (نحل/۱۰۵).

حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه مؤمنی - بدون عذر شرعی - دروغ بگوید هفتاد هزار فرشته بر او لعنت می کنند. و نیز خاتم رسل صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمن دروغ

نمی گوید. دروغ روزی آدمی را کم می کند. وای بر کسی که سخن به دروغ بگوید تا حاضران را بخنداند. حضرت علی علیه السلام فرمود: بنده مزه ایمان را در نمی یابد تا

دروغ را ترک کند و از آن توبه نماید. حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: دروغ خراب کننده بنای ایمان است. از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده است که فرمود: جمیع اعمال زشت و گناهان در خانه ای مقفّل است که کلید آن دروغ گفتن می باشد.

بدترین نوع دروغ گفتن، دروغ بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام است. این نوع دروغ باعث ابطال روزه و باعث وجوب قضا و کفّاره می گردد.

در چند موضع دروغ گفتن جایز است:

۱ - درجایی که اگر مرتکب دروغ نشود، مفسده ای پدید آید، یا ضرری به خود یا دیگری برسد. یا باعث قتل مسلمانی شود یا مال و آبروی مسلمانی از دست برود... در چنین مواضعی دروغ گفتن جایز و حتّی واجب است. اگر کسی از شخصی بپرسد که آیا فلان معصیت از او صادر شده است؛ نباید اظهار کند که اظهار معصیت خود معصیت است.

۲ - وقتی که بین دو نفر یا دو خانواده ملال و قهری بوجود آمده است؛ برای اصلاح بین آنان جایز است دروغ بگوید و از قول آنها سخنان محبّت آمیزی - برای اصلاح بین آنها - بر زبان آورد. اگر سخنی گفته باشد که اگر اقرار بدان سخن کند؛

ممکن است فتنه ای و فسادی پدیدار شود؛ بهتر است آن سخن را انکار کند.

۳ - اگر به زن خود وعـده ای بدهـد که نتوانـد انجام دهـد و یا اگر زنان متعدد داشـته باشد؛ می تواند نسـبت به آنان سـخنانی رنگین امّا دروغ بگویـد که دلهاشان را مسـرور نمایـد و در هنگام امکان به وعـده خود عمل نماید. به اطفال نیز می توان وعده داد یا تهدید کرد که به دنبال کار و تحصیل بروند.

۴ - اگر در جنگ با دشمنان دین خدعه و نیرنگ کند و سخنی دروغ بگوید که باعث ضعف دشمن و تقویت روحیه لشکریان شود، جایز و حتی در برخی موارد واجب است.

امّا باید سعی کرد از دروغ صریح پرهیز شود و بیشتر به صورت توریه باشد؛

ظاهر آن راست امّا در باطن دروغ باشـد. چنانکه اگر حاکم ظالمی از تو نشانی شـخص مسـلمان مظلومی را بخواهد؛ بگو: خدا به محـل او داناتر است. آن فرد مسـلمان را اگر در مسـجد یافتی چه بهتر ولی خـدا بهتر می دانـد. یا اگر سـخن ناروایی در حق کسی گفته ای، بهتر است آن را انکار کنی و بگویی مقام شما از این بالاتر است که من چنین سخنی بگویم و امثال اینها.

هرگـاه در موقـع غـذا خـوردن بر کسـی وارد شوی و او ترا به غـذا خوردن دعوت کنـد و تو به دروغ بگـویی که سـیرم یـا غـذا خورده ام، این نوع دروغ به برادر مسـلمان گفتن حرام است. یا شخصـی عمل زشتی انجام داده است و بعد می گوید: خدا می داند که چنین نکرده ام، دروغی است که بر خدا بسته است و حرام است؛ زیرا خدا می داند که چنین عملی کرده است.

بدترین دروغها، شهادت دادن به دروغ است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را با بت پرستی برابر دانسته است.

نوع دیگر قسم دروغ یـاد کردن است در پیش بردن امری یـا فروش متاعی است که بسـیار زشت و ناپسـندیده است. حتّی قسـم راست خوردن نیز موجب سخط و خشم خدا می گردد. قسم بسیار خوردن باعث تنگی روزی و فقر می شود.

ص:۱۴۷

خُلف وعده کردن نیز نوعی دروغ است. کسی را که به وعده خود وفا نکند، از جمله منافقین بشمار آمده است. حضرت پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: هر که ایمان به خدا و روز جزا دارد باید چون وعده کند در وفای وعده و عهد خود کوشا باشد.

نوع دیگر از دروغهای زشت آن است که به خدا می گویی و بدان توجه نداری. چنانکه قبل از نماز می گویی: وَجَّهتُ وَجهی للّذی فَطَر السموات والارض...؛ «خدایا! من روی بسوی تو آورده ام که خالق زمین و آسمانهایی...».

در صورتی که در نماز به همه چیز توجّه داری جز خدای خالق زمین و

آسمانها.

یا در نماز می گویی: اِیاکَ نَعْبُدُ وَ ایّاکَ نَسْتَعین...؛ «خدایا! تنها تو را عبادت می کنم و تنها از تو یاری می خواهم». در صورتی که به افراد و بشرهای ناتوان متوسّل و متوجّه می شوی و از آنها یاری می خواهی... زهی بی شرمی و بی آزرمی که به خدای علیم سمیع و بصیر این همه دروغ می گویی و خود نمی دانی!

ای فرزند! سعی کن اخبار و احادیثی که در مذمّت دروغ رسیده است پیش نظر آوری و رسوایی و بی اعتبار شدن شخص دروغگو را ملاحظه کنی تا گرد دروغ نگردی:

راستی کن که راستان رستند

در جهان راستان قوی دستند

شخص راستگو سربلند و قرین عزّت است و هرگز دلهره و بیمی به دل راه نمی دهد. در تاریخ آمده است که: سلطان حسین بایقرا امیر حسین ابیوردی را به ایلچی گری نزد سلطان یعقوب میرزا فرمانروای آذربایجان و عراق فرستاد و با او هدایای بسیاری نیز فرستاد از جمله قرار شد کلیّات جامی را که در آن زمان بسیار مطلوب بود در جزو هدایا بفرستند. از قضا کتابدار کتابخانه بجای کلیات جامی، فتوحات مکّیه را که در حجم و شکل ظاهر به کلیات جامی شبیه بود، سهواً، به ایلچی داد. وقتی امیر حسین ابیوردی به خدمت سلطان یعقوب میرزا رسید. سلطان

ازخستگی راه و طول سفر پرسید. امیرحسین گفت: کلیات جامی همراه من بود، هر وقت خسته می شدم اشعار جامی را در کلیات مطالعه می کردم! یعقوب میرزا از این مژده و هدیه خوشحال شدو گفت: کلیات جامی را بیاورند. وقتی کلیات را آوردند؛ آن را باز کرد: فتوحات مکّیه بود - امیر حسین ابیوردی از این دروغ بسیار خفیف و بی قدر شد! از چیزهایی که بر دروغگو عارض می شود نسیان و فراموشی است که دروغی را به چند وجه بازگو می کند و موجب رسوایی خود می گردد.

در بیان صدق و راستگویی: ضد دروغگویی صدق و راستی است که اشرف

صفات نفسانی می باشد. خداوندگار عالم می فرماید: اتّقُوا اللّه و کُونُوا مَعَ الصّادِقین؛ « از خداوند پروا کنید و با راستگویان باشید.» از حضرت صادق و حضرت باقر علیهماالسلام نقل شده است که: انسان بواسطه راستگویی به درجه صدّیقان می رسد. و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: نظر به طول رکوع و سجود افراد نکنید زیرا این امری است که به آن عادت کرده اند و از ترک کردن آن وحشت دارند و لیکن نظر به صدق کلام و امانتداری آنها کنید. هر کس زبان او راستگو باشد عمل او پاکیزه است و هر که نیّت او نیک باشد، روزی او زیاد می شود. و هر کس که امانتدار باشد احترام او در نزد مردمان مسلّم است.

صدق واقعی در این است که ظاهر و باطن افراد یک سان و مطابق باشد؛ حتی باطنش آراسته تر از ظاهر باشد. عمل ظاهری بدون اعتقاد باطنی جز زحمت و رنجی بیهوده نیست.

قلب روی اندود نستانند در بازار حشر

خالصی باید که از آتش برون آید سلیم

آن کس که براستی متّقی و خداترس است آثار خوف در وجنات و اعضا و جوارحش و کردار و گفتارش ظاهر است.

به صدق کوش که خورشید زاید از نفست

که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست

ص:۱۴۹

یکی از آثار صدق بندگی آن است که اگر خداوند او را به بلیّه ای مبتلا و آزمایش کند شاکر و صبور باشد و در برابر مشیّت حق تسلیم.

در بیان مفاسد زبان : بسیاری از آفاتی که بیان کردیم، مانند: غیبت، بهتان، دروغ، شماتت و سخریّه و جدال و مراء و مزاح و غیر اینها از ضرر و زیان این عضو کوچک یعنی زبان است. چون رسوخ ملکات و اخلاق در نفس بر اثر تکرار اعمال و افعال است، پس کسانی که طالب اخلاق پسندیده می باشند، باید که محافظت نفس و اعضاء، هر دو را بنمایند و از همه زیان بخش تر زبان است که در حقیقت آلت شیطان است و در گمراه کردن بنی نوع انسان؛ سرکشی آن سایر اعضاء

بیشتر است. کسی از شرّ زبان نجات نمی یابد مگر آن را به قید شریعت مقیّد سازد و آن را رها نکند مگر در سخنی که نفعی برای دنیا و آخرت داشته باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که از شرّ زبان و فرج و شکم خود را حفظ کند از همه شرور محفوظ خواهد بود.

حضرت علی علیه السلام فرمود: المَرءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسانِهِ؛ «مرد در زیر زبان خود پنهان است». آنچه می گویی بر عقل خود عرضه دار اگر برای خدا باشد بگو والاّ از گفتن آن خود را حفظ کن. از زبان فتنه ها تولّد یافته و سرها به باد داده شده است:

زبان بسیار سر بر باد داده است

زبان سر را عدوی خانه زاد است

با زبان چه پرده ها دریده شده و چه خونها ریخته شده است.

زبان بریده به کنجی نشسته صمٌ بکم

به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم

ضدّ زبان آوری و گفتار خاموشی و صمت است که از صفات پسندیده است. خاموشی باعث جمعیّت خاطر و وزن و وقار و موجب فراغت برای ذکر و ثنای پروردگار است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مَنْ صَمَت نَجی هر که خاموشی گزید نجات یافت.

و نیز آن حضرت فرمود: مردم سه دسته اند: غانم و سالم و هالک: غانم کسی است که خاموشی را غنیمت می داند و ذکر خدا می گوید. سالم کسی است که

سکوت اختیار می کند. و هالک کسی است که سخنان بیهوده می پردازد.

لقمان به فرزند خود گفت: ای فرزند اگر پنداری که سخن گفتن نقره است بدان که سکوت طلاست. امام صادق علیه السلام فرمود: خاموشی کلید هر راحتی است و باعث خشنودی پروردگار و سبکی حساب روز شمار و زینت عالم است و پرده جاهل.

چو در بسته باشد چه داند کسی

که گوهر فروش است یا پیله ور

خاموشی از اخلاق انبیا و شعار اصفیاست

هر که دهان خود را بست دری از حکمت به روی او گشاده شد:

این دهانی بستی، دهان بازشد

کو خورنده لقمه های راز شد

سخن در حد ضرورت و لزوم باید گفت. تا سخنی نگفته ای مالک آن هستی امّا وقتی گفتی او مالک توست. انسان از سخن گفتن پشیمانی می برد ولی ازخاموشی هرگز پشیمان نمی شود.

محبّت جاه و شهرت و بزرگی و ریاست: حقیقت جاه تسخیر قلوب مردم ومالک شدن دلهای ایشان است. وقتی دلها مسخّر کسی می گردند که به صفت کمالی در حق آن کس معتقد گردند. خواه آن صفت کمال واقعی باشد مانند: علم، عبادت و تقوا و زهد و شجاعت و سخاوت یا امری که مردم به خیالی آن را کمال تصوّر کرده باشند مانند: منصب، ریاست، غنا و مال و ثروت و یا حسن وجمال و امثال اینها. به هر اندازه که مردم به صفت کمالی در شخص معتقد شدند به همان اندازه که آن صفت در دل ایشان قدر و عظمت داشته باشد؛ دلهای ایشان مسخّر او می شود و به همان اندازه اطاعت و متابعت او می کنند؛ زیرا مردم پیوسته تابع گمان و اعتقاد خود می باشند. به همین جهت صاحب جاه و مقام مردم را مسخّر خود می سازد. بنابر این محبّت جاه و مقام بالاتر است از محبّت مال و ثروت. صاحب جاه، مال را فدای جاه می کند تا شهرت و آوازه اش در همه جا طنین افکن شود و دلها را به تسلیم و اطاعت در آورد.

امّا حبّ جاه و شهرت از مهلکات است و طالب جاه و شهرت در معرض آفات

دنیوی و اخروی است. زیرا کسی که به قدرت و سطوت آوازه اش بلند شود؛ پیوسته در راه فریفته شدن به جاه و مقام به بلاها و آفات دچار می گردد؛ مگر کسی که خداوند متعال او را برای نشر احکام دین برگزیده باشد، مانند پیامبران الهی و وارشان آنها.

در شاهراه جاه و بزرگی خطر بسی است

آن به کزین گریوه سبکبار بگذری

آیات و اخبار در مذمّت جاه طلبی بسیار آمده است از جمله در قرآن کریم

آمده است:

تِلکَ الدّارُ الآخرهُ نَجْعَلها للّذِینَ لا یُریدونَ عُلُوًّا فی الارض و لا فَساداً ؛ «این سرای آخرت را از آن کسانی ساخته ایم که در این جهان نه خواهان برتری جویی اند و نه طالب فساد» (قصص/ ۸۳).

پیامبر عالیقدر صلی الله علیه و آله فرمود: دوستی جاه و مال نفاق را در دل می رویاند چنان که آب، گیاه را می رویاند.

گاه حبّ جاه به حدّی می رسد که نمرود و فرعونی را می سازد و آنها را به نکبت ابدی دچار می کند. شدّاد بدنهاد ارم ذات العماد را می سازد و لعن ابد و عذاب مخلّد برای خود فراهم می آورد. یزید و یزیدیان دنیاو آخرت خود را فدای چند روزه سلطنت دنیا کردند و عاقبتشان را دیدیم و دیدند:

یثرب به باد رفت به تعمیر ملک شام

بطحا خراب شد به تمنّای ملک ری

امّا چون محبّت جاه و برتری به قدر امکان مقتضای حقیقت انسان است و در جبلّت و طبیعت آدمی است؛ اگر آن را وسیله تحصیل کمالات اخروی سازد و در راه خدمت به خلق و در راه کسب رضای حق بکار برد و حق صاحب حق مظلومی را از ستمگر بگیرد و ضعیفان را در روز تنگدستی و سختی یاری کند و نام نیکی ازخود به یادگار بر جای گذارد؛ چه بهتر؟ و گرنه جاه ومقام ارزشی ندارد و بزودی دستخوش زوال می گردد:

آنچه دیدی بر قرار خود نماند

و آنچه بینی هم نماند بر قرار

اگر جاه و منصب برای اجرای مقاصد خیر خواهانه و اطاعت شریعت حقّه و بکاربستن آن در میان خلق جهت رضای خالق فراهم نشد؛ به ملک قناعت و گمنامی روی آورد و از دنیای زود گذر و مظاهر فریبنده اش چشم بپوشد:

تهی دست مردان پر حوصله

بیابان نوردان بی قافله

کشیده قلم بر سر نام خویش

نهاده قدم بر سر کام خویش

به سر وقتشان خلق کی ره برند؟

که چون آب حیوان به ظلمت درند

محبّت مدح و ثنا و کراهت مذمّت: این صفت کسانی است که طالب جاه و مقام اند و خواهان رضای مردم نه خشنودی پروردگار متعال. بسا که چنین شخصی واجبات را به خاطر خلق ترک کند و از امر به معروف و نهی ازمنکر غفلت نماید؛ و از حق و انصاف تعدّی کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بر چهره مدّاحان و متملّقان خاک بپاشید: (احثُوا التُرابَ فی وُجُوهِ المدّاحینَ).

شخصی به امام باقر علیه السلام عرض کرد: مردی عمل خیری می کند. اگر کسی او را در حین آن عمل ببیند شاد می شود. حضرت باقر علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد؛ همه می خواهند که خداوند عمل خیر آنان را ظاهر کند؛ امّا شرط مهمّ این است که آن عمل را برای این کار نکرده باشد. عمل خیر باید خالص و برای خدا باشد.

معالجه حبّ مدح و کراهت ذم: چون این صفت ازمهلکات است باید دامن همّت بر کمر زنیم و درصدد معالجه حبّ مدح و کراهت ذم بر آییم.

هان! ای فرزند! ابتدا باید ملاحظه کنی که سبب شادی و نشاط تو از مدح دیگران چیست؟ اگر این شادمانی به جهت کمانی است که در خود می یابی چنان که اگر تو را به سخاوت و شجاعت مدح کنند، باور می کنی که چنین صفاتی بیقین در تو وجود دارد؛ پس باید بدانی که آن کمال، کمال حقیقی نیست و آنچه دیگران در حق تو می گویند به مبالغه در آمیخته است و اگر درست تأمّل کنی آن که تو را در حضور مدح و ثنا می کند؛ خالی از غرض و مرضی نیست و این مدح و

خوشامد دامی است که از برای صید دین یا دنیای تو گسترده است و مسکین کسی است که به این دامها دل خوش کند و گمراه شود:

یک سلامی نشنوی ای مرد دین

که نگیرد آخرت آن آستین

بی طمع نشنیده ام از خاص و عام

من سلامی ای برادر و السلام

افراد منافقی که این مدحها را بر زبان می آورند؛ خود از آن بی خبرند.

در کراهت از مذمّت نیز باید بیندیشی که اگر کسی تو را صادقانه مذمّت می کند و غرض او پند و نصیحت است؛ چه جای کراهت و دشمنی؟ بلکه باید از او ممنون باشی که تو را - بر خلاف مدّاحین - به عیب تو توجه می دهد و پندی سودمند بر زبان می آورد:

به نزد من آن کس نکو خواه توست

که گوید: فلان چاه در راه توست

چه خوش گفت آن مرد دارو فروش

شفا بایدت داروی تلخ نوش

و اگر عیبی که مذمّت کننده به تو نسبت می دهد؛ در حقیقت در تو نباشد؛ عیبجو در نظر تو و خدا خوار می گردد و بر دامن پاک تو - از مذمت آن مذّمت کننده - گردی نمی نشیند و مذمّت کننده مغرض بارگناهانش افزوده می شود. تو باید بدانی که:

کی شود دریا ز پوز سگ نجس

کی شود خورشید از پف منطمس

ای بریده آن لب و حلق و دهان

کان کند پف سوی ماه آسمان

تف به رویش باز گردد بی شکی

تف سوی گردون نیابد مسلکی

۵۶. در مذمّت ریا

ریـا عبـارت است از طلب کردن اعتبار و مرتبه در نزد مردمان به جهت افعال خیر و پسـندیده یا تظاهر به اعمالی که خیر نباشـد ولی دلالـت بر عمـل خیری کنـدماننـد اظهـار ضـعف و بی حـالی به جهت روزه دار بودن و یا شب زنـده داری که هیچکـدام حقیقتی نداشته باشد یا به دروغ آه کشیدن و ناله کردن از عذاب آخرت و

امثال اینها. ریا از مهلکات و از گناهان کبیره است. خداوند متعال در وصف ریاکاران در قرآن عظیم می فرماید: فَویلٌ لِلْمُصلّین الذین هم عَنْ صَلوتِهِم ساهُون وَ الّذینَ هُمْ یُراؤُنَ؛ «پس وای بر آن نماز گزارانی که در نماز سهل انگار و فراموشکارند آنان که ریا می کنند» (ماعون/ ۵ و ۶).

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: سخت ترین چیزی که بر شما می ترسم شرک اصغر

است و آن ریا و تظاهر است. خداوند از عبادتی که برای دیگران باشد و یا دیگران را در عبادت خدا شریک سازد؛ بیزار است. و نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ریاکار را در روز قیامت به چهار نام می خوانند: کافر - فاجر - غادر و خاسر یعنی کسی که عملش فاسد است و اجرش باطل. می گویند: برو و پاداش خود را از کسانی بگیر که برای آنها عبادت کرده ای.

از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: نگهداری عمل خیر مشکلتر است از انجام دادن آن عمل. عرض کردند نگهداری عمل چگونه است؟ فرمود: کسی صله رحم یا انفاق می کند و احدی را در آن عمل به غیر از خدا منظور نظر ندارد؛ پس ثواب آن اعمال پنهانی برای او ثبت می شود. بعدها آن عمل را آشکارا ذکر می کند؛ ثواب آن عمل پنهانی که بسیار است محو می شود و بجای آن ثواب عمل آشکار ثبت می گردد.

اگر بنده عمل خیر خود را پنهان دارد ثواب جزیل برای او نوشته می شود و خدا آثار خیر آن عمل را ظاهر می سازد.

کسانی که طالب تقرّب به پروردگارند باید سعی کنند؛ عمل خود راتنها برای خدا انجام دهند و مردمان را در آن شریک نسازند؛ چنان که در قرآن کریم آمده است:

فَمَنَ کانَ یَرجو لِقاءَ ربّه فَلیَعْملْ عَمَلًا صالِحاً و لا یُشرِکْ بِعبادَهِ رَبّهِ اَحداً؛ «پس هر کس دیدار پروردگار خود را امید می بندد، باید کرداری شایسته داشته باشد و در پرستش پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد.» (کهف/ ۱۱۰).

ص:۱۵۵

فرد مرائی (ریاکار) که عمل خیر را برای مردم بجا آورده است گویی (العیاذبالله) خدا را فراموش کرده و بندگان خدا را قوی تر و داناتر از خداوند قادر متعال فرض کرده و در حقیقت استخفاف به پروردگار آورده است. ریا اقسامی دارد:

اوّل : گاه ریا ظاهراً ایمان است چنان که شخص شهادتین را بر زبان جاری سازد؛ و به خدا و پیامبرش ایمان آورد ولی در دل انکار ورزد. چنین شخصی منافق است زیرا بین ایمان و کفر جمع کرده و این محال است. منافق کافر است و ایمان او اعتبار و ارزشی ندارد.

دوم: ریا در عبادت است. چنانکه شخصی در ظاهر نماز بخواند و یا خود را روزه دار نشان دهد ولی درخلوت به نماز و روزه بی اعتنا باشد. چنین شخصی کافر نیست ولی به مرحله کفر و انکار نزدیک است.

سوم : ریا در امور ظاهری مانند اینکه کم غذا بخورد تا مردم او را زاهد بدانند یا نماز با طمأنینه و طولانی کند و قصدش جلب نظر مردم باشد؛ یا پیوسته تسبیح و تهلیل کند و ذکر بگوید و منظورش فریفتن مردمان باشد. چنین شخصی به شرک اصغر مبتلاست و اعمالش از درجه اعتبار ساقط است.

کلید در دوزخ است آن نماز

که در چشم مردم گزاری دراز

اگر جز به حق می رود جاده ات

در آتش فشانند سجاده ات

همچنان که عبادات و اعمال خیر باید به قصد قربت در پیشگاه حقّ انجام شود و از اظهار آنها به قصد جلب نظر مردم و خوشحال شدن از اطلاع آنها بر آن اعمال - که نشانه ریا می باشد - خودداری شود؛ در پنهان داشتن معاصی نیز باید سعی تمام کرد که مایه جسارت و تجرّی افراد می گردد.

برای علاج ریا که از محبّت جاه و مقام یا طمع مال و منال دنیا ناشی می شود و برای فراهم آمدن مشتهیات نفسانی و لذّات زودگذر دنیاست به عظمت و عنایت خداوند باید توجّه کرد که عاقبت کار هر کس به حساب و عقاب آخرت می رسد و

صرّاف و نقّاد که خداوند متعال است بصیر و علیم است و در پیشگاه مقدّسش جز عمل خالص مورد قبول نمی باشد.

زمام اختیار همه امور و نفوس بندگان عاجز از شاه و گدا در دست قدرتمند

اوست. عزّت و ذلّت همه ازوست و جلب نظر مردم عاجز را ارزشی نمی باشد که عبادت او را به چیزی شمارند یا نشمارند:

هیچ برگی می نیفتد از درخت

بی رضا و حکم آن سلطان بخت

از دهان، لقمه نشد سوی گلو

تا نگفت آن لقمه را، حق، ادخلوا

برای این که از توجّه به خلق برای کسب رضای آنها - پیش از کسب رضای خدای تعالی برهد - باید به این نکته توجّه نماید که رضا و سخط خدای تعالی پایدار و رضایت خلق گاهی هست و گاهی نیست: زندگانی به مراد همه کس نتوان کرد.

برای بنده خدا رضایت حق مقدّم بر هر کاری است. همین رضایت و رضوان الهی است که فرجام بندگان صالح و اولیاء حق است.

چرا بنده خدا برای رضای مردم و مخلوقات ضعیف دست به عبادت ریاکارانه زند و زلال معرفت و عبادت خود را به شوائب دنیایی و تیرگیهای ظاهری بیالاید؟

از جهت عملی، بنده ای که طالب عبادت بی ریا می باشد باید سعی کند عبادت خود را به دور از چشم مردم انجام دهد و تا مقدور است اعمال عبادی خود را برای خدا خالص کند و تحت تأثیر وسوسه های شیطان - که همه جا در کمین اوست - قرار نگیرد. این امر مستلزم مجاهده و ریاضت است و بتدریج ملکه و خصیصه ای راسخ در طبع می شود.

در بیان اخلاص و مراتب آن : ضدّ ریا؛ اخلاص است و آن عبارت است از خالص ساختن قصد از غیر خدا. هر عبادتی که قصد در آن به این حدّ نباشد از اخلاص عاری است. کسی که به قصد وانمودن به مردم و حصول قدر و منزلت در نزد ایشان عبادت کند مرائی (ریاکار) مطلق است. اگر در عین اینکه نیّت و قصد

خود را صرفاً خدا قرار دهد ولی شائبه ای با آن همراه باشد ازاخلاص خارج خواهد بود؛ چنانکه در روزه علاوه بر قصد عبادت نیّت پرهیز کند یا در وضوء

علاوه بر انجام دادن آن، نیّت خنک شدن یا پاکیزکی کند؛ چنین کسی ممکن است ریا کار نباشد ولی عبادتش خالص نخواهد بود.

بالاترین مراتب اخلاص آن است که در عبادات خود برای تقرّب به خدا حتّی انتظار عوض و پاداش نداشته باشد، نه در دنیا و نه در آخرت، جز رضایت و رضوان حق تعالی. این مرتبه اخلاص صدق است؛ زبان حال چنین فردی این است:

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است

اسیر قید تو از هر دو عالم آزاد است

برای رسیدن به این نوع اخلاص باید از همه خواهشهای نفس چشم بپوشی و وقت خود را مشغول به مناجات حق و تأمل در صفات و افعال خدا سازی و به غیر او نپردازی. ریا نیز مراتب و انواعی دارد. نوعی از ریا ظاهر است مانند: خودنمایی شخص در عبادات که می خواهد مردم او را صالح بدانند. اینها زیان کاران اند که خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

قُل هَل نُنَبِّئُكُمْ بِالَاخسَرِينَ اَعْمالاً الّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُم فِي الحَيوه الدَّنيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ اَنَّهُم يُحْسِنُونَ صُنْعاً؛ «بگو آیا شما را آگاه کنیم که کردار چه کسانی بیش از همه به زیانشان بود؟ آنهایی که کوشش شان در زندگی دنیا تباه شد و می پنداشتند کاری نیکو می کنند.» (کهف/ ۱۰۳ و ۱۰۴).

چون روز قیامت در آید و غش اعمال ظاهر گردد بجز روسیاهی و ندامت برای چنین ریاکارانی چیزی در بساط نماند.

بعضی از انواع ریا حالت خفا و پوشیدگی دارد ولی ریا کار خود می داند چه می کند؟ مثل اینکه در حضور مردم در نمازش خضوع و خشوع بیشتری دارد ولی در خلوت یا به عبادت توجّهی ندارد؛ یا آن را سبک انجام می دهد.

ظاهراً ریاکار عمل زشت خود را چنین توجیه می کند که منظور من در خشوع و خضوع در برابر مردم این است که آنان را تعلیم دهم و آنها به من اقتدا کنند.

باید در خلوت و جلوت نحوه عبادت برای تو یکسان باشد و بودن و نبودن مردم برای تو تفاوتی نکند. والّا عبادت تو فاسد می شود. به جهت ریا عذابی و به جهت عدم قضای چنین عبادتی عذابی دیگر به سراغ تو می آید. ای غافل عبادت خالص را دریاب و فریب شیطان و فریب شیطان صفتان را نخور. و به طمع مال بی ارزش دنیا خود را به چاه ویل در نینداز.

فضیلت اخلاص : اخلاص مقامی است رفیع ازمقامات مقرّبین. کبریت احمر و اکسیر اعظم است. هر کس به اخلاص دست یافت؛ به موهبت عظیمی نایل شد. خداوند متعال بندگان را به عبادت خالصانه امر کرده است: وَ مآ اُمِرُوا اِلاّ لِيَعْبُدُوا اللّهَ مُخلِصِينَ لَهُ الدِّين؛ «و آنان را جزین فرمان ندادند که خدا را بپرستند در حالی که در دین او اخلاص می ورزند... » (بیّنه/ ۵).

در سایه خلوص در اعمال می توان به «لقاء الله» و مقام قرب و نزدیکی پروردگار نائل آمد.پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: هر بنده ای که چهل روز - برای خدا - اخلاص بجا آورد؛ چشمه های حکمت از دل او بر زبانش جاری می گردد.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: به بسیاری عمل مغرور نباشید؛ بلکه به خلوص اعمال و قبولی آنها بیندیشید:

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی

صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست

پایین ترین مرتبه اخلاص آن است که اعمال عبادی را به قدر طاقت بجا آورد و در نزد خدا قدر و مرتبه ای برای عمل خود قرار ندهد. پست تر از این مرحله، آن است که از جمیع گناهان و آفات نفسانی سالم ماند. قبولی عمل وابسته به اخلاص است و عملی که از اخلاص بدور باشد در نزد پروردگار ارزش و اعتباری ندارد.

ص:۱۵۹

قلب روی اندوده نستانند در بازار حشر

خالصی باید که از آتش برون آید سلیم

نفاق و دورویی: آن است که در حضور کسـی او را مدح کنی و اظهار دوستی نمایی امّا در غیاب با او دشمنی کنی و بدگویی نمایی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بدترین

بنـدگان خـدا در روز قیامت کسـی خواهـد بود که در دنیا دو رو باشد. مردمی هسـتند که برای ایمن بودن از شرّ و زخم زبان کسـی با او در سـخن گفتن مـدارا می کننـد. چون این عمل برای دفع ضـرر است جایز است؛ امّا اگر تنها برای مداّحی و چرب زبانی باشد در حقیقت مدارا نیست.

۵۷. آفات غرور

اصل معنی غرور فریب خوردن است و مراد از آن فریفته شـدن به شـبهه و خـدعه شـیطان است در ایمن شـدن از عذاب خدای تعالی و مطمئن شدن به ا مری که موافق هوا و هوس و موافق طبع باشد. پس هرگاه شخصـی چنین پندارد که عمل او در طریق خیر است ولی در حقیقت خیر نباشـد؛ مغرور است. همه کسانی که به خود گمان نیک دارنـد و افعال و اعمال خود را درسـت پندارنـد و حـال این که در آن گمـان، خطـا کارنـد؛ مغرور می باشـند.ماننـد کسـانی که مال مردم را - به غصب - گرفته و به مصرف ساختن مدرسه و مسجد و پل و رباط رسانده اند و چنان پندارند که به سعادتی رسیده اند؛ دچار غرور و غفلت اند.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مغرور در دنیا مسکین است و در آخرت مغبون؛ زیرا که عوض کرده است بهتر را به بدتر.

آدمی به مـال و ثروت و طول عمر و اولاـد خود مغرور می شود. بسـا که فردی به علم و نسب و حسب خود مغرور شود و حال آن که بعضـی از احوال او بر خودش پنهان باشـد و خـدا داناتر است به احوال بنـدگان. بسا باشـد که خـدا را می خوانی وحال آنکه غیر خدا را می خوانی. و پنداری که مردم را نصیحت می کنی و حال

آنکه می خواهی مردم به تو میل کنند. گاه پنداری که مذمّت خود می کنی ولی در حقیقت از خود مدح می نمایی، گاه تواضع می کنی در صورتی که قصد تو فخر فروشی است بر دیگران. افراد مغرور چند طایفه اند:

۱ - کسانی هستند که به راهها و مذاهب فاسد رفته اند و غفلت دامن آنها را

گرفته است. اینان باید بدانند که آدمی دچار سهو و نسیان و غفلت می شود. باید در باره مذاهب دیگر هم تحقیق کرد؛ امید که دین حق و راه صحیح باز شناخته شود.

۲ - کسانی هستند که در دریای شهوات و لذّات غرق اند و چون عیش و لذّت دنیا را نقد می دانند و می گویند: این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار. از عالم آخرت غافلند. اگر فکر کنند که کار طبیب حاذق این است که مریض یا حتی شخص سالم را از خوردن فلان غذای لذید نقد گاه منع می کند تا در آینده دچار مرض نگردد. کار چنین طبیبی عین حکمت است. علاوه بر این عیش دنیابه کدورت و کثافت آمیخته است به خلاف لذّات اخروی که سلطنتی است بی زوال و راحتی است بی رنج و ملال.

بعضی مردم گمان می کنند؛ دنیا امری است یقینی و آخرت امری است احتمالی. چنین مردمی از زمره کفّار محسوب می شوند. اینها کسانی هستند که زندگی چند روزه دنیا آنان را فریفته است. خداوند متعال در باره چنین کسان می فرماید: وَ ذَرِ اَلَّذینَ اتَّخَذوادِیْنَهُم لَعِباً وَ لَهْواً وَ غَرَّتْهُمُ الحَیوةُ الدُّنیا...؛ «و واگذار آن کسانی را که دین خویش را بازیچه و لهو گرفته اند و زندگانی دنیا فریبشان داد...» (انعام/۷۰).

دسته دیگر کسانی هستند که نعمت دنیا به آنها روی آورده و دچار غرور گشته اند و می گویند: خدا ما را دوست داشته است که این نعمتها را به ما داده و بیقین در آخرت هم ما را مشمول لطف و رحمت خود قرار خواهد داد. غافل از اینکه این نعمت و ثروت مایه ابتلاء و امتحان است و مردان خدا از این ثروتها و مکنت های زودگذر دوری می کرده اند و هرگز آخرت خود را به دنیا نفروخته و مغرور نشده اند:

تخته بند است آن که تختش خوانده ای

صدر پنداری و بر درمانده ای

خداوند کریم در قرآن مجید می فرماید:

فَاَمّا الاِنسانُ اِذا ما ابتلاهُ رَبُّهُ فَاَکْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَیَقُولُ رَبّی اَکْرَمَنِ وَ اَمّا اِذا مَا ابتَلهُ

فَقَدَر عَلَیْهِ رِزْقَهُ فَیَقُولُ رَبّی اَهانَنِ؛ «اما انسان (کم ظرف ضعیف بی صبر) چون خدا او را به رنج و غمی مبتلا سازد، سپس به کرم خود او را نعمتی برای امتحان و آزمایش بخشد در آن حال (مغرور ناز و نعمت شود و) گوید: خدا مرا عزیز و گرامی داشت و چون او را باز برای آزمودن تنگ روزی و فقیر کرد (دلتنگ و غمین شود و) گوید: خدا مرا خوار گردانید.» (فجر/ ۱۵ – ۱۶). و در آیاتی از این قبیل که در قرآن کریم آمده است باید تأمّل کند و بندیشد که چه بسیار مقرّبان و اولیاء و پیامبران الهی علیهم السلام چگونه در عین فقر به بلاها و محنتها مبتلا گشته اند و چه بسیار افرادی مانند قارون و فرعون به ظاهر در ناز و نعمت زیسته اند. این ثروتها و مهلتها را خدا به آنان داده است تا امتحان دهند و چون در خوشی غرق شدند یکباره آنان را فرو گرفته و چیزی جز خسران و بدفرجامی به آنها عاید نشده است. انَّما نُملی

لَهُم لِیَزْدادُوا اِثماً؛ «ما به آنها مهلت می دهیم تا بیشتر به گناهانشان بیفزایند و برای آنهاست عذابی خوار کننده (آل عمران/ ۱۷۸).

دسته دیگر کسانی هستند که همه نوع معاصی را بابی شرمی مرتکب می شوند و از قتل و غارت و غصب اموال دست بر نمی دارند با وجود این خداوند قادر متعال را کریم و رحیم می دانند و می گویند: معاصی و گناهان ما در برابر دریای رحمت خدا همچون قطره ای است ناچیز! این چنین افراد نمی دانند که رجای محمود چیست؟ آنچه ایشان دارند رجاء نیست بلکه حمق و غفلت است؛ زیرا گناهان بسیار مرتکب می شوند و از هوا و هوسهای بیکران خود پیروی می کنند با وجود این به لطف و رحمت خدا امیدوارند! نمی دانند که رجا از عمل جدایی ندارد. وقتی انسان به چیزی امید دارد در طلب آن بر می آید؛ مثل کسی که زن ندارد امید فرزند داشته باشد! کسی به اعمال خیر نپردازد و امید رحمت از خدا داشته باشد؟!

دروغ و فریب را در ساحت اقدس الهی راهی نیست. خداونـد می فرمایـد: وَمن یعمل مثقالَ ذَرّهٍ خَیْراًیَرَه و مَنْ یعمل مثقالَ ذَرَّهٍ شرّاً یَرَه؛ «پس هر کسی به وزن ذرّه ای

نیکی کرده باشـد آن را می بینـد و هر کس به وزن ذرّه ای بـدی کرده باشد آن را می بیند.» (زلزال/ ۶ و ۷). و نیز می فرماید: کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهینه؛ «هر کس در گرو کاری است که کرده است» (مدّثر/ ۳۸).

خداونـد در آنچـه گفتـه است صـادق است. قـومی را براثر معاصـی غرق کرد، مردمی را بر اثر تکرار گنـاه بـا صـاعقه و بلاـی آسمانی نابود نمود. عدّه ای از کفّارتبه

روزگار بر اثر کفر و الحاد با شمشیر برنده پیامبر عالیقدر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام

به دیار نیستی رهسپار شدند و بسیاری دیگر با انتقام خدایی به نابودی مبتلا گردیدند. آیا خداوند نسبت به این چنین بندگانی رحیم و کریم نبود؟! باید بدانی که کرم جایی دارد و عدالت و انتقام جایی.

در آخرت، حساب دقیق و سریع و عذاب نیز به موقع است وخدشه ناپذیر. پس باید دست به گناه و معصیت نیالایی و در برابر طاعت و اطاعت توقّع کرم و عفو داشته باشی. در اصناف دیگر نیزافرادی هستند که به نحوی فریب خورده و مغروراند.

عالمانی که به همه علوم از کلام و فلسـفه ونجوم و ... می پردازنـد ولی از علوم دینی و تبلیغ مردم و تهـذیب نفس غافل اند. به همه چیز می پردازند جز به آفات نفسانی خویشتن:

صد هزاران فصل دانی از علوم

جان خود را می ندانی ای ظلوم

گمان می کننـد شأن ایشان بالاتر است از این که صـفت بـدی در آنها ظاهر باشد و اخلاق رذیله را منحصـر در عوام الناس می داننـد و چون آثـار کبر و حبّ ریـاست و برتری و شـهرت در یکی از ایشـان ظـاهر گردد، تصور کنـد که این تکبر نیست بلکه غرض عزّت دین و اظهار شرف علم است و چون علامات حسد در آنها پیدا شود زبانشان به غیبت امثال و اقران جاری گردد و پندارند این از راه غضب در دین و

بغض فی الله است. در صورتی که اگر طعنی بر دیگری ازاهل علم زنند این

مغروران نه تنها غضبناک نمی گردند؛ بلکه شادمان هم می شوند. وظیفه اهل علم، ترویج شریعت سیدالمرسلین صلی الله علیه و آله و به راه آوردن خود و دیگران است به (صراط مستقیم) و لازمه این امر از خود گذشتن و ترک غرور کردن و تهذیب نفس است.

برخی از واعظان و مذکّران نیز گاه دستخوش غرور و غفلت می شوند و با بیان سخنان موزون و گفتن قصبه های غریب و احادیث عجیب زبان به بیان مطالبی می گشایند که مایه گمراهی است و چون در مصائب اهل البیت علیهم السلام هدفشان گریه کردن و صیحه زدن عوام الناس است از هدف اصلی که احیاء دین مبین است غافل می گردند.

اهل دین و شریعت نیز به وسوسه های شیطان دچار می گردند و چنان در ظواهر عبادات فرو می روند که از باطن شریعت غافل می مانند. در امر نیّت و در تکبیره الاحرام دچار وسوسه شیطانی می شوند تا فضیلت وقت و ثواب جماعت از آنان فوت می شود. در دقایق قرائت وسواس دارند و در اخراج حروف از مخارج بیش از حدّ مبالغه می نمایند؛ تاجایی که حضور قلب را در نماز از دست می دهند.

در اهل تصوّف و درویشان نیز کسانی هستند که از راه و رسم دین بی خبرند. نه از طریقت چیزی می دانند و نه از شریعت. لباس پشمینه می پوشند و سری به گریبان می کشند و گاه سر می جنبانند و به رقص و پایکوبی بر می خیزند و عدّه ای از عوام را بسوی خود جذب می کنند و صید می نمایند. و گاه از شنیدن کلامی در توحید یا شعری در عشق و محبّت کف بر لب می آرند و به ظاهر از خود بیخود می شوند؛ با وجود اینکه از حقیقت توحید و سرّ محبت ایشان را خبری نیست:

چه خبر دارد از حقیقت عشق

پای بند هوای نفسانی

عدّه ای از آنان دست از شریعت برداشته؛ می گویند: خدا از عبادت ما بی نیاز است! گاه می گویند: خانه دل را باید عمارت کرد، اعمال ظاهری عبادی را چه اعتبار؟ عبادت و طاعت را خاصّ عوام الناس می دانند. برخی از این فرقه ادّعای

معرفت و یقین و وصول به درجات مقرّبین می نماینـد و مـدّعی مشاهـده جمـال معبـود و وصـول به مرتبه شـهود می باشـند و دیگران را بر کنار از این عوالم می پندارند. اینان

جمعی از اهـل دنیـا را به دام خود کشـیده انـد، دین شان را بر باد می دهنـد و مالشان را می خورنـد. هنوز در آغاز راهنـد ولی خویشـتن را از جمله و اصـلان می شـمارند. هنوز منزلها در پیش دارند و حجابهای بسـیار آنان را ازمشاهده پرتو جمال باز می دارد. امّا مغروراند و فریفته. ادّعایی می کنند ولی خود می دانند که راهی نرفته و

به تهذیب نفس توفیق نیافته و راه گم کردگانی بیش نیستند:

بر افکن پرده تا معلوم گردد

که یاران دیگری را می پرستند

طایفه دیگر سـلاطین و حکّام اند که به ظاهر طالب صـفت عدالت و نیکنامی اند و می خواهند که آنان را به عدالت و نیکنامی ستایش کنند و نیکخواه بندگان خدا خوانند؛ امّا غالب کسانی که در خدمت سلطانی یا فرمانروایی مجال سخن گفتن می یابند به جهت ضـعف نفس یا طمع دوستی مال و مقام دنیا به آنان سـخنانی می گوینـد که به خوش آمـدگویی می انجامـد و امر به سلطان فرمانروا مشـتبه می شود و فریفته چنین کسانی می شود که در حقیقت خائن به ملك و ملت اند. روزگار چنین سـلطانی به عیش و راحت می گذرد؛ تجسّس حال بیچارگان و ستم رسیدگان نمی کنند. دیری نمی گذرد که بساط قدرتشان برچیده می شود و جز نام ننگین و سیه روزی از آنان چیزی بر جای نمی ماند.

۵۸. طول امل و آرزو

طول امـل و آرزو عبـارت است از امیـدهای بسـیار و آرزوهـای دراز و توقّع زنـدگانی دنیا و بقای در آن. علت این امر دو چیز است: یکی جهل و نادانی و اعتماد بر صـحّت و جوانی و عهد شـباب خویش که مرگ را به همین سـبب از خود دور می داند. غافل از اینکه مرگ ناگهان و بی خبر می رسد و به زندگی پیر و جوان هر دو پایان می دهد.

پیوند عمر بسته به مویی است هوش دار

غمخوار خویش باش غم روزگار چیست

سبب دیگر دلبستگی شدید به لذّات دنیوی و شهوات است که آدمی را از فرا رسیدن مرگ غافل می دارد. دل کندن از مال و ثروت و زن و فرزند و خانه و کاشانه سخت است؛ بدین جهت سعی می کند از یاد مرگ غافل شود و آن را خاصّ دیگران بداند. وسوسه های شیطان آدمی را بر آن می دارد که همه چیز را برای فرداهای نامعلوم بگذارد. می گوید: هنوز وقت طاعت و عبادت و حج و زکوه نرسیده است. هر وقت پیر شدی و دخترها را به شوهردادی و پسرها را داماد کردی و خانه ات را تعمیر کردی و ...

آن وقت در گوشه ای خواهی نشست، توبه خواهی کرد و به جبران عبادات از دست رفته خواهی پرداخت. شیطان آدمی را مغرور و خاطر جمع می کند و آینده روشنی را - با همه غفلت - برای وی می آراید. ولی افسوس که عمر زود می گذرد:

روزگارت رفت زین گون حالها

همچو تیه و قوم موسی سالها

سال بیگه گشت و وقتت گشت طی

جز سیه رویی و فعل زشت نی

هین و هین ای راهرو بیگاه شد

آفتاب عمرت اندر چاه شد

تا نمرده این چراغ با گهر

هین فتیله اش ساز و روغن زودتر

باید بیدار شد و در گذشت روزگار تأمّل کرد و نصیحت صاحبدلان را باید شنید و در احوال گذشتگان مطالعه کرد و از خواب غفلت بیدار شد که کاروان از حرکت باز نمی ایستد:

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

کی روی ره زکه پرسی چه کنی؟ چون باشی؟

ضدّ طول امل، قصر امل (کوتاهی آرزو)ست. قصر امل شعار اهل ایمان و سیرت خوبان و اولیاء و پیامبران الهی علیهم السلام است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چون صبح کنی فکر شب را مکن و ذخیره بر دار از دنیای خود برای آخرت واز

زندگانی برای مرگ و از سلامت برای روز بیماری. چه می دانی که فردا چه خواهی

شد؟

سال دیگر را که میداند حساب

تا کجا شد آن که با ما بود پار

خود می بینی که قوای جوانی یکی بعد از دیگر کوچ می کند و بدن روی به ضعف و سستی می نهد. پس باید به فکر مرگ بود، باید زاد و توشه ای برای آخرت فراهم کرد. نباید به امید زنده بودن، بار معاصی خود را سنگین کنی و از طاعات و عبادات غفلت ورزی.

چنان بساط امل پهن کن در این وادی

که دست و پا نکنی گم، به وقت بر چیدن

هر نفسی که می کشیم قدمی به قبر نزدیکتر می شویم. هر قدمی که بر می داریم امید برداشتن قدمی دیگر نداریم. ای بسا که مرگ ناگهان فرا رسد و رشته های آرزوها را قطع کند:

تو را تکیه ای جان من بر عصاست

دگر تکیه بر زندگانی خطاست

دریغا که فصل جوانی گذشت

به لهو و لعب زندگانی گذشت

دریغا چنان روحپرور زمان

که بگذشت بر ما چو برق یمان

بنال ای کهن بلبل سالخورد

که رخساره سرخ گل، گشت زرد

بیچاره آدمی که در ذخیره نهادن برای دیگران چه خواریها می کشد و چه زبونیها تحملّ می کند، آن هم ذخیره هایی که هرگز بدان دسترسی نخواهد داشت. ای غافل!

تو را این قدر تابمانی بس است

چو رفتی جهان جای دیگر کس است

و شگفت تر آن که هر چه پیر می شود حرص نیروی بیشتر می گیرد و گویی جوان می شود:

آدمی پیر که شد حرص جوان می گردد

خواب در وقت سحرگاه گران می گردد

پیوسته به مرگ بیندیش و از رفتن در گذشتگان که از یاران و مصاحبان تو

بودند عبرت گیر. گاهی سری به گورستان بزن و چشم دل بگشا، ببین آن گلعذاران

و نـام آوران کجاینـد و در چه حال انـد؟ مفاصل و بنـدهای اسـتخوانها از هم جـدا شـده، گوشت و پوست بـدنها خاک گشـته کرمها از چشم داخل می شوند و از بینی خارج می گردند. زنهاشان بیوه شده اند، گرد یتیمی بر سـر کودکانشان نشسته ذخیره هـا تـاراج شـده، خانه ویرانه گشـته و نامشان از صـفحه روزگار محو و کم کم به فراموشـی سپرده می شود. چه می مانـد؟ تنها عمل صالح و خیرات و مبرات:

برگ عیشی به گور خویش فرست

کس نیارد ز پس تو پیش فرست

مرگ را پیش نظر آور، مرگی که از آن گریز و گریزی نیست.

در قرآن کریم آمـده است: قُـل اِنّ المـوتَ الّـذی تَفِرّونَ مِنْهُ فَـاِنَّه مُلاقِیکُم؛ «بگو! آن مرگی که از آن می گریزیـد؛ شـما را در خواهد یافت» (جمعه/ ۸).

و نیز می فرماید: اَیْنَما تَکُونُوا یُدْرِکُکُم الْمَوْتُ وَ لوْ کُنْتُم فی بُرُوج مُشَـیَّدَه؛ «هر جا که باشـید ولو در حصارهای سـخت اسـتوار، مرگ شما را در می یابد» (نساء/۷۸).

حضرت رسول صلی الله علیه و آله به ابوذر غفاری فرمود: ای اباذر پنج چیز را پیش از رسیدن پنج چیز غنمیت شمار: جوانی را پیش از پیری، تندرستی را پیش از بیماری، زندگی را پیش از مرگ، غنا و ثروت را پیش از فقر، فراغت را پیش از مشغولی و گرفتاری.

دنیا زودگذر و بی وفا و غدرپیشه است و با کس وفایی ندارد:

فغان کاین ستمکاره گوژ پشت

یکی را نپرورد کاخر نکشت

سر سروران رو به خاک اندرست

تن پاکشان در مغاک اندرست

چراغی نیفروخت گیتی به مهر

که آخر نیندود دودش به چهر

نهالی درین باغ سر بر نزد

که دهرش به کین ارّه بر سر نزد

ص:۱۶۸

۵۹. گناهکاری و اصرار بر معاصی

حضرت آدم علیه السلام که طینت او به ید قدرت الهی سرشته شده و مسجود ملائکه گشته بود به واسطه یک ترک اولائی او را از بهشت راندند و چون آن چه ازخوردن آن نهی شده بود؛ خورد؛ همه زیورها و زینتهای بهشتی از بدن او افتاد و از جانب خداوند به او و حوا امر شد که از جوار من دور شوید؛ زیرا کسی که معصیت مرا نمود لایق قرب و رحمت من نیست. آدم علیه السلام به حوا گفت: این شومی گناه بود که ما را از جوار دوست دور افکند. آدم علیه السلام بعد از این مصیبت دویست سال بر گناه خود گریه کرد تا سرانجام توبه اش مورد قبول حق تعالی قرار گرفت. وقتی یک ترک اولایی از یکی از برگزیدگان بارگاه حق چنین باشد؛ پس چگونه خواهد بود حال دیگران که هر روز و گاه هر ساعت مرتکب گناهان بسیار می شوند؟! حضرت علی علیه السلام فرمود: هرگاه گناهی از تو سرزند شب ایمن مخواب. از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که فرمود: بر خدا حتم است که خانه ای را که محل معصیت الهی باشد ویران سازد تا آفتاب بر زمین آن بتابد و آن را پاک سازد. زنهار! کسی گمان نکند که اثر گناهی که کرده است به او نرسد و به وبال و بدفرجامی آن مبتلا نشود!

هر چه بر تو آید از ظلمات و غم

آن ز بی باکی و گستاخی است هم

هر که بی باکی کند در راه دوست

رهزن مردان شد و نامرد اوست

خداوند اشقیارا مهلت می دهد که تا بار گناهان خود را سنگین نمایند و سپس آنان را به بدترین عذابها معذّب می سازد.

در بیان توبه و پشیمانی: ضدّ اصرار بر معاصی، توبه و بازگشت بسوی خداست. حاصل توبه ترک گناه است و تلافی و جبران تقصیرات در آینده.

حقیقت توبه به سه چیز متحقّق می شود:

۱ – قوّت ایمان و نور یقین: وقتی بنده ای به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله اعتقاد و اعتماد

داشته باشد و بداند که بر اثر گناه از مراتب عالیه و سعادت اخروی محروم خواهد

شد، آتش پشیمانی در دل او افروخته خواهد شد و از معاصی گذشته پشیمان خواهد شد و توبه خواهد کرد.

۲ - پشیمانی و ندامت شدید که کاش آن معصیت را مرتکب نمی شدم. این امر نیز نتیجه یقین است.

۳ - ترک معصیت در حال و عزم بر ترک آن - در صورت قدرت و امکان - در باقیمانده دوران عمر و قصد تلافی تقصیری که از او صادر شده است و این نتیجه پشیمانی است.

در فضیلت توبه: توبه کردن از معاصی، سرمایه سالکان و اوّل مقامات دین و کلید استقامت در راه معبود است. توبه موجب محبّت حضرت باری تعالی است، چنان که در قرآن کریم آمده است: اِنَّ اللّٰهَ یُحِبّ التَّوّابینَ؛ خدا توبه کنندگان را دوست دارد. (بقره/ ۲۲۲).

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال از بندگان گناهکار خود توبه را دوست دارد و چون بنده خدا توبه نصوح یعنی توبه خالص کند خداوند گناهان او را می پوشاند.

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: دوست داشته ترین بندگان خدا توبه کنندگان اند. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: یا ایّها الّذین آمَنّوا توبُوا الی اللّهِ توبهً نصوحاً عَسی رَبکُم اَنْ یَکفّرَ عَنْکُم سَیِّئاتکم؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید به درگاه خدا توبه کنید، توبه ای از روی اخلاص باشد که خداوند گناهانتان را محو کند» (تحریم/۸).

هر که محروم از قرب وصال و ممنوع از مشاهده جمال و جلال ایزد متعال باشد از جمله اشقیا خواهد بود و به آتش جهنم معذّب و مخلّد می باشد و هیچ چیز باعث این دوری و مهجوری نمی شود مگر معاصی و گناهان و چاره آن توبه و انابه است؛

پس توبه واجب عینی است.

تنها ایمان به خدا و رسول مکرم صلی الله علیه و آله بسنده نیست که آدمی از شر شیطان در

امـان مانـد و بر آن تکیه کنـد؛ زیرا معاصـی و گناهـان بسـیار سـرانجام آدمی را به سـلب ایمـان و سوء خاتمه و بـدفرجامی می کشاند. زیرا معصیت مانند غذای مسمومی است که عاقبت جسم و جان آدمی را به تباهی می رساند و نابودش می کند.

مخسب ای گنه کرده خفته، خیز

به قدر گنه آب چشمی بریز

معصـیت بسـیار بر چشم و گوش پرده ای می کشـد و مصداق این آیه شـریفه می گردد: ختم الله عَلی قُلُوبِهم و عَلی سَمْعِهم و عَلی اَبصارِهم غِشاوهٌ؛ «خداوند بر دلهایشان و برگوششان مهر نهاده و بر چشمهاشان پرده ای است» (بقره/ ۷).

لقمـان فرزنـد خود را نصیـحت فرمود و گفت: توبه را به تـأخیر مینـداز که مرگ ناگـاه می رسـد و فرصت از دست می رود یا خطر غرور و غفلت تو را در می یابد و زنگ گناه دلت را تیره و تار می سازد:

تاکنون کردی گنه دیگر مکن

تیره کردی آب، افزونتر مکن

در بیان قبول توبه: توبه هرگاه جامع شـرایط بوده باشـد در درگاه الهی قبول است. خداونـد متعال در قرآن کریم می فرمایـد: و هُوَ الّذِی یَقْبَلُ التّوبه عَنْ عِبادِهِ ؛ «اوست که توبه بندگانش را می پذیرد از گناهان عفو می کند». (شوری/ ۲۵).

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پشیمانی کفّاره گناهان است.

حضـرت صادق علیه السلام فرمود: بنده مؤمن چون گناه کند هفت ساعت خدا او را مهلت می دهد؛ اگر استغفار کرد، چیزی بر او نوشته نمی شود.

نیامد بدین در کسی عذر خواه

که سیل ندامت نشُشتش گناه

در بیـان توبه از حق الله و حق النّاس: دانستیم که توبه عبارت است از پشـیمانی بر معصـیتی که از آدمی سـر زده و عزم بر ترک آن در آینده.

در آنچه از حق الله است گاه صِرف توبه و ترک آن و پشیمانی بر گذشته کافی

است ماننـد: خوردن شـراب یـا قمـار یـا چیزی است که تلافی آن شـرعاً لازم است ماننـد نماز و روزه و امثال اینها که علاوه بر تأسّف بر گذشته و پشیمانی و توبه باید

آنها را قضا کنی و جبران گذشته را بنمایی. و اگر حق الناس است یا تعلق به مال

می گیرد یا به عرض و آبرو و غیبت و تهمت و مانند اینها. اگر مال است در حدّ امکان باید آن را رد کنی و جبران نمایی. اگر صاحبش مرده باشد یا دسترسی به وی نداشته باشی به فقرا رد کنی و اگر قدرت بر پرداخت نداشته باشی از صاحب آن حلیّت حاصل نمایی. یا حاضر به قصاص شوی یا جبران مال و عرض و آبروی شخص را بکنی و در هر حال حلیّت او را تحصیل نمایی. او را به عجز وزاری و اصرار و احسان و انعام از خود راضی کنی. و اگر اینها ممکن نشد به جهت او استغفار و طلب آمرزش نمایی و در زیادتی افعال حسنه بکوشی که عوض حق او شود و اگر این نیز ممکن نشود به خدای منّان بنالی و از کرده های بد خود طلب آمرزش کنی که خداوند او را به کرم خود بیامرزد.

از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: استغفار درجه علیّین است و شامل شش مرحله است:

۱ - پشیمانی بر گذشته ۲ - عزم بر ترک گناه در مدت عمر ۳ - ادا کردن حقوق مردم ۴ - قضا کردن هر واجبی که فوت شده ۵ - گداختن گوشتی که از حرام روییده و روییدن گوشت تازه ۶ - الم و زحمت طاعت و عبادت به بدن چشانیدن به ازاء آنچه از شیرینی معصیت چشیده. سپس استغفرالله بگوید که استغفار به معنی اتم و کامل خواهد بود. از جمله شرایط کمال توبه آن است که سعی نماید آثار ظلمت و کدورتی که بر دل او - بر اثر گناهان نشسته - محو شود. محو کردن آثار زنگ و تیرگی گناه به طاعت و عبادت است. نور عبادت ظلمت گناه را از دل می زداید و دل را روشنی می بخشد.

گناهان کبیره - گناهان صغیره: شریعت مقدس گناهان را دو قسم فرموده است:

کبیره و صغیره و اجتناب از گناهان کبیره را کفاره گناهان صغیره قرارداده است. در قرآن کریم آمده است: اِنْ تَجْتَنِبوا کَبائرَ ماُتنْهَونَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکم سَیِّئاتِکم؛ «اگر از گناهان بزرگی که شما را از آنها نهی کرده اند دوری کنید از دیگر گناهانتان در می گذریم...» (نساء/ ۳۱).

ص:۱۷۲

و این اجتناب وقتی کفّاره صغیره می شود که با اراده آن را برای خدا ترک کنی. بعضی را عقیده بر آن است که هر گناه که خداوند متعال در قرآن کریم وعده عذاب به مرتکب آن گناه داده است کبیره است؛ مانند شرک به خدا، قتل نفس، عقوق والدین، زنا، خوردن ربا و ترک عمدی نماز و ...

گاه گناهان صغیره به گناهان کبیره تبدیل می شود؛ مانند ریشه نهالی که بتدریج ستبر و برگ و بارش گشن می گردد.

اول : اصرار بر گناه صغیره کردن.

دوم : حقیر شمردن گناهان صغیره .

سوم : آنکه به انجام دادن گناهان صغیره شاد شود؛ مثل اینکه کسی مسلمانی را خجل سازد یا آزار کند و بگوید: دیدی او را چگونه خجل ساختم یا آزارش کردم!

چهارم : بازگو کردن گناهان خود پیش کسانی که مطلع نیستند.

پنجم : آن که شخص گناهکار کسی باشد که مردم به او اعتماد داشته باشند و او گناه صغیره کند و مردم بر آن مطّلع شوند و وقع و خطر گناه در نظر مردم کم شود.

۱- توبه کنندگان از جهت وفای به توبه چند قسم اند:

توبه کننده ای که تا آخر وفا به توبه خود کند و دیگر خطایی ازاو سر نزند مگر در امور جزئی که غیر معصوم از آن بر کنار نیست. چنین توبه را توبه نصوح خالص گوید و صاحب آن دارای نفس مطمئّنه است.

۲ - کسی که از گناهان کبیره توبه کند و اصول طاعات و عبادات را انجام دهد؛

امّا گاه دچار لغزشی شود نه به عمد بلکه از روی سهو و غفلت. چون گناهی کند تأسف و پشیمانی داشته باشد. و نفس خود را ملامت کند و تصمیم گیرد که از آنچه باعث گناه می شود اجتناب کند، چنین کسی صاحب نفس لوّامه است و خیرش بر شرّش غلبه دارد.

۳ - آنکه توبه کند ولی در بعضی گناهان شیطان بر او غالب شود و دچار گناه

گردد؛ امّا دست از طاعات و عبادات نکشد. لیکن به علّت ضعفی که بر دفع گناه دارد؛ توبه خود را می شکند و باز خود را به توبه کردن وعده می دهد و توبه می کند ولی تزلزل بر او غلبه دارد و دچار فریب شیطان می شود. صاحب این درجه را صاحب نفس مسئوله خوانند و امید نجاتی در او وجود دارد.

۴ - کسی است که توبه کند و مدّتی هم بر آن ثبات کند ولی توبه خود را بشکند و به گرداب گناه فرو رود و اصلاً به یاد توبه نیفتد و احساس پشیمانی از گناه نکند. چنین شخصی را صاحب نفس امّاره (بدفرمای) گویند. که شرّش بر خیرش غلبه دارد و امیدی به او نیست. در هر حال بنده آلوده به گناه هم باید توبه کند و تصمیم بگیرد که گرد گناه نگردد و روش زندگی خود را با اراده خلل ناپذیر تغییر دهد و از معاشرتهای ناباب و سوسه انگیز بپرهیزد و به رحمت خدا امیدوار باشد. وضوی کامل بگیرد. دو رکعت نماز از سر خلوص بجا آورد و ذکرهای: استغفرالله ربی و اتوب الیه و سبحان ربی العظیم و بحمده بسیار بگوید. امید است نیک فرجام شود.

۶۰.غفلت از محاسبه نفس

همچنان که هر تاجر و بازرگانی باید به حساب دخل و خرج خود برسد و سود و زیان خود رامقابله کند؛ هر کس باید در شبانه روز در ساعتی معیّن به حساب اعمال خیر و شرّ خود برسد و طاعات و حسنات را با گناهانی که کرده است موازنه و محاسبه کند. و الاّ چه بازرگان باشد چه دیگری به اندک زمانی سرمایه و ذخیره عمرش دستخوش فنا و نابودی می شود.

علاوه بر محاسبه نفس، مراقبه نفس هم لازم است. مراقبه آن است که همیشه مراقب ظاهر و باطن خود باشد که معصیتی از وی صادر نشود و واجبی را ترک ننماید.

بنابر آنچه در قرآن کریم آمده است: اعمال خیر و شرّ ما با ترازوی عدالت سنجیده خواهد شد: وَ نَضَعُ المَوازینَ القِسْطَ لِيَوْم القِيامَهِ فَلاتُظْلَمُ نَفْسٌ شيئاً وَ اِنْ

كـانَ مِثْقـالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدلٍ اَتَيْنابهـا وَكَفى بِنـا حـاسِبينَ؛ «و مـا ترازوهای عـدل را برای روز قيامت خواهيم نهاد و سـتمی به هيچ نفسـی نخواهد شد و اگر عملی به قدر دانه خردلی باشد در حساب آريم و تنها علم ما از همه حسابگران كفايت خواهد كرد». (انبياء/ ۴۷).

فَوَربّك لَنسـئَلَنَّهُم اجمعين عَمّا كانوا يَعْملُونَ؛ «قسم به خـدای تو كه از همه آنها سـخت مؤخذه خواهيم كرد و روزی از آن چه می كنند؛ باز خواست می شوند» (حجر/۹۲و۹۳).

در احاديث آمـده است كه در روز قيامت از بندگان سؤل خواهد شد: عمری كه به تو داديم در چه راههايی گذراندی؟ اعضـا و جـوارح خود را در چه راههـايی بكـار انـداختی؟ سـرمايه هـای مـادّی خود را در چه مصـرف كردی؟ حسـاب در آن روز با مسـتوفيان عرصـه قيـامت و محاسـبان وادی پر هـول و وحشت رسـتاخيز است. پس انسـان بايـد پيش از محاسـبه قيـامت در دنيا حساب خود را دقيقاً برسد و اعمال خود را به ترازوی انصاف برسنجد.

پيامبر صـلی الله عليه و آله می فرمايد: حساب خود را، پيش از آن كه به حساب شـما برسند، روشن كنيد. از حضرت موسی بن جعفر عليه السـلام منقول است كه فرمود: هر كه هر روز محاسـبه خود را نكند شيعه و پيرو ما نيست. اگر عمل خير كرده توفيق زيادت از خدا بخواهد و اگر عمل بدی كرده است؛ به درگاه خدا توبه و انابه كند.

عقل در بدن به منزله تاجر راه آخرت است: عقل تو تاجر راه آخرت است و

سرمايه او مدت عمر توست و نفس ياور و شـريک تو می باشد. نفع اين تجارت تحصـيل اخلاق حسـنه و صـفات نيكو واعمال صالح است كه وسيله رسيدن به سعادت ابدی و نعيم سرمدی است و زيان آن كسب اوصاف رذيله و انجام دادن معاصی است كه باعث رسيدن به عذاب اليم خداوند می باشد. موسم اين تجارت مدّت عمر آدمی و بازار آن دنياست. همچنان كه هر تاجر با شريك و غلام خود شرط می كند كه چه بخرد وكجا بفروشد و به چه نرخی آنها را عرضه كند تا سودی

عایـد شود، انسـان نیز بایـد به دسـتور شـرع و عقل که تاجر اصـلی انـد راههای سود وزیان کالای عمر خود را بشـناسد تا زیان نکنـد. اگر نفس زیـانی یا خطایی کرد او را مورد باز خواست قرار دهـد و از او غرامت بخواهـد. عقل انسانی بایـد در شـرکت نفس و تجارت با آن، این اعمال را که مرابطه می گویند و مجموع آنها چهار امر است بجای آورد:

اول مشـارطه است: و آن عبارت از این است که در هر شـبانه روز یک دفعه با نفس شـرط کنـد و از او عهـد و پیمان گیرد که پیرامون معاصـی نگردد و چیزی که موجب سـخط الهی باشـد از او صـادر نگردد و در طاعات واجبه کوتاهی نکنـد و هر عمل خیری که میّسـر باشـد ترک نکنـد. بهتر است این عمل را اوّل صـبح انجام دهد و نفس خود را مورد خطاب قرار دهد و به وی بگویـد سـرمایه من امروز است که در دست من است. زینهـار که این روز را ضـایع نکنی و هر دقیقه ای از آن گـوهری اسـت گرانمایه که با آن گنجی می توان خرید؛ ای نفس!

قدر وقت ارنشناسی تو و کاری نکنی

بس خجالت که از آن حاصل اوقات بری

چنـان که در اخبـار آمـده است در برابر هر شـبانه روزی در آن عـالم بیست و چهار خزانه خلق شـده است. هر خزانه در مقابل ساعتی که انسان عبادت و طاعت خدا نموده است از نور اعمال حسـنه مملّو گردیده و شعاع آن به اطراف و اکناف تتق کشیده است؛ در آن هنگام چنان فرح و انبساطی به وی دست دهد که از وصف

بیرون است. اگر به جای حسـنات معاصی و نافرمانیها کرده باشد؛ چنان الم و شکنجه ای او را فرا گیرد که از رنج و تعفّض آن معذّب شود. سپس در خصوص هفت عضو خود: چشم، زبان، گوش، دست و پا و شـکم و فرج (شـرمگاه مرد یا زن) به نفس خود سپارد و سفارش کند به محافظت کردن آنها از معصیت و گناه و نیز وصیّت کند نفس را که هر وقت اراده امری می کنی در عاقبت آن تأملّ کنی.

دوم مراقبه است: و آن عبارت است از اینکه در تمام شبانه روز متوجّه نفس

ص:۱۷۶

خود باشی؛ چه اگر نفس را به خود واگذاری همه سفارشهای گذشته را فراموش می کند. اگر در حال طاعت و عبادت هستی بایـد مراقب باشـی که نیّت خود را فاسـد نکنی و به ریـا و اغراض دیگر میـل نکنی و حضور قلب را از دست نـدهی و عبـادت نـاقص انجـام نـدهی و اگر میـل به معصـیتی کردی آن را ترک نمـایی و با انابه و توبه عنان نفس را نگهـداری و خود را زبون شیطان نسازی.

و اگر به امر مباحی مشـغول هستی، آداب آن را بجای آوری. چنانکه در آغاز غذا خوردن بسم الله بگویی و در آخر شکر خدا را بـا الحمـدلله ادا کنی. در سـایر اعمـال و حرکـات و آداب معاشـرت و ... همه آداب آن را بجای آوری. اگر بلا و معصـیبتی حـادث شود، جزع و فزع نکنی، صبر و شـکیبایی بورزی. بسـیار متوجّه باشـی که نفس افسـار گسـیخته، به هر وادی نتـازد و به جانب افراط و تفریط نرود. پیوسته به یاد خدا باشی و بجز ذکر و یاد خدا را در خانه دل راه ندهی:

پاسبان حرم دل شده ام شب همه شب

تا درین پرده جز اندیشه او نگذارم

در همه حال متوجّه این نکته باشـی که خدای تعالی به جمیع اعمال و افعال ما بیناست و اسـرار دل و نهانیها پیش او مکشوف و ظاهر است. خداوند می فرماید: اَلم یَعْلَمْ بِاَنّ اللّه یَری؛ « آیا او ندانست که خداوند (اعمال زشتش) را می بیند؟» (علق/۱۴).

از برای مراقبت حق تعالی مراتب بسیار است. اول درجه آن این است که بنده

در همه حال او را بر همه چیز مطّلع بدانـد و از ترس او از معاصـی احتراز نمایـد و می رسد بجایی که نور عظمت و جلال الهی چنان بر دل بنـده تابیده شود که در همه اوقات او را از یاد دنیا و آنچه در آن است، بلکه از وجود خود، غافل ساخته و پیوسـته مستغرق ملاحظه جلال و عظمت بوده باشد.

سوم: محاسـبه است. همچنان که در اول روز بایـد با نفس عهـد و شـرط کند که از راه مسـتقیم منحرف نشود در آخر روز هم دقایقی را برای حساب رسی و محاسبه جمیع کارها و اعمال خود اختصاص دهد، مانند تاجری که در آخر هر سالی

حسابهـایش را بـا شـریک یـا شـرکاء خود روشن می کنـد و این امری است که بر هر کس که معتقـد به روز جزا باشـد واجب است. صالحان گذشته نیز در محاسبه نفس بسیار سختگیر بوده اند.

مسـلمان باید حساب خود را با نفس روشن کند، اگر اعمال خیری انجام داده از خداوند متعال و نفس خود که شریک تجارت اوست سپاسـگزار باشد و اگر معصـیتی کرده است او را به تدارک و جبران وادارد و مورد خطاب و عتابش قرار دهد.نفسـی را که در اعمال خیر و عبادی کوتاهی کرده است باید به سـختی و ریاضت وادارد و او را تنبیه کند. توبه کند، انابه کند و اگر در امور مالی و حقوق مردم خیانتی کرده است، هر چه زودتر جبران کند، رد مظالم نماید و به فقرا تصدّق بسیار دهد.

دو راه دیگر برای رام کردن نفس و آماده کردن او برای اعمال خیر وجود دارد:

یکی با خوانـدن و شـنیدن کلام خـدا و احادیث نبوی و ائمه معصومین علیهم السـلام که ما را سـخت از اطاعت نفس امّاره که دشمن اصلی ماست بر حذر داشته و جهاد با نفس را جهاد اکبر دانسته اند. دیگر مطالعه احوال گذشتگان از اولیاء و صلحاء که پیوسـته سـختی عبـادت و ریـاضت را بر خود هموار می کردنـد و گرد ملاـهی و منـاهی نمی گشـتند و معاشـرت با کسانی می کردند که اهل عبادت و بندگی خدا هستند؛ نه

غفلت زدگان بی خبری که لذّت مناجات با خدا را در نیافته و زیبائی و لطافت خلوص در عبادت را درک نکرده اند:

آه ازین صفرائیان بی هنر

چه هنر زاید زصفرا؟ درد سر!

این نه مردانند، اینها صورتند

مرده نانند و کشته شهوتند

کراهت و محبّت : کراهت عبـارت است از تنفّر طبع از چیزی که دریـافتن آن سـبب المی و تعبی گردد. کراهت گاه نسبت به چیزی است که عقلاً و شرعاً مستحسن و نیکوست. کراهت از چنین چیزی ازاخلاق رذیله و پست است.

ضد کراهت، محبّت است و آن عبارت است از میل و رغبت طبع به چیزی که

دریافتن آن سبب لذّت و راحت باشد. لازمه کراهت و محبت ادراک و معرفت است. به همین جهت کراهت و محبّت در جمادات نیست. هر چیزی که طبع را از آن ادراک المی باشد مکروه است و هر چیزی ادراک آن همراه با لذت و راحت باشد آن چیز محبوب است.

امور محبوب آدمی برخی جزو محسوساتند که با چشم ادراک می شوند؛ مانند:

صورتها و مناظر زیبا، آب روان و سبزه و گل و گیاه - برخی با گوش ادراک می شوند؛ مانند: آوازهای خوب، نغمه های موزون. - بعضی به وسیله شامّه ادراک می شوند؛ مانند: بوهای دلپذیر و نسیمهای معطّر.- برخی به قدرت ذائقه محسوس می شوند؛ مانند: طعامهای لذیذ برخی بوسیله لامسه ادراک می شوند؛ مانند: نرمی و نازکی به ملامسه و لمس کردن.

امّا امور غیر محسوس بر دو نوع اند: یکی به حواس باطنه ادراک می شود مانند: صورتهای جزئی خیالی و وهمی. دیگری به قوه عاقله و نفس باطنی، تعقّل آنها ممکن است مانند: ادراک معانی کلی و معارف حقّه، اخلاق و صفات پسندیده و آداب نیکو که انسان از آنها لذت می برد و صاحب آن را دوست دارد. محبّتی که بنده نسبت به خداوند متعال دارد از این قبیل است؛ زیرا به قوه عقل و ادراک وجود

و صفات کمال و جلال او را درک می نماید و آن ادراک موجب لذّت و فرح و سرور می گردد. اصولاً لذّات خیالی و وهمی از لذات حسّی قوی تر است؛ به این جهت لذّتی که آدمی از صورت جمیلی در خواب می بیند نیرومندتر است از آن که مثل او را در بیداری ببیند و نیز به این سبب لذّت ریاست و شهرت از سایر لذّات حسّی قوی تر است به همین جهت فرد ریاست طلب بسیاری از لذّتهای حسّی را فدای لذّت ریاست می کند. لذّات عقلی نیز از لذات حسّی و خیالی و وهمی بالاتر است و محبّت عقلی نیز از انواع دیگر محبّت شدیدتر می باشد و نیز کراهت.

در بیان سبب محبّت: محبّت ممکن نمی شود مگر به سببی از اسباب. چون اسباب محبّت بسیار است به همین جهت دوستی و محبّت نیز بسیار زیاد است.

ص:۱۷۹

اول : محبت انسـان نسـبت به وجود و بقـاء خود. این شدیـدترین نوع محبّت است زیرا محبّت چیزی در انسان حاصل نمی شود مگر به سـبب ملاـیمت آن چیز با طبع و اتحّاد میان محبّ و محبوب و شـکی نیست که هیـچ چیز ملایم و موافق تر به کسـی از خود او نیست. پس به این جهت هر کسی خود را از همه چیز دوستتر دارد.

یک سبب محبّت اولاد نیز راجع به محبّت بقای خود است. آدمی فرزند خود را دوست دارد و به جهت او متحمل مشقّتهای بی انـدازه می شود؛ اگر چه نفعی و لـذّتی از آن فرزنـد به او نرسـد. این بـدان جهت است که هر کس فرزنـد را جانشـین خود در وجود خویش می دانـد و قـائم مقـام بقای خود را نیز دوست دارد. محبّت نسـبت به قوم و عشـیره را نیز محبت به کمال خویش می داند؛ چه خود را بوسیله ایشان عزیز و قوی می یابد و نیز محبت نسبت به دوستان.

دوّم : محبّت انسـان نسـبت بـه غیر خـود بـه جهت حصـول لـذّت جسـمانی حیـوانی ماننـد: محبت زن و مرد و محبت غـذاها و طعامهای لذیذ و لباسهای فاخر. این نوع محبّت بسیار زودگذر است و پست ترین مراتب محبّت می باشد.

سوم : محبّت آدمی به غیر به جهت احسانی که از وی دیده است. زیرا انسان

بنده احسان است. هر کس احسان دیگری را نسبت به خود احساس کند؛ او را دوست می دارد و هر کس که نسبت به او بدی کنـد او را دشـمن می دارد. محبّت در ایـن قسـم در حقیقت محبّت به کمـال خـود است. محبت به کمـال، خـود سـبب محبّت لذّتهای خود می شود، و محبت نسـبت به لذتهای خود سبب محبت احسان می شود. محبت احسان سبب محبّت نسبت به کسی می شود که به او احسان می کند؛ به همین جهت به سبب کم شدن احسان او؛ محبت هم کم می شود.

چهارم : محبّت نسـبت به چیزی به جهت ذات آن چیز بـدون اینکه منظور خاصّی داشته باشـد بلکه منظور خود آن چیز باشـد ماننـد محبت جمال و حسن زیرا جمال و حسن به خودی خود محبوب انـد؛ و ادراک آنها عین لذّت است. مانند محبت نسـبت به طلوع ماه، منظره طبیعت، آب روان و سبزه زار. به هر جهت ادراک

نفس جمال را نیز لـذتی است روحانی که به خودی خود محبوب است. برخی از محاسن تنها به عقل ادراک می شود و آدمی بالطبع به آنها و صاحب آنها محبّت دارد؛ مانند خُلق حَسَن و نیکو. نیز صاحبان قلوب سلیم، طبیعتاً انبیا و اولیاء خدا

را دوست دارند؛ اگر چه به شرف لقای آنها مشرّف نگشته اند.

و بسا باشد که مردمانی به صاحب مذهبی چنان محبّت داشـته باشند که حاضر باشند در راه او جان ومال و فرزندان خود را فدا کننـد. بـاری هر که را دیـده بـاطن از دیـده ظاهر روشـنتر است و نور عقل او بر آثار حیوانیش غالب است لـذّت و محبّت او به محاسن عقلیّه بالاتر می باشد از آنچه از حسن ظاهر ادراک می شود.

پنجم: گاه محبت بین دو نفر است که مناسـبت معنوی پنهانی با یکدیگر دارند و نسبت به هم بدون ملاحظه جمالی یا طمع جاه و مـالی بلکه تنها مناسـبت ارواح ایشان سبب محبّت است. پیغمبر اسـلام صـلی الله علیه و آله می فرمایـد: الَارواحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَهَ فَماتعارَفَ مِنها ائتَلَفَ وَ مَاتَنَا کَرمِنها اختلَفَ؛ «روانها همچون لشکریان سازوار و همجنسی هستند که وقتی با هم آشنایی داشتند به یکدیگر می پیوندند و هرگاه

ناشناس بودند به یکدیگر پشت می کنند».

ششم: محبّت میان کسـی با دیگری که میان ایشان در بعضـی جاها در اجتماع الفتی حاصل شده است مثل همسفر بودن دو نفر یا چند نفر در سـفری دور و دراز. حکمت نمازهای جماعت و جمعه و عید فطر و قربان نیز از جهت ایجاد محبّت بین مسلمانان است. در سایر ادیان مراسم جمعی ایجاد چنین محبّتی می کند؛ به درجات متفاوت.

هفتم : محبّت بین افراد به مناسبت های ظاهری مثل محبّت طفل با طفل، پیر با پیر و جوان با جوان و تاجر با تاجر...

هشـتم : محبّت هر علتی به معلول و هر صانع به مصـنوع خود. علّت این امر آن است که چون هر معلول و مصـنوع رشـحه ای و جلوه ای از علّت و صانع است و بین علت و معلول مناسبتی وجود دارد؛ هر علتی به معلول خود علاقه دارد. محبّتی و

رحمتی که خداونـد قادر متعال به بندگان خود دارد از این جاست. و نیز محبت پدر و مادر نسـبت به فرزندان و معلم نسـبت به شاگرد و متعلّم خود. بـدین جهت والـدین می خواهند که کمال بیشتری در فرزند ببینند همچنان که معلم هم از کمالات متعلّم و شاگرد مسرور می شود و نسبت به وی محبّت دارد.

پـدر سـبب حیات جسـمانی فرزنـد است ولی معلم سـبب حیات روحانی وی. از اسـکندر پرسـیدند: که پدرت را بیشتر دوسـت داری یـا معلمت را؟ جواب داد: معلم را. زیرا که معلّم سـبب حیات باقی من است و پـدر سـبب حیات فانی من. بنابراین محبّت نسـبت به موجـد اصـلی، یعنی خداونـد متعـال بالاتر از همه محبتهاست زیرا که او خالق ماست و زنـدگی ظاهری و باطنی ما از اوست.

نهم : محبت دو نفر که در یک علّت شـریک انـد ماننـد محبّت برادران و خواهران به یکـدیگر. هر چه این علت نزدیکتر باشـد معلولها هم - به علّت اشتراک در آن - به یکدیگر بیشتر محبّت دارند.

هر که خـدا را شـناخت و همه موجودات را منسوب به او دانست و ربط خاصّی که میان خـدا و مخلوقاتست دریافت، از جهت شرکت در آفرینش به همه مخلوقات محبّت به هم می رساند و به همه عالمیان - به جهت انتساب به خالق - عشق می ورزد.

به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم ازوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست

و مخفی نماند که اکثر اقسام محبّت فطری و طبیعی است و احتیاج به کسب و تحصیل ندارد. پس هر کس در این اقسام محبت ناقص باشد به همان اندازه فطرت او معیوب و فاسد است.

دلی نیست که از محبّت خالی باشـد: قوام همه موجودات به محبّت منوط و وابسـته است و انتظام سلسـله ممکناب بـدان مربوط می باشد. هیچ دلی نیست که از لمعه محبت در آن نوری نباشد و هیچ سری نیست که از نشئه محبّت در آن شوری

نباشد:

زعشق است آمد شد ماه و مهر

درنگ زمین و شتاب سپهر

همه ذرّات عالم مجذوب یکدیگرند:

ذرّه ذره کاندرین ارض و سماست

جنس خود را همچو کاه و کهرباست

جویبار زلال عشق و محبّت در همه ارکان وجود جریان دارد:

سرّ حُبّ ازلی در همه اجزا ساری است

ورنه بر گل نزدی بلبل بیدل فریاد

محبّتی که شرعاً مستحسن و پسندیده است و از جمله صفات حسنه است و سر فصل و گل سرسبد محبّتهاست، محبّت به خداست و آنچه منسوب به اوست. اگر کسی دیگر بجز خداوند متعال شایسته محبّت باشد به جهت انتساب به اوست. همه چیز از آثار قدرت حق است و ازین حیث شایسته محبت است.

اگر آدمی به خود و آنچه ازوست محبت دارد از جهت آن است که وجود و هستی او از خداست. هستی اصلی ازوست و ما همه هستی نما هستیم که به

طرفه العینی به اشاره او نابودیم. اگر خدا لحظه ای دامن بی نیازی از کون و مکان بر چیند گرد نیستی بر فرق عالمیان نشیند. چگونه می شود که انسان خود را دوست داشته باشد و آنکه را کل هستی و قوام وجود در دست اوست دوست نداشته باشد؟ مگر جاهل، غافل و یا کافر باشد. هیچ لذّتی نیست که از ثمره شجره او باشد و هیچ احسانی نیست که نه در خوان عطای او باشد. هر نعمتی از دریای بی انتهای او قطره ای است و هر راحتی از بحر بیکران نعمتهای او جرعه ای؛ اسباب عیش و شادی از او آماده و خوان خرّمی او نهاده:

چنان پهن خوان کرم گسترد

که سیمرغ در قاف روزی خورد

ز ابر افکند قطره ای سوی یم

زصلب آورد نطفه ای در شکم

از آن قطره لؤلؤی لالا کند

وزین صورتی سرو بالا کند

سبب دیگر در محبّت به ذات بی مثال حضرت معبود حسن و جمال و تمامیّت

ص:۱۸۳

و کمال باشـد که جمال خالص و کمال مطلق منحصـر در ذات پاک حق جلّ شأنه است. پس اگر جمالی که آمیخته به چندین نقص است سـزاوار محبّت باشـد؛ چگونه خواهـد بود آن کمـال کامـل و جمال مطلقی که همه کمالها و جمالها پرتوی از ذات مقدّس اوست:

گرغالیه خوشبو شد در گیسوی او پیچیده

ور وسمه کمانکش شد در ابروی او پیوست

غـایت کمال مخلوق که به آن سـزاوار محبت و دوستی می شود؛ معرفت خـدا و علم به صـفات او و شـناختن قـدرت و صـنایع افعال اوست. اوج کمال انسان قرب به درگاه سـبحانی می باشد. پس اگر کمال و جمالی شایسـته محبّت باشد، مخصوص ذات باری تعالی خواهد بود.

فضـیلت انسان به نفس ناطقه و موهبت عقل است و این نفس و عقل شـعله ای است از مشـعل جلال حق و پرتوی است از اشعه جمال مطلق؛ گلی است از گلزار عالم قدس و سبزه ای است از جویبار چمن انس روح انسانی از امر پروردگار

است، و یَسْـئلونک عَنِ الروح قُـلْ الروحُ مِنْ اَمْرِرَبّی؛ «ای پیـامبر از تـو در بـاره روح می پرسـند بگـو روح از امر پروردگـار من است» (اسراء/۸۵).

از سوی دیگر آدم علیه السـلام خلیفه خداونـد در زمین است: اِنّی جاعلٌ فی الاَرضِ خلیفهً ؛ «همانا که من در روی زمین خلیفه ای می گمارم» (بقره/ ۳۰)و آدم و فرزندان آدم بدین مناسـبت مستحق اَفسر عبادت گردیدند و به همین جهت بندگان وقتی به مصـیبتی گرفتار شوند بی اختیار متوسّل بپروردگار خود می گردند و بر اثر عبادت و بندگی به مرحله تقرّب می رسند و به این افتخار نائل می گردند که به دوستی حق می پیوندند و از طریق محبّت به او نزدیک می شوند.

دیگر از مناسـبتهایی که بین خـالق بـا مخلوق است و سـبب محبّت به رب العزّه می شود؛ آن است که نمونه بسـیاری از اخلاـق الهیّه و صفات ربوبیّت مانند علم، نیکی و احسان و لطف و رحمت در بندگان وجود دارد. حقیقت اعلا و مراتب

والای این صفات در حضرت حق جمع است و تنها اوست که به جهت این صفات کمال خالی از نقص، مستحقّ محبّت است. تنها پیامبران علیهم السلام و اولیاء حق اند که می توانند بدور از عالم شهوات و آلودگیها کوس محبّت خالق زنند و متصّل به عالم قدس شوند و می رسند به جایی که مستغرق مشاهده جمال و محو مطالعه جلال و خیر محض می شوند و چنان بهجت و لذّتی برای آنها حاصل می گردد که همه بهجتها و لذّتها در جنب آن مضمحل می گردد؛ مانند نور ستارگان در برابر خورشید عالمتاب:

امروز در آن کوش که بینا باشی

حیران جمال آن دل آرا باشی

و این حالت استغراق دست نمی دهد مگر به حصول تجرّد از بدن. بدین جهت است که اولیاء حق مشتاق مرگ اند و انس آنها به مرگ بیش ازانس کودك است به پستان مادر.

حجاب چهره جان می شود غبار تنم

خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است

روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

و این محبّتی که برای چنین نفسی حاصل می شود؛ نهایت درجات عشق و غایت کمالی است که برای نوع انسانی تصوّر می توان کرد و این، اوج مقامات و اصلان و کاملان است. و این مقام، عشقی است که عرفا به نظم و نثر آن را بسیار مدح و ستایش کرده اند و سعادت را در همین عشق و محبّت به ذات یگانه حق دانسته اند که همه چیز از آن است و مقصود از ایجاد کائنات و مطلوب از آفرینش مخلوقات است:

جز محبت هر چه بودم، سود در محشر نداشت

دین و دانش عرض کردم کس به چیزی بر نداشت

فساد قول کسانی که محبّت به خدا را انکار می کنند: می گویند محبّت خدا

ممکن نیست مگر به طاعات خدا و چون حقیقت محبّت متوقّف و وابسته به جنسیّت است؛ به این جهت انس و شوق و لذّت مناجات پروردگار را نیز فاقدانـد. در صورتی که دوستی خدا و رسول صلی الله علیه و آله از واجبات عینی است و در آیات و اخبار بسیار از محبّت خدا به بندگان و محبّت بندگان نسبت به خدا سخن گفته شده است. از جمله: الّذینَ آمَنُوا اَشَدُّ حُبّاًلِلهِ؛ «آنها که اهل ایمانند کمال محبّت و دوستی را فقط به خدا مخصوص دارند» (بقره/ ۱۶۵).

در آیه دیگر می فرمایـد: قُلْ اِنْ کانَ آباءُ کُمْ وَ اَبْناءُ کُم وَ اِخوانکم وَ اَزْواجُکُم وَ عَشیرتکم وَ اَمْوالٌ اقترفتُمُوها و تجارهً تَخْشَوْنَ کَسادَهـا وَ مَساکن ترضونَهـا اَحَبَ اِلَیْکُم مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهـادٍ فی سَبیلِهِ فَتَرَبَّصُوْا حَتّی یـأتی اللهُ بـاَمْرِهِ وَ اللّهُ لایَهْدِی القَوْمَ الَفاسِقینَ ؛ «بگو، امّت را که ای مردم اگر شما پدران و پسران و برادران و زنان و خویشاوندان خود را و اموالی که جمع آورده ایـد و مال التجاره ای که از کسادی آن بیمناکید و منازلی که بدانها دل خوش داشته اید، بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست دارید منتظر باشید تا امر نافذ و قضای الهی جاری گردد. خدا ستمکاران و بدکاران را هدایت نخواهد کرد.» (توبه/ ۲۴).

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هیچکس از شما مؤمن نیست مگر اینکه دوستی خدا در دل او بر دوستی غیر خدا غالب باشد.

و نیز روایت است که چون ملک الموت نزد حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام

برای قبض روح او آمد؛ جناب ابراهیم علیه السلام فرمود: هَلْ رأیتَ خلیلاً یُمیتُ خلیلَهُ؟ آیا هرگز دیده ای که دوستی دوست خود را بمیراند؟ از سوی حضرت باری تعالی خطاب رسید: هَلْ رَأیْتَ مُحِبّاً یَکرَه لِقاءَ حَبیبِهِ؟ آیا دیده ای که دوستی از ملاقات دوست خود کراهت داشته باشد؟

ابراهیم علیه السلام عرض کرد: خدایا! امر کن مرا قبض روح کند؛ تا به لقاء تو نایل آیم.

یکی از یاران خدمت سرور کاینات صلی الله علیه و آله رسید و گفت: مَتی السّاعَه؟ قیامت چه

وقت است؟ حضرت فرمود: برای قیامت چه مهیّا کرده ای؟ گفت: نماز و روزه ای قابل نیندوخته ام؛ امّا خدا و رسولش را دوست دارم. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: اَلمرءُ مَعَ مَن اَحَبَّهُ: هر کس با دوست خود محشور خواهد شد.

به حضرت داوود علیه السلام خطاب شد: ای داوود به مردم بگو: من دوست می دارم هر که مرا دوست دارد؛ و انس دارم با کسی که به من انس دارد. هر که مرا برگزیده من نیز او را بر گزینم.

حضرت علی علیه السلام در دعای کمیل می گوید: خدایا من بر عذاب تو در روز قیامت صبر می کنم امّا فراق و دوری تو را چگونه تحمّل کنم؟ فَهَبْنی یا اِلهی وَ سَیِّدی وَ مَوْلایَ صَبَرْتُ عَلی عَذابِکَ فَکَیْفَ اَصْبِرُ عَلی فِراقِکَ؟؛ «خدایا! تاب دوری تو را ندارم! چه کنم؟».

حضرت امام زین العابدین علیه السلام در مناجاتهای خود بارها از محبّت و شوق خود به لقای پروردگار سخن گفته است: از جمله به تضرّع می گوید: وَ لِقاءکَ قُرّهُ عَیْنی وَ وَصلک مِنّی نفسی و الیک شوْقی و فی محبّتِک وَلَهی و الی هَواک صبابتی و

رضاک بُغْیتی؛ «خدایا! دیدار تو روشنی چشم من و وصال تو آرزوی دل غمدیده من است و بسوی تو اشتیاق جان من و ...».

خاک درت بهشت من، مهر رخت سرشت من

عشق تو سر نوشت من، راحت من رضای تو

و نیز عرض می کند: الهی مَنْ ذَالّذی ذاقَ حلاوه مَحَبَّتَک فَرام مْنِکَ بدَ لاًوَمَنْ

ذَالذّی انس بِقُربک فابتغی عنک حِوَلاً؛ «خدایا! کیست که شیرینی محبّت تو را چشیده و غیر تو را دوست گرفته و کیست که به نزدیکی تو انس داشته و روی به دیگری آورده است».

هر کس که تو را شناخت جان را چه کند؟

فرزند و عیال و خانمان را چه کند؟

ص:۱۸۷

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی

دیوانه تو هر دو جهان را چه کند؟

در جای دیگر عرضه می دارد: بارالها! مرا از جمله کسانی قرار بده که در جویبار سینه ایشان درخت اشتیاق تو استوار گشته و شعله محبّت تو اطراف دلهای ایشان را فرو گرفته و از سر چشمه صدق و صفای تو جرعه ها می نوشند. ای خدای من! چه شیرین است بر دلها یاد تو و چه نیکوست طعم محبّت تو و چه صافی و گواراست زلال قرب وصال تو! از سوی دیگر محبت نسبت به ذات پاک ذوالجلال لذیذترین لـذّات است.و چون لذات تابع ادراکاتند و انسان جامع قوای چندی است که برای هر یک از آنها لـذّتی است. از جمله قوه عاقله که آن را بصیرت باطنی نیز می گویند، مقتضای آن، معرفت حقایق اشیاء و احاطه علمی موجودات می باشد؛ لـذّت آن در علم و معرفت است. منتهای کمال انسانی و اشرف صفات، علم می باشد و لذّت هر علم به قدر شرف آن علم است و شرافت هر علم به قدر شرافت معلوم می باشد. از این جا نتیجه می شود که اگر دیده بصیرت باطنی کور نباشد؛ لذّت شناخت خالق کلّ و مربّی کاینات قوی ترین لذّات است.

امّا کسی که به لـذّت معرفت خدا و مطالعه جمال و جلال کبریا نرسیده باشد همچون کوری است که لذّت نگاه به صورت و منظره جمیلی را ادراک نکرده است.

به همین جهت گفته انـد: مَنْ ذاقَ عَرَفَ: هر که چشید فهمید. به همین جهت آفاق عالم ربوبیّت که غیر متناهی است میدان ادراک اهل محبّت و معرفت است. هر که این لـذّت را چشید، همه غمهای او زایل و جمله خواهشهای او باطل می شود و دل او مستغرق لجّه عظمت و معرفت می شود. دل او به یاد یک کس بسته و از همه یادها و فکرها رسته می شود.

سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض

به هوای سرکوی تو برفت از یادم

رسیدن به درجه لقاء و مشاهده، موقوف است به تحصیل معرفت در دار دنیا.

پس کسی که در دنیا خدا را نشناخت و در این عالم لذّت معرفت او را نیافت؛ چگونه در آن عالم به بهجت مشاهده جمال حق می رسد؛ حشر هر کسی به نحوی است که بر آن مرده و مردن هر کسی به طریقی است که بر آن زیسته: و مَنْ کانَ فِی هذِهِ اَعْمی فَهُوَ فِی الآخِرهِ اَعْمی و اَضَلُّ سَبیلاً؛ «هر کس در دار دنیا کور باشد (و دچار جهل و ضلالت) در دار آخرت نیز کور و گمراه خواهد بود.» (اسراء/ ۷۲).

از این جا روشن می شود که اصل همه سعادتها ومایه همه بهجتها و سرورها معرفت خداست که در شریعت مقدّس از آن به ایمان تعبیر می شود.

طریق تحصیل محبّت خدا: چون فضیلت و شرافت محبّت خدا را دریافتی؛ سعی کن تا این گوی از میدان بربایی و به این افسر کرامت مکرّم گردی:

به عزم مرحله عشق پیش نه قدمی

که سودهاکنی را این سفر توانی کرد

طریق تحصیل محبّت خدا دو چیز است:

اول - دوام فکر و ذکر و مداومت بر یاد خدا و تفکّر در عجایب صنع و اندیشیدن در صفات کمالیه و جمالیه وجلالیّه و آنچه از نعمتهای بی پایان خود برای بندگان آفریده؛ و مناجات با او در خلوت و مواظبت نمودن بر طاعات و عبادات بشرطی که دل را از علایق دنیوی پاک سازد و خانه دل از غیر محبّت حق بپردازد.

دوّم : تحصیل معرفت خدا و مسلّط ساختن معرفت او بر خزانه دل با طاعت و عبادت و تضرّع و ابتهال به درگاه خداوند متعال: وَاعْبُد ربّکَ حتّی یأتیکَ الیقین «پیوسته به عبادت خدا مشغول باش تا یقین (مرگ) بر تو وارد شود» (حجر/ ۹۹).

خداوند متعال به بندگان وعده فرموده است که اگر در راه معرفت او گام بر دارند؛ آنها را به سر چشمه هدایت می رساند: وَالّذینَ

جاهَدوُا فِینا لَنَهْدَینَّهُم سُبُلَنا؛

«آن کسانی که در راه معرفت ما جهاد کردند؛ آنان را به راه هدایت می بریم و هدایتشان می کنیم». (عنکبوت/ ۶۹).

راه دیگر اندیشیدن در مظاهر صنع و آثار قدرت الهی است که از حدّ شمار

بیرون است و احاطه عقول و افهام به آن ممکن نیست و اگر عمرها در بیان آن صرف شود به انجام نمی رسد. در جهان هستی هیچ موجودی نیست از محسوسات و معقولات و حاضر و غایب مگر این که شاهدی است صدق بر وجود او. امّا شدّت ظهور سبب خفای او از بعضی دیده های ناتوان است. چنان که دیده خفّاش به جهت شدت ظهور آفتاب از درک آن عاجز است:

جلوه گربی پرده روی او ولی

هیچکس را طاقت دیدار نیست

علاوه بر این، چون شناختن اشیاء به اضداد است و روز بدون شب و سیاهی بدون سپیدی شناخته نمی شود و خداوند متعال را نمی تواند ضدّ و ندّی باشد و این امر برای ذات واجب الوجود ناممکن است؛ تنها از طریق تحصیل معرفت و شناخت مظاهر ربوبیّت که ظاهرتر از همه چیز است و سبب وضوح کل است میسّر می باشد:

آفتاب آمد دلیل آفتاب

گر دلیلت باید از وی رخ متاب

در قرآن کریم آمده است: قُل لَوْ كانَ البَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبّی لَنَفِذَ البَحْرُ قَبْلَ اَنْ

تَنْفَدَ كَلِماتُ رَبّی وَ لَوْجِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً؛ «ای رسول ما به امت بگو که اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب شود، پیش از آن که کلمات الهی به آخر رسد،

دریا خشک خواهد شد هر چند دریایی دیگر ضمیمه آن کنند» (کهف/ ۱۰۹).

چه نشانه هایی برای دوستی خداوند در بندگان وجود دارد؟ - شاید هر کسی چنان پندارد که او خدا را دوست دارد؛ امّا در حقیقت دوستی و محبّتی نیست؛ بلکه پنداری است و گاه غرور و خود فریبی. برای اینکه حقیقت محبّت محبّ صادق روشن شود؛ نشانه هایی چند در محبّ ذات حق باید وجود داشته باشد:

اول : آن که طالب لقاء و شایق مشاهده و عیان بوده باشد و چون وصول به این مرتبه بر مرگ موقوف است باید مشتاق مرگ باشد و اصلاً مرگ بر او گران نباشد. مگر کسی از جهت طاعت و عبادت بیشتر می خواهد که مرگش به تأخیر افتد تا آمادگی بیشتر برای وی فراهم گردد. صداقت این امر از اعمال خیر و عبادات چنین

شخصی روشن می گردد.

دوم: آن که طالب رضای خدا باشد و خواسته او را بر خواسته های خود برتر بداند. نشانه چنین طالبی ترک معاصی و اختیار عبادت و طاعت است.

سوم: آن که پیوسته به یاد خدا باشد و دلش مشغول به ذکر حق باشد و بجز حدیث او نشنود و به غیر از نام او نخواند و نجوید. با کتاب آسمانی او انس گیرد و اوقاتی در شنیدن احادیث بگذراند.

چهارم : آنکه همیشه میل به خلوت داشته باشد که مناجات با خدای خود کند. زمانی به او راز گوید، ساعتی عذر تقصیرات خواهد، گاهی آرزوهای خود را باز گوید:

گریزانم از آن، از انجمنها

که در دل خلوتی بایار دارم

در اخبار آمده است که: دروغ می گوید هر که دعوی محبّت خدا کند و چون ظلمت شب فرا رسد به بستر خواب رود و از یاد محبوب غافل باشد و خدای خود را در نهانخانه دل به فراموشی سپارد.

خواب بر عاشقان حرام بود

خواب، آن کس کند که خام بود

پنجم : آن که بر هیچ چیز از امور دنیا که از دستش برود افسوس نخورد و متالم نگردد. در مصائب و بلیّات صابر و شاکر باشد و جزع و بی تابی نکند و اگر همه دنیا به او روی آورد فرحناک نگردد؛ بلکه غم و فرح او از محبوب لم یزل و لایزال باشد و بس.

عاشقان را شادمانی و غم اوست

دستمزد و اجرت خدمت هم اوست

ششم: آن که بر همه بندگان خدا مشفق و مهربان باشد. دوستان خدا را دوست بدارد و دشمنان خدا را دشمن.

هفتم: از هیبت و عظمت الهی خائف باشد و در زیر لواء کبریا و جلال خداوند متذلّل و مضطرب باشد. همچنانکه معرفت جمال الهی موجب محبّت می گردد، درک عظمت و جلال او باعث خوف و دهشت می شود.

هشتم: این که محبّت خود را پوشیده دارد و در نزد مردمان به دعوی محبّت بر نخیزد که اینها با تعظیم محبوب و هیبت و جلال او مخالف است. دوستی، سرّی است که بین محبّ و محبوب می باشد و فاش نمودن آن سزاوار نیست.

باری، دوستی خداوند نه کاری سرسری است. دوست باید درین راه تسلیم فرمان محبوب شود و به آن چه فرماید، عمل کند. چون ابراهیم خلیل علیه السلام که درخواب دید باید فرزند عزیزش حضرت اسمعیل علیه السلام را در راه خدا قربانی کند. این رؤیا را با هاجر در میان گذاشت. گفت: ای هاجر! موهای فرزندت را شست و شو بده و شانه بزن و لباس نو بر او بپوشان که می خواهم او را به دوست هدیه کنم. هاجر چنین کرد و چهره اش را بوسید و با او وداع کرد. ابراهیم علیه السلام دست فرزند را گرفت و او را به قربانگاه عشق برد تا فرزند عزیز خود را در پیشگاه حق ذبح کند.

اسمعیل علیه السلام به پدر گفت: یا ابَتِ افعَل ما تؤمر آن چه بدان مأموری انجام بده. ابراهیم علیه السلام کارد بر گلوی فرزند نهاد نبرید. اسماعیل علیه السلام گفت: فرمان حق را بجا آورد. ابراهیم علیه السلام گفت: چه کنم؟ کارد نمی برد. اسمعیل گفت: پدرجان! سَرِکارد را

در خلقم فرو بر. در آن وقت آواز بر آمد که: ای ابراهیم. قد صدّقتَ الرؤیا. به خوابت جامه راستی پوشیدی. دست از اسمعیل بدار و این گوسفند را به جای وی قربان کن. آری:

شوریده نباشد آن که از سر ترسد

عاشق نبود آن که ز خنجر ترسد

عاشقان کشته معشوق اند و در مقام تسلیم و رضا در برابر محبوب آماده اجرای فرمان اند.

۶۱. در بیان حقیقت شوق

از جمله ثمرات محبّت به خدا شوق لقای او و انس به ذات اقدس اوست. اصل شوق عبارت است از میل به چیزی و رغبت به امری در حال غیاب آن. پس شوق به امری که حاصل و حاضر است معنی ندارد. شوق به چیزی پیش می آید که از

وجهی ادراک آن شده باشد. بالاترین مراتب شوق، شوق به خدا و لقای اوست. و چون شوق رسیدن به آنچه اجمالاً وجود آن را دانسته و تفصیل آن مجهول است؛ نهایت آن وقتی است که برای بنده عظمت و کبریا و جمال و جلال و صفات و افعال و احکام الهی کشف شود و این امر نه در دنیا و نه در آخرت امکان ندارد؛ بدین جهت هرگز آتش شوق بنده مشتاق فرو نمی نشیند. این شوق مایه بهجت و لذّت است و پیوسته در ترقی است و می خواهد به مرتبه بالاتر برسد.

در اخبار حضرت داوود علیه السلام وارد است که من دلهای مشتاقین را از نور خود آفریده ام. پس چون به میدان شوق قدم گذاری آرزوها و مرادهای دنیا را وادع کن و هواهای نفسانی را ترک نما:

سرکویش هوس داری هوا را پشت پایی زن

در این اندیشه یک رو شو دو عالم را قفایی زن

و امّا انس عبارت است از اشتغال دل به ملاحظه محبوب و محو شدن آن در شادی قرب و مشاهده حضور ونظر به مطالعه جمال بدون التفات به دیگری.

کسی که به مقام انس رسید طالب خلوت و عزلت می گردد و دوری از مردم را

می خواهد؛ زیرا مصاحبت مردمان دل او را از توجّه تام به خدا مشغول می سازد.

حبّ فی الله و بغض فی الله : از جمله محبّتهای پسندیده حبّ فی الله است که دوستی در راه خدا باشد؛ همچنان که بغض فی الله از عداوتهای مستحبّه است و فضیلت و ثواب این دو بسیار است. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: آگاه باشید که هر که دوست داشته باشد در راه خدا و دشمن داشته باشد در راه خدا و عطا و منع او در راه خدا باشد، او از جمله برگزیدگان خداست.

سخط و انکار و اعتراض بر اراده و تقدیر الهی : این صفت منافات با توحید و ایمان دارد و موجب خشم و سخط پروردگار عالم است. بنده عاجز ذلیل بی تمیز را که به اسرار قضا و قدر جاهل است و به مقتضای حکمت پروردگار غافل چه جای اعتراض بر خداوند حکیم و خبیر است؟

ما بنده ایم و عاجز او حاکم است و قادر

گر می کشد به زورم ور می کشد به زاری

در خبر قدسی آمده است که منم خدایی که بجز من خدایی نیست؛ پس هر که صبر نکند بر بلای من و راضی نشود به قضای من و شکر نکند از برای نعمتهای من خدایی بجوید سوای من. ضد سخط رضاست و آن عبارت است از ترک اعتراض بر مقدرات الهی در باطن و ظاهر قولاً و فعلاً صاحب مرتبه رضا پیوسته در لذّت و بهجت و سرور و راحت است؛ زیرا فقر و غنا و عزّت و ذلّت و مرض و صحّت و حیات و ممات در نزد چنین بنده ای مساوی است و هیچ کدام بر دل او گران نیست. همه چیز را از خدا می داند و از جهت عشق و محبّتی که به ساحت کبریائی دارد، از آن چه بدو می رسد راضی است:

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جدّ

ای عجب من عاشق این هر دو ضدّ

ناخوش او خوش بود بر جان من

جان فدای یار دل رنجان من

مقام رضا افضل مقامات دین و اشرف منازل مقرّبین است.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله از عدّه ای از اصحاب خود پرسید: چه نوع کسانید؟ گفتند:

مؤ□نانیم. رسول صلی الله علیه و آله فرمود: چه چیز علامت ایمان شماست؟ گفتند: صابریم در وقت بلا شاکریم در هنگام نعمت و راضی هستیم به موارد رضای خداوند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: به خدای کعبه قسم که مؤ□ن هستید.

موسی بن عمران علیه السلام به خداوند گفت: بارالها! مرا به امری ره نمای که در آن رضای تو باشد. فرمود: رضای من در آن است که تو به قضای من رضا دهی.

از حضرت سیّد الساجدین علیه السلام منقول است که فرمود: صبر و رضا رأس همه طاعات است. و هر که صبر کند و راضی شود در آنچه خدا برای وی مقدّر کرده است و راضی شود به قضای حق، خدا نیز از برای او مقدّر نمی کند مگر آنچه خیر اوست.

رضای خدا از همه چیز بالاتر است. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

ص:۱۹۴

وَمَساکِنَ طَیِّبَهً فی جَنّاتِ عَدْنٍ و رضوانٌ مِنَ اللهِ اَکْبَرُ؛ «(اهل ایمان) را در عمارات نیکوی بهشت منزل دهد و برتر و بزرگتر از هر نعمت مقام رضا و خشنودی خدا را به انسان کرامت فرماید (توبه/ ۷۲).

مقام رضا از ثمرات محبّت است: زیرا محبّت با کسی رضایت به افعال محبوب را در پی دارد. دوستی محبّ صادق به مرتبه ای رسد که مستغرق در دوستی خدا گردد و مشاهده جمال محبوب او را چنان به خود مشغول سازد که اگر درد و المی بر او وارد شود مطلقاً الم آن را احساس نکند، بلکه در دل خود احساس بهجت و سرور نماید. شکی نیست که محبّت خداوند سبحان بالاترین محبّتها و مشغولی دل به پیشگاه والای حق بزرگترین مشغولیهاست. آنکه از باده محبّت چنین محبوبی مدهوش گردد خویشتن را از یاد می برد و حتی احساس لذّت می کند و می گوید:

در بلا هم می چشم لذّات او

مات اویم مات اویم،مات او

گاه محبّ احساس درد و ادراک الم می کند و لیکن به علّت استغراق در محبّت دوست به مرتبه ای می رسد که به آن راضی و راغب و شائق است و اگر بندبندش از

هم جدا کنند، مسرور و مبتهج باشد و زبانش به این مقال مترّنم:

عاشقم بر رنج خویش و درد خویش

بهر خشنودی شاه فرد خویش

در عالم عشق و محبّت شگفتی هاست. در سرگذشت عاشقان حق عجایب و غرایبی است که تا کسی به آن وادی قدم ننهد نمی تواند باور کرد:

اگر به اقلیم عشق روی آری

همه آفاق گلستان بینی

آنچه ناگفتنی است آن شنوی

آنچه نادیدنی است آن بینی

از مضیق حیات درگذری

وسعت ملک لامکان بینی

آنچه داری اگر به عشق دهی

کافرم گرجوی زیان بینی

زنان مصری آن چنان محو جمال یوسف شدند که دستهای خود را به جای ترنج بریدند و نفهمیدند. چون است حال آنکه محو جمال شاهد ازلی شود و از تنگنای جهان به ملک لامکان قدم گذارد؟

ص:۱۹۵

رضا با دعا منافات نـدارد : زیرا خداونـد متعال ما را به دعا کردن امر فرموده است: اُدعُونی اَستَجِبْ لَکَمْ؛ «مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم.»

دعا کلیـد سعادت و مفتاح حاجات است. نفس انسانی از دعا روشن و منوّر و آینیه دل با دعا از زنگ کدورتها پاک و پاکیزه می شود. اگر نوشیدن آب برای رفع تشنگی و خوردن غذا برای دفع گرسنگی با دعا منافات داشته باشد، دعا کردن هم با رضا مخالفت خواهـد داشت. همچنین انجام دادن طاعات و عبادات و امر به معروف و نهی از منکر و دوری از معصیت خداوند متعال و بقیه امور تکلیفی و عبادی با فضیلت رضا و شرف آن منافات نخواهد داشت. رضا در اموری است که از ساحت اقدس الهی و به امر او بر بندگان وارد می شود و مقتضای حکمت بالغه خداوند است.

در بیان تحصیل رضا: طریق تحصیل مقام رضا آن است که سعی کنـد با ادامه ذکر و یاد خداونـد در قلب و فکر در آثار و عجایب صنع او و تدّبر در حکمتها و

مصالحی که در مخلوقات قرار داده محبّت خداونـد را بـدست آورد. از طریق مواظبت بر طاعات و عبادات و تضـرّع وزاری و مناجات بـا محبوب ازلی انس و محبّت خود را نسبت به خالق جهان و خداونـد رحمان و رحیم افزایش دهـد؛ علایق دنیوی و نفسانی را کم نمایـد تا محبّت او به مرتبه ای رسد که محو خیال دوست گردد و در برابر مصائب و بلاها صـبور و شاکر باشد و رضا به امر دوست دهد و از آنچه بر او وارد می شود - از غم و شادی و محنت و نعمت - راضی و مسرور باشد و بگوید:

بر نمی دارم از این در سر خود ای دربان

صد ره از سنگ جفای تو گرم سرشکند

سرگذشت محبّان و دوستان حق را مطالعه باید کرد و دید آنان چگونه در برابر شدائد ایستادگی کرده و در راه دوست سر و جان فدا کرده و تا آخرین لحظه دم از رضایت حق زده اند و شوکران محنت نوشیده اند.

بایـد طالبان مرتبه رضا آیات و اخباری که در رفعت مرتبه اهل بلا و مقام اهل رضا رسـیده است ملاحظه و احادیثی که در اجر و ثواب آنها وارد شده است مطالعه کنند. و نیز باید برای تحصیل رضا در این نکته تأمل کند که خود به عاقبت هر امری جاهل است و خالق او به خیر و صـلاح هر امری نسـبت به هر کسـی احاطه کامل دارد؛ پس آنچه در حق هر کسی مقدّر فرموده؛ البّته خیر و مصـلحت او در آن است اگر چه سـرّ آن را نفهمد. علاوه بر این آیا از سـخط و عدم رضایت او چه نتیجه ای حاصل می شود؟ آیا به خاطر او تغییر قضا و قدر داده می شود. و اوضاع کارخانه هستی به میل او می گردد؟ پس باید بگوید:

در دایره هستی ما نقطه تسلیمیم

رأی آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی

در سر گذشت مقربـان الهی و بـار یافتگان بارگاه ربّانی می خوانیم که به انواع بلاها گرفتار بودنـد و در بادیه محبّت، خارهای مصیبت به پای آنها خلیده و چهره آنان از خوناب جگر سرخ شده است. پس به امید تحصیل محبّت و رضای خداوند

باید صبر بر شدائد کند و دشواریهای راه قرب الهی را بر خود سهل و آسان نماید.

حزن و انـدوه : و آن عبارت است از حسـرت بردن و متألّم بودن به جهت از دست رفتن مطلوبی یا فقدان محبوبی که مربوط به امور اخروی باشـد؛ درین صورت حزن و انـدوه از صـفات حسـنه و موجب اجر و ثواب استماننـد: قضا شدن نماز و ... و اگر حزن و انـدوه مربوط به امور دنیوی باشـد؛ چون این حزن و انـدوه همراه بـا کراهت و اعـتراض بر مقـدرات الهی است؛ صـفتی است ناپسـند و بی ارزش؛ چون مقاصـد دنیوی و مشـتهیات عـالم محکوم به فنـا و زوال است. این نوع حزن و انـدوه دل را می میراند و آدمی را از طاعت و عبادت باز می دارد. جز کمالات نفسانی و اموری که در مراتب عالی هستند همه چیز از حیوان و جمـاد و امتعه و کالاهـا و اموال و اهـل و عیـال همه در معرض فنا و زوال انـد. کـدام گل در چمن روزگار شـکفت که دسـت باغبان حوادث آن را نچید و کدام سرو در جویبار این

عالم سر بر کشید که ارّه آفات آن را از پا در نیاورد، هر شام پدری در مرگ فرزند می نالد و هر صبح فرزندی در عزای پدر یا مادر جامه چاک می زند:

خیّاط روزگار بر اندام هیچکس

پیراهنی ندوخت که آخر قبا نکرد

هرگاه انسان به دیده عبرت و بصیرت به این مرحله بنگرد و فنای همه چیز را - هر روز و هر ساعت ببیند؛ غم و حسرت او بر گذشته زایل می شود و به امور عقلیّه و سعادت حقیقیّه بیشتر توجّه می کند و به دنبال تحصیل مقامات معنوی گام بر می دارد. بر عاقل لازم است که بر وجود چیزی که شأن او فناست شاد نشود و از زوال آن اندوهناک نگردد. علی علیه السلام به دنیا می فرمود با درهم و دینار و متاع فریبنده ات نمی توانی مرا فریفته کنی. برو و از من دور شو که من تو را سه طلاقه کرده ام و به تو رجوع نمی کنم:

نه لایق بود عیش با دلبری

که هر بامدادش بود شوهری

هر دسته ای از مردم به چیزی دل خوش کرده و بدان مسرور و مبتهج و از فقدان

آن غمگین اند؛ تنها خردمندان که به کمالات نفسانی راضی اند و غایت نشاط شان به عبادت و مناجات با خداست و این مرتبه تابدان جا می رسد که مردان حق هیچ ابتهاج و شادی جز انس باحضرت حق و استغراق در لجّه انوار جمال جمیل مطلق ندارند؛ و بقیه امور در نظر آنان همچون سرابی است فریبنده و چشم نواز ولی در باطن هیچ و پوچ.

جهان ای برادر نماند به کس

دل اندر جهان آفرین بند و بس

چه بندی دل خود برین ملک و مال

که هستش کمی رنج و بیشی ملال

چه نیرنگ با بخردان ساخته است

چه گردنکشان را سرانداخته است

آنچه ما را از ملک و مال و سایر زخارف دنیا داده اند امانتی است که فردا آن را باید باز پس دهیم و عاقل چگونه به سبب رد امانت محزون و غمناک گردد.

سقراط حکیم گفته است: من هرگز محزون نگشته ام زیرا که دل به هیچ چیز نبسته ام که از فوت آن محزون شوم.

ص:۱۹۸

جهان از نام آن کس ننگ دارد

که از بهر جهان دل تنگ دارد

بی اعتمادی بر پروردگار و اطمینان داشتن به وسائل و وسایط: این صفت رذیله از مهلکات ومنافی ایمان است. دنیا و آخرت بنده از بی اعتمادی نسبت به خداوند رحمن که نوعی شرک است تباه می گردد. در قرآن کریم آمده است: اِنَّ الّذِینَ تَعْبُدوُنَ مِنْ دُونِ اللّهِ لا یَمْلِکُونَ لَکُمْ رزقاًفَابتَغوُا عِنْدَاللّهِ الرِزْقَ وَ اعْبُدوُهُ؛

«همانا کسانی که جز خدا را می پرستید آنها قادر بر رزق شما نیستند؛ پس از خدا روزی طلب کنید و او را بپرستید...» (عنکبوت/ ۱۷).

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر که طلب عزّت کند بواسطه بندگان، خدا او را ذلیل می سازد.

در بیان تو کّل و اعتماد به خدا: ضدّ بی اعتمادی به خدا توکّل بر اوست. توکّل عبارت است از اعتماد کردن و مطمئن بودن دل بنده در جمیع امور خود به خدا و

تکیه کردن بر حول و قوه الهی نمودن. این صفت شریف مبتنی است بر اعتقاد کامل به اینکه هر کاری که در کارخانه هستی روی می دهد؛ همه از جانب پروردگار است و هیچکس را جز او قدرت بر هیچ امری نیست و عنایت و مهربانی او نسبت به بندگان از هر چه تصوّر شود بالاتر و افزونتر است. و کسی که این اعتقاد را داشته باشد؛ اعتماد او به خداست و بس!

پس توکّل تمام نمی شود مگر به قوّت یقین و قوّت نفس که با این هر دو امر سکون و اطمینان حاصل می گردد.

توکّل یکی از منازل راهروان راه سعادت و یکی از مقامات اهل توحید و افضل درجات اهل ایمان است بلکه از واجبات بر افراد با ایمان می باشد. خداوند بزرگ در قرآن مجید می فرماید... و عَلیه فَلْیَتَوکَلِ المُتَوّکّلون؛ «و باید همه صاحبان مقام توکّل هم بر او توکّل کنند» (یوسف/ ۶۷)و نیز می فرماید: اِنَّ اللَه یُحبُّ الْمتَوکّلین؛ «خداوند همه کسانی که بر او اعتماد کنند دوست دارد» (آل عمران/ ۱۵۹) و نیز فرمود: وَمَنْ یَتَوکَلْ عَلَی اللّهِ فَهُوَحَسْبُهُ؛ «و هر که (در هرامر) برخدا توکّل کند خدا

ص:۱۹۹

او را کفایت خواهد کرد» (طلاق/۳).

در تقسیم امور بندگان : اموری که بر بندگان وارد می شود بر دو قسم است:

اول: اموری که از قدرت و وسع بندگان بیرون است. در این نوع امور حقّ آن است که آن را حواله به پروردگار نمایند و افکار دقیق و تدبیرات خفی پنهان در خصوص آنها نکنند.

دوّم: آن که بیرون از قدرت ایشان نیست و برای انجام شدن آن اسباب و وسائلی است که امکان تحصیل آن اسباب فراهم است. در این قسم امور سعی در خصوص آن با توکل منافات ندارد به شرط آن که اعتماد او به سعی خود و اسباب و وسایط نباشد؛ بلکه اطمینان او به خداوند قادر متعال باشد. رها کردن کار و کسب به بهانه توکّل، بسیار نادرست و از خرد بدور است:

گفت پیغمبر به آواز بلند

با توکل زانوی اشتر ببند

گر توکل می کنی بر کار کن

کشت کن، پس تکیه بر جبّار کن

همچنان که خداوند بندگان خود را به عبادت و بندگی امر کرده است تا به سعادت جاوید برسند همچنین از ایشان خواسته است در پی طلب روزی حلال کار و فعالیّت کنند و در هر حال اعتماد و توکّل بر خدا داشته باشند و حتّی در عبادات و طاعات تکیه بر فضل و رحمت خدا باید نمود نه بر اعمال عبادی مانند نماز و روزه و حج و امثال آنها.

در بیان درجات توکّل: برای صفت توکّل در ضعف و قوّت سه درجه است:

اول: آن که حال او در حق خداوند متعال و اعتماد به عنایت پروردگار مثل حال او باشد نسبت به کسی که وکیل او باشد و این حال منافاتی با سعی و تدبیر شخص ندارد.

دوم: آنکه حال او با خدا مثل حال طفل باشد نسبت به مادر. طفل جز مادر کسی را پناهگاه خود نمی شناسد و بر زبان او در حضور و غیاب جز مادر جاری نمی شود. چنین شخصی غرق توکّل خود است و حتی از توکل خود نیز غافل

است. در این حال همه تدبیرات و سعیها منافی این مرتبه است مگر چنگ در زدن به دامن حق با دعا و تضرع.

سوم: این که آدمی در نزد خدا همچون میّت است در دست غسال. چنین شخصی همه حرکات و سکنات خود را از خدا می داند. این بالاترین درجات اعتماد و توکل است. مانند توکل حضرت خلیل الرحمن علیه السلام که در هنگام افکنده شدن در آتش حتی از جبرئیل علیه السلام کمک نخواست. این مرتبه یقین است. این حال بسیار نادر اتّفاق می افتد و وصول به این درجه منافی همه تدبیرات و صاحب آن واله و شیداست.

رفتن یا نرفتن به سوی اسباب روزی برای چنین کسانی که در توکل و اعتماد

به حق غرق گشته اند یکی است و اگر دست به کسب و اسباب هم بزنند مطلقاً توکل آنها به ذات باری تعالی می باشد؛ نه اسباب و وسایط.

در بیان تحصیل صفت توکّل: طریقه تحصیل صفت توکّل آن است که آدمی سعی در تقویت اعتقاد خود نماید تا همه امور خود را از حضرت آفریدگار بداند. اندیشه کند که از زمانی که نطفه ای بیش نبود چگونه در رحم مادر پرورش یافت. بعد از حالت رحم، چه کسی به او مکیدن پستان مادر آموخت، دندانهایش بتدریج رویید و به خوردن غذا عادت کرد. و چه کسی برای او اسباب زیستن فراهم کرد، از هوا و آب و آفتاب حواس ظاهری و قوای باطنی. با این همه، خالق متعال نسبت به او از مادر مهربانتر است و کفایت امور او را کرده و می کند و در قرآن کریم می فرماید: وَ مَنْ یَتَوکَّل عَلَی اللّهِ فَهُو حَسْبُه؛ «هر کسی بر خدا توکّل کند، خدا او را بسنده است» آیا می توان تصوّر کرد که اگر چنین بنده ای جریان امور خود را به خدا واگذار کند، آیا خداوند او را مهمل می گذارد و به خود رهایش می سازد؟ از سوی دیگر در قصص بسیار می خوانیم که خداوند متعال یتیمی فقیر را با عنایت خود به بالاترین مقامات رسانده و ثروتمندی صاحب قدرت را در لحظه ای بر خاک ذلّت نشانده است. آری خداست که شایسته توکل است و اوست که عزّت و

ذلّت می دهد:

یکی را به سر تاج شاهی نهد

یکی را به دریا به ماهی دهد

اگر تکیه گاه بنده خدا باشد و در عین سعی و عمل چشم به الطاف ذات حق بدوزد، خدای متعال مهمات او را کفایت می کند:

دامن آن گیر ای یار دلیر

کو منزّه باشد از بالا وزیر

حبّذا آن مطبخ پر نوش و قند

کاین سلاطین کاسه لیسان ویند

گر بسوزد باغت، انگورت دهد

در میان ماتمی سورت دهد

از علامات توکل آن است که اصلاً اضطراب از زوال اسباب نفع یا مضرّت در او

پیدا نگردد و آرامش و سکون خود را در سایه توکّل بر خدا حفظ کند و زبان حالش این باشد:

دل من در هوس روی تو ای مونس جان

خاک راهی است که در دست نسیم افتاده است

کفران نعمت: و آن عبارت است از نشناختن نعمت کسی و شاد نبودن به آن و صرف نکردن آن در مصرفی که منعم به آن راضی است. کفران نعمت آدمی را در دنیا و آخرت به شقاوت می رساند. در دنیا مایه حرمان آدمی از نعمت می گردد. در قرآن کریم آمده است: فَکَفَرَتْ بِاَنْعُمِ اللّهِ فَاَذاقَها اللهُ لِباسَ الجُوعِ و الخَوْفِ؛ «اهل آن شهر کفران نعمتهای خدا کردند پس خداوند طعم گرسنگی و بیمناکی را به آنها چشانید و بر قامت آنها لباس گرسنگی و خوف برید.» (نحل/ ۱۱۲).

ضد کفران، شکر نعمت است و آن شناختن نعمت است از منعم و از آن شاد بودن و نعمت او را در راهی مصرف کردن که موجب رضایت اوست. شکر منعم حقیقی که خداوند متعال است، آن است که همه نعمتها را از او بدانیم و او را منعم و ولی خود بشناسیم و همه وسایط را مسخّر او بدانیم یعنی اگر کسی دیگر به ما نیکی کرد این نیکی را از خدا بدانیم که قلب او را برای این نیکی مهیّا کرده است. شادمان بودن به نعمتهای خداوند نیز نه از آن جهت که نعمتها را وسیله کامرانی خود قرار

دهد؛ بلکه از آن جهت که می تواند به وسیله آن نعمتها رضایت خداوند را به دست آورد؛ و خود را به قرب او برساند.

بنده باید در دل و زبان حمد خداوند منّان را بجای آورد. حمد دل، آن است که خیرخواه جمیع مخلوقات خدا باشد و نیکویی ایشان را بجوید و حمد زبان آن است که پیوسته شکرگزار خداوند متعال باشد. ارزش نعمتهای خدا را بشناسد و آنها را در راههایی بکار برد که رضای حق تعالی در آن است. اعضا و جوارح را در طاعت حق بکار برد و از عصیان و معصیت بپرهیزد. گوش را از غیبت شنیدن و زبان را از غیبت کردن و تهمت زدن به دیگران نگهدارد. فایده شکر بر زبان اظهار

رضامندی از منعم خود است. در ملاقات یکدیگر باید از سلامت و عافیتی که خدا به ما ارزانی فرموده است شکر گزاری کنیم.

فضیلت شکرگزاری: شکر افضل منازل سعادت و بهترین توشه سفر به عالم نور و بهجت است. سبب رفع بلا و باعث زیادتی نعمتهاست. خداوند در قرآن کریم می فرماید: ما یَفْعَلُ اللّهُ بَعذابِکُمْ اِنْ شَکَرتُم وَ آمَنْتم؛ «اگر شکر خدا بجای آورید و به خدا ایمان داشته باشید، شما را عذاب نمی کند» (نساء/ ۱۴۷).

در جای دیگر می فرماید: لَئِنْ شَکَرتُم لازیدَنّکُم؛- «اگر شکر خدا بجای آورید نعمت شما را افزون می کنیم» (ابراهیم/۷). از صفات خداوند: شکور است: وَاللّهُ

شَکورٌ حَلیمٌ؛ «خداوند بر شکرگزاری بندگان بسیار پاداش دهنده است و در برابر ناسپاسی آنها بردبار می باشد» (تغابن/ ۱۷).

حضرت صادق علیه السلام فرمود: سه چیز است که با وجود آنها ضرری به انسان نمی رسد: دعا کردن در هنگام اندوه بلا، استغفار در موقع ارتکاب گناه و شکرگزاری در زمان نعمت. توفیق شکر نعمت نیز نعمتی است که بر آن شکری واجب است و این شکرگزاری تا به حدّی است که بنده به عجز خود در بیان شکر اعتراف می کند:

از دست و زبان که برآید

کز عهده شکرش بدر آید

ص:۲۰۳

معرفت چیزهایی که رضای منعم حقیقی، خدای تعالی، در آنهاست: بنده شاکر باید چیزهایی را که رضای الهی در آنهاست بشناسد و نیز آنچه را که خلاف رضای اوست بداند. برای چنین شناختی دو راه وجود دارد: اول عقل و دیگری شرع.

عقل اگر چه می تواند به بعضی حکمتها و مصالح عالم پی برد که همان حکمتها مقصود از خلق آنهاست و استعمال آنها در آن حکمتها محبوب حضرت باری تعالی می باشد؛ امّا بعضی حکمتها در پهنه عالم ظاهر است و هر کسی با هر مقدار عقل و

شعوری به حکمتهای آن پی می برد؛ مانند گردش آسمان و زمین، شب و روز و چهار فصل سال و حرکات خورشید و ماه و ... امّا بعضی دیگر خفی و پنهان است و تنها عقلا و حکما و دانشمندان می توانند به اسرار و حکمتهای آنها پی برند. امّا شرع مقدّس که در باب معرفت جهان آدمی را به تدبّر و تفکر واداشته، امور شرعی را به واجبات و مستحبّات و مکروهات و محرّمات تقسیم فرموده و در حکمتهای اوامر و نواهی الهی و آنچه موجب رضایت حق می شود و درباره چیزهایی که سخط و غضب خداوند متعال است به تفصیل بر زبان رسول مکرّم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام و پیروان مکتب آنان سخن رفته است و نکته ای فرو گذار نشده است. پس هر کسی که به وظایف شرعی خود آگاه نباشد نمی تواند به معنی حقیقی کلمه، شکرگزار خدا باشد و حق معرفت حق تعالی را ادا کند. انجام دادن اعمال واجب و اهتمام بر بجای آوردن مستحبّات و اجتناب از محرمات و مکروهات همه شکر منعم است که رضایت خداوند در آنهاست؛ مثلاً اگر طلا و نقره ای که باید در بین مردم در جریان باشد [یا پول رایج کشور اسلامی] را ذخیره کنند و یا از طلا و نقره ظروفی بسازند و در آنها غذاها یا مایعات صرف کنند خلاف حکمت و دستور خداوند متعال است که می فرماید: وَالَّذِينَ يَكْنِزُوْنَ الذَهَبَ و الفِضَّةَ و لا يُنفِقُونها فِي سبيل اللّهِ فَبَشِّرهُم بعذابٍ اَليم؛ «کسانی که طلا و نقره را انباشته می کنند و در راه خدا انفاق نمی کنند به آنان عذاب دردناك الهی را بشارت بده» (توبه/ ۳۴).

ص:۲۰۴

سایر احکام عبادی نیز چنین است.پس شکرگزاری خداوند بزرگ در شناخت حکمتها و راههای عمل بدانهاست. بدون این شناخت اعمال خودسرانه و کم بهاست.

شناختن نعمتهای الهی: نعمت عبارت است ازهر خیر و لذّت و هر سعادت و مطلوب. نعمتها به طور کلی بر دو نوع اند:

اول: نعمتهایی که مطلوب اند امّا نه به جهت خیر دیگر یعنی غرض از آن وصول

به مطلوب دیگر نیست. چنین نعمتهایی مخصوص اند به لذات عالم آخرت مانند لذّت مشاهده جمال الهی و لذاتی که فنا ندارد و شادیی که غمی در پی ندارد و غنایی که فقر به دنبال آن نیست.

اینها همان لذّاتی هستند که خداوند به بندگان نیکوکار خود وعده فرموده است. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:عیشی نیست مگر عیش آخرت.

دوم: نعمتهایی که وسیله خیر و لذّتی دیگر می شوند؛ خواه به خودی خود مطلوب باشند یا نه. و اینها نیز اقسامی دارد:

قسم اول - اخلاق فاضله و صفات حسنه و از آنها قبلاً سخن گفته ایم و جامع همه چهار صفت است: علم، عفّت، شجاعت و عدالت. این صفات با آنکه خود مایه بهجت و شادی اند وسیله رسیدن به لذّات حقیقی اخروی نیز می باشند و در دنیا وآخرت باعث راحت و سعادت اند و ادراک آنها مخصوص به انسان است.

قسم دوم - نعمتهایی است که متعلّق به بدن انسان است مانند: صحت، قوّت، طول عمر و جمال (بدور بودن از نقص و عیب و داشتن استقامت اعضاء و تناسب آنها).

قسم سوم - نعمتهای دنیوی خارج از بدن مانند: مال وجاه و اهل و قبیله و فرزندان و...

قسم چهارم - اسباب و وسایلی که مناسبتی با اخلاق حسنه و فضایل ربّانی دارد و نیز هر یک از این اسباب موقوف بر اسبابی دیگر است.چنان که نعمت

صحت موقوف است بر تغذیه و رشد و بدست آوردن نیروی لازم و استقامت کافی. بدست آوردن غذای مطلوب و رغبت بدان و خوردن و جویدن و هضم کردن و دیگر مراحل تا غذا جزء بدن گردد. و این نعمت غذا خوردن موقوف است بر حواس باصره و ذائقه و شامه و لامسه. با قوه عاقله و بصیرت، انسان می فهمد چه چیزی را بخورد و از چه چیزهایی اجتناب کند و نیز مهارت در پختن طعامها و

ترکیب آنها با مواد دیگر و این سلسله امور و بیان نعمتها هر کدام وابسته به دیگری است که شرح و بیان آنها از قدرت بشر خارج است.

طلب غذا و فایده بخشیدن آن موقوف بر رغبت و میل است؛ چنانکه بیمار غذا را می بیند امّا در او رغبتی بر انگیخته نمی شود. بنابرین خوردن غذا به حدّ ضرورت و گرسنگی و سیری هر کدام در حدّ خود نعمتی است که بر آنها شکری واجب است. خدا به انسان دست و دهان و دندان و خاصیت مضغ و بلع و به پرندگان بال و منقار و به درندگان چنگال و دندانهای تیز و به هر جانوری بر حسب ضرورت و نیاز و ساختمان وجودی - برابر حکمت خود - اسباب و آلاتی برای جذب غذا و دفع دشمن که غذا را ممکن است از او برباید عطا فرموده است. در هوا، در خشکی در دریا جانوران بی اندازه با غرائز مختلف و طبایع متفاوت آفریده و به هر یک راه تحصیل غذا را بخشیده است.

پیداست که هر چه از زمین می روید برای خوردن صالح نیست مگر آنکه در آن تغییراتی داده شود: سرگذشت یک دانه گندم را در نظر آورید که از زمان افشانده شدن در زمین، آب و حرارت و گرما خوردن تا رشد کردن و به خوشه هایی تبدیل شدن و بعد به خرمن برده شدن و جدا گردیدن دانه از کاه، آسیا کردن دانه های گندم، آرد شدن، خمیر شدن، به تنور رفتن و آماده و پخته شدن، چه مراحلی را طی می کند. همکاری حرفه های دیگر با زارعی که این گندم را می کارد مانند: کارآهنگر، نجّار، باربر، خمیرگر، نانوا، ترازودار و افراد دیگری که در انجام

دادن این امر همکاری دارند. این صنع الهی در رشد و نمو گندم است و از طرف

دیگر الفتی که بین طبقات مختلف ایجاد فرموده که کاری به انجام برسد، همه و همه از نعمتهای بی انتهای خدایی است.

از سوی دیگر خداوند متعال ملائکه و فرشتگان بی شماری خلق فرموده و آنها را مأمور اجرای مصالح بندگان قرارداده است. ملائکه زمین، ملائکه آسمان،

ملائکه حَمَله عرش الهی که اصناف مختلف دارند و بسیاری از امور به امر خداوند منان به وسیله آنها انجام و اجرا می شود و هدایت جمیع ایشان از حضرت مهیمن قدوس است که منفرد است به مُلک و ملکوت. خداوند هر یک از اعمال طبیعت و کارهای عالم را به ملکی خاص واگذار فرموده است. در عبادات نیز هر کدام بر نوعی از عبادت مجبول اند. برخی راکع اند و بعضی ساجدند و برخی به تسبیح و تنزیه خداوند متعال مشغول اند. هر یک در پی کاری اند و مأمور بدان می باشند. اگر بنده ای طاعت و اطاعت پروردگار کرد؛ فرشتگانی بروی درود می فرستند و اگر عصیان و معصیت کرد او را لعنت می کنند که قدر نعمتهای بیشمار الهی را ندانسته است. نعمتهایی که ما هنوز به بسیاری از آنها پی نبرده ایم و شماره آنها را نمی دانیم.

خداوند کریم در قرآن مجید می فرماید: وَ اِنْ تَعدُّ وانِعمه اللّهِ لا تُحصُوها؛ «اگر خواهید که نعمتش را شمار کنید نتوانید [که بشر کافر نعمت و ستمکار است]»

(ابراهیم/ ۳۴).

گر سر هر موی من یابد زبان

شکرهای تو نیاید در بیان

در بیان سبب تقصیر مردم در شکرگزاری: علت کوتاهی مردم در شکرگزاری باری تعالی یا کمی معرفت ایشان است به اینکه همه نعمتها از خدای تعالی است یا کمی معرفتشان به اقسام نعمتها یا به سبب جهلشان به حقیقت شکر. بسیاری از مردم گمان می کنند حقیقت شکر گفتن: الحمدلله یا الشکرلله است. یا به علت غفلت کلی از ادای شکر. یا از جهت آنکه عموم یا برخی از نعمتهای الهی برای همه کس است مانند هوا و آب و ... آنها را نعمت نمی شمارند و به اهمیّت آنها واقف نیستند و تا زوال نعمت پیش نیاید قدر آن نعمت را نمی دانند؛ مثل این که تاکسی

کور نشود قدر نعمت بینایی را متوجّه نیست. خوب است بنده خدا به نعمتهایی که در دست است مانند: صحّت، امنیّت و قوّت توجّه کند. و البته زوال آنها را هم پیش نظر آورد تا به اهمیّت آنها بیشتر پی برد. و یقین کند که اگر تا آخر عمر به هر یک

از نعمتهای بزرگ الهی مانند ایمان و صحت عمر خود را به شکر گزاری بگذراند؛ ادای شکر نکرده است. اولیاء و بزرگانی بوده اند که اگر به ازاء یک جزء از معرفت و ایمان آنها همه ممالك دنیا را به آنها می بخشیدند حاضر نمی شدند ایمان و معرفت خود را از دست بدهند. زیرا ارزش این نعمتها از حدّ بیرون است.

طریق تحصیل شکرگزاری: طریق بدست آوردن صفت شکرگزاری به چند امر است:

۱ – معرفت و تفکر در صنع باری تعالی و انواع نعمتهای ظاهری و باطنی او.

۲ – نظر کردن به پست تر از خود در امر دین.

۳ – مردگان و در گذشتگان را به نظر آورد که به حساب و عقاب گرفتارند. و حاضرند برای چند ساعتی یا چند روزی به دنیا برگردند تا جبران گذشته کنند؛ و از بدیهایی که کرده اند توبه و استغفار نمایند.

۴ – از بلاهایی یاد کند که بر او گذشته و خداوند او را از آن بلاها نجات داده است.و از بلاهایی یاد آورد که از آنها نجات یافته در صورتی که امید نجاتی نداشت.

۵ – هر بلایی که بر او وارد شده شکر کند که بلایی بالاتر از آن بدو نرسیده است. اگر عقوبتی به او روی آورد شکر کند که عقوبت او در برابر گناهی که کرده است بوده و دیگر در آخرت از عقوبت آن گناه نجات خواهد یافت. و نیز بداند که اگر به عقوبتی در دنیا دچار شود به اجر و پاداشی دست یافته که از آن بلابسی بیشتر است و به جهت آن باید شاکر باشد. بندگانی در دنیا به بلایا و مصائب دچار می شوند در نتیجه محبّت و علاقه به دنیا بر دل آنان کم می شود و آرزوی لقای پروردگار می کنند و این نعمت بزرگی است که باید شکر آن را بجای آورد.

امّا چنین نیست که بلا و مصیبت برای همه کس بهتر از عافیت باشد. پس نباید کسی از خدا طلب مصیبت و بلا کند. پیامبر عظیم الشأن صلی الله علیه و آله و سایر انبیاء اوصیا

همیشه از خدا خیر دنیا و آخرت می طلبیدند و می گفتند: ربّنا آتِنا فِي اَلدّنیا حَسَنةً و فيِ الآخره حَسَنةً؛ «پروردگارا در دنیا و آخرت به ما نیکویی عنایت فرما». و می فرمود: پیوسته از خدا عافیت طلب کنید که بعد از معرفت و یقین افضل نعمتهای الهی است. نزول بلا و محنت و مصیبت بر حسب میزان صبر و شکر تفاوت می کند.

گاه بندگان در مصیبت و بلا عنان اختیار خود را از دست می دهند و جزع و ناله می کنند؛ سبب کلی این امر ضعف نفس است و این کاری است که شایسته مؤمن نیست زیرا جزع و ناله کردن در مصیبت در حقیقت انکار قضای الهی است. ضدّ این صفت راضی شدن به قضای خداوند و صبر کردن بر آن است.

روایت شده است که حضرت زکریّا علیه السلام از شرّ کفّار به درختی پناه برد. کفّار به تعلیم شیطان ارّه بر درخت نهادند تا به فرق حضرت زکریا علیه السلام رسید. بی اختیار ناله کرد. پس وحی آمد که اگر ناله دیگری کنی؛ نام تو را از دیوان انبیاء علیه السلام محو می کنیم زکریّا دم در کشید و درد را تحمل کرد:

گفتم از درد دل خویش به جانم چه کنم؟

گفت: تا جان بودت در دل اظهار مکن

در صبر و شکیبایی: صبر عبارت است از ثبات نفس و اطمینان آن و مضطرب نگشتن در بلا و مصیبت و مقاومت کردن با حوادث و شدائد. نگهداشتن زبان از شکایت کردن و جزع نمودن.

صبر اقسامی دارد: صبر در جنگها و معرکه ها که از افراد شجاع ظاهر می شود؛ صبر در حال غضب که حلم است، صبر در برابر مشقّات عبادت و طاعت، صبر در برابر شهوات نفسانی و هوا و هوس که لشکریان شیطان اند. اگر نفس به چنان پیروزی دست یافت که لشکریان شیطان را مغلوب کرد و به آرامش و اطمینانی رسیده، به خطاب مستطاب: یا اَیتُها النَفس المُطمَئِنّه ارجعيِ الِی رَبّک راضیةً

مَرضیّه؛ «ای روح آرامش یافته خشنود و پسندیده بسوی پروردگارت باز گرد؛ و در زمره بندگان من داخل شو، و به بهشت من درآی». (فجر/ ۲۷/۲۸/۲۹/۳۰).

سرافراز می گردد. و اگر در این مبارزه خواه بر نفس شیطانی غلبه کند یا مقهور و منکوب هواهای نفسانی شود؛ مصداق این آیه شریفه خواهد بود: خَلَطوُا عَمَلاً

صالِحاً وَ آخَرَسَیئاً عسَیَ اللّهُ اَنْ یتوبَ عَلَیْهِم؛ «[به گناه خود اعتراف کردند] که اعمال نیکو را با کارهای زشت آمیخته اند شاید خدا توبه شان را بپذیرد.» (توبه/۱۰۲).

شاید خداوند متعال ایشان را به سوی خود باز گرداند و از گناهانشان بگذرد. صبر در بلا و مصیبتها به چند نوع جلوه می کند:

۱ – صبری که برای تظاهر و وانمود کردن خود اظهار نمایند و هدف تنها تحسین خلق باشد.

۲ – صبری که برای تحصیل ثواب و رحمت خدا و امید وصول به درجات رفیعه در آخرت باشد. این صبر زهّاد و پرهیزگاران است که در حق آنان خداوند متعال می فرماید:

اِنّما یُوَفّی الصّابِروُنَ اَجْرَهُم بِغَیْر حِسابٍ؛ «مزد صابران بی حساب و کامل ادا می شود.» (زمر/ ۱۰).

۳– صبر اهل محبت و معرفت است که در برابر آنچه از دوست حقیقی می رسد از بلاـ و مصیبت صابرند و از آن لذّت می برند:

عاشقم بر رنج خویش و درد خویش

بهر خشنودی شاه فرد خویش

اینان کسانی هستند که خداوند متعال در حق آنها می فرماید:

وَ بَشّرِ الصّابِرینَ الّذینَ اِذا اصابَتْهُم مُصیبهٌ قالوُا اِنّالِلّه وَ اِنّااِلَیْه راجعون اولئکَ عَلَیهم صلواهٌ مِنَ رَبّهِم و رَحمه؛ «شکیبایان را بشارت ده کسانی که چون مصیبتی به آنها رسید، گفتند: ما از آن خدا هستیم و به او باز می گردیم، صلوات و رحمت پروردگارشان بر آنان باد» (بقره/ ۱۵۵و۱۵۶).

حضرت باقر علیه السلام به جابر بن عبدالله انصاری که پیری و شکستگی بر او غلبه

کرده بود فرمودنـد: چگونه می بینی حـال خود را؟ عرض کرد: فقر را از غنـا، و مرض را از صـحت و مرگ را از حیـات بیشـتر دوست دارم. امّیا حضـرت بـاقر فرمود: مـا اهـل بیت محبوبتر نزد مـاچیزی است که از خـدا بر ما وارد می آیـد. جابر بن عبـدالله برخـاست و میـان دو چشم حضـرت را بوسـید و گفت: راست فرمود پیامبر صـلی الله علیه و آله که ای جابر به خـدمت یکی از فرزندان من خواهی رسید که اسم او موافق اسم من است و او حقیقت علمها را می شکافد.

صبر در رفـاه و نعمت: همچنان که صبر در بلا و مصـیبت وجود دارد. در رفاه و غنا و وسـعت رزق و آنچه موافق خواهش طبع است نیز صبر باید باشد. زیرا اگر انسان نتواند در برابر ثروت و نعمت خود را ضـبط کند؛ کارش به طغیان و عصـیان می کشد. خداونـد متعال در قرآن کریم می فرماید: اِنّ الاِنْسانَ لَیطْغی اَن رَآهُ استَغْنی؛ «حقّا که انسان نافرمانی می کند هرگاه خود را بی نیاز بیند.» (علق/ ۶و۷)

مؤمن می توانـد بر بلا صبر کنـد ولی در رفاه و کثرت مال و اموال جز صـدیق نمی تواند صبرکند. قرآن کریم خطاب به کسانی که به مال و رفاه دست یافتنـد می فرمایـد: شـما را اموال و اولاد از ذکر خـدا غافل و مشـغول نسازد. علّت برتری صبر بر رفاه و ثروت بر صبر در فقر و بلا این است که صبر در رفاه اختیاری است؛ امّا صبر در مصیبت اجباری و اضطراری می باشد.

آدمی بایـد بدانـد که اموال و اولاد یا منصب و مقام موقّتی است و در دست وی عاریه و امانتی است که زود از دسـتش خارج می شود.

امّا اموری که موافق خواهش طبع نیست بر سه قسم است:

اول: اموری که به اختیار بنده و قدرت اوست مثل طاعت و معصیت.

هیچ عبادتی خالی از مشـقّتی نیست و از این جهت محتاج صبر است؛ خصوصاً که باید سعی نماید در خالص ساختن نیّت خود برای خدا و دوری از ریا و حضور قلب و کوشش کند که در حین عبادت یا بعد از آن عجب و خودبینی بر او مسلّطه

نشود و خودنمایی نکند که طاعت او باطل گردد و بالاتر از همه خشوع و خضوع در مقابل ذات حق است.

صبر از معصیت نیز دشوار است زیرا معاصی از چیزهایی است که نفس به آنها راغب و مایل است. صبر نمودن بر معاصی که بدان معتاد شده است بسیار دشوار است؛ زیرا خواهش نفس و عادت دست به دست یکدیگر می دهند و آدمیان را مغلوب می سازند. و نیز صبر کردن بر معصیتی که ارتکاب آن آسان است بسیار دشوارتر است مانند: غیبت کردن و هرزه گویی به همین جهت سفارش شده است پیش از سخن گفتن بیندیشید اگر سخنی غیبت و نمامی و هرزه گویی باشد از آن زبان را حفظ کنید و در گفتن تامّل و صبر کنید. و اگر نمی توانید سعی کنید از آمیزش با مردمان هرزه درای پرهیز نمایید و دل را به یاد خدا مشغول سازید.

دوم: صبر کردن بر اذیت و آزاری که به او رسیده است و قدرت بر انتقام هم دارد ولی اگر از انتقام صرف نظر کند و ترک مکافات کند نیکوتر خواهد بود. این عمل از مراتب عالیه صبر است. خداوند متعال به پیامبر گرامی خود می فرماید: فَاصْبِرْ کَماصَبَرَ اوُلوالعَزْمِ مِنَ الرُسُل؛ «پس پایداری کن، همچنان که پیامبران اولوالعزم پایداری کرده بودند» (احقاف/ ۳۵).

در جنگ احد که کفار عموی گرامی پیامبر اکرم حضرت حمزه را شهید کردند و بسیار بر رسول گرامی صلی الله علیه و آله ناگوار آمد؛ از جانب خداوند متعال وحی آمد: وَاِنْ عاقَبْتُم فَعاقِبوُا بمثل ما عُوقبتم به ولئِن صَبَرتم لَهُوَ خَیرٌ للصابِرینَ؛ «اگر عقوبت می کنید، چنان عقوبت کنید که شما را عقوبت کرده اند. و اگر صبر کنید، صابران را صبر نیکوتر است.» (نحل/ ۱۲۶).

در موردی که پیامبر صلی الله علیه و آله سخن ناگوار می شنید؛ مامور به صبر گردید: فَاصْبِرْ عَلی مایَقُولُونَ؛ «بر آن چه کفار می گویند شکیبایی کن».

سوّم: صبر بر بلاهایی که از اختیار بشر خارج است. این نوع صبر بسیار گران و

سهمناک است و تنها عمل صدیقین و مقربین می باشد و موقوف است بر معرفت

کامل و یقین تام.

پیامبر بزرگوار از خدا یقینی را درخواست می کند که جمیع مصیبت های دنیوی را بروی سهل و آسان گرداند.

ثمرات و نتایج صبر: صبر بر بلا و محنت از منازل دین و از مقامات رفیع موحّدین است. بواسطه صبر، بندگان در سلک مقربان قرار می گیرند. تا آدمی جرعه ای از جانم بلا نکشد؛ قطره ای از ساغر محبّت نچشد:

ناز پرورد تنعّم نبرد راه به دوست

عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

صبر، بنده را به مقامات ارجمند می رساند و بر مسند عزّت می نشاند:

صبر تلخ آمد و لیکن عاقبت

میوه شیرین دهد پر منفعت

خداوند متعال در هفتاد و چند جا از کتاب آسمانی خود، قرآن، از صبر یاد فرموده و اوصاف بسیار برای صابرین بر شمرده و اجر ایشان را بی حساب قرارداده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: صبر نصف ایمان است. هر که در راه خدا صبر کند به تمام ثواب خود ظفر یافته است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال هرگاه بنده ای را به مرضی مبتلا سازد باید که صبر کند و شکایت خود را به عیادت کنندگان باز نگوید. اگر صبر کرد خداوند متعال بنا به حکمت خود اگر به وی شفاعنایت کرد گناهان او را می آمرزد و اگر از دار دنیا چشم پوشید او را بسوی رحمت واسعه خود انتقال می دهد. پس بهتر است بنده مؤمن صبر کند و شکایت ننماید:

دل را اگر زدرد به جان آورد کسی

بهتر که درد دل به زبان آورد کسی

کسی را که صبر نیست ایمان نیست؛ زیرا نسبت صبر به ایمان مانند نسبت سر است به بدن. ارزش بدن به سر است، ارزش ایمان به صبر.

حضرت عیسی علیه السلام به حواریّین فرمود: شما نمی رسید به آنچه دوست دارید مگر این که صبر کنید بر آنچه از آن کراهت دارید.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به یکی از اصحاب خود فرمود: اگر در بلا و مصیبت صبر کنی صرفه می بری و اگر صبر نکنی خدا مقدّرات خود را جاری

خواهد فرمود خواه راضی باشی یا نه.

در بیان اموری که طالب صبر بایـد مراعات نمایـد: اول: آن که بدانـد که خداونـد در برابر هر مصـیبتی گناهی از بنده محو می کند و بر درجه او می افزاید.

حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله فرمود: گـاه است که خـدا می خواهـد بنـده خود را به درجه ای برسانـد که به عمل هرگز بدان درجه نمی رسد، پس خداوند او را مبتلا می گرداند. گاه خداوند برای اینکه بنده خود را از آلودگیها پاک سازد او را به بلا مبتلا می کند.

آری بلا و مصیبت آدمی را در مرتبه عبودیّت صاف و پاک می کند و غرض از خرابی ایشان آباد کردن است:

کرد ویران خانه بهر گنج زر

ساختش زان گنج زر معمورتر

پوست را بشکافد و پیکان کشد

پوستی نو بعد از آنش بر دمد

قلعه ویران کرد و از کافر ستد

بعد از آن بر ساختش صد برج وسد

گندمی را زیر خاک انداختند

پس زخاکش خوشه ها بر ساختند

از پیامبر صـلی الله علیه و آله مروی است که هرگاه کسـی را ببیند که هر چه می خواهد خدا به او می دهد و او به معاصی خدا سرگرم است؛ بدانیـد که خـدا او را به خود واگذاشـته است و مصـداق این آیه شـریفه است: فَلِمّا نَسُوُا ما ذُکّروُا بِهِ فَتَحْنا عَلَیْهم اَبْوابَ کُلّ

شَیْ ءٍ حَتّی اِذا فَرِحوُا بِما اوُتُوا اَخَذْناهُم بَغتَهً؛ «چون همه انـدرزهایی که به آنها داده شـده بود فراموش کردنـد، همه درها را به روی شان گشودیم تا از آنچه یافته بودند شاد شدند، پس بناگاه فرو گرفتیم شان...» (انعام/ ۴۴).

دوم: آن که ملاحظه کنـد که زمـان مصیبت و بلا انـدک است و وقت آن کوتاه و عنقریب از آن راحت شـده به نعیم ابـدی آخرت خواهد رسید و دوران خوشی و تنّعم دنیا - با همه عصیان و آلودگی - نیز درگذر است.

غم و شادمانی بسر می رود

به مرگ این دو از سر بدر می رود

غم از گردش روزگاران مدار

که بی ما بسی بگذرد روزگار

سوم : آن که بی صبری و جزع سودی ندارد؛ آنچه مقدّر است شده و می شود.

جزع وزاری، ثواب آدمی را ضایع و وقار او را ساقط می کند.

حضرت علی علیه السلام فرمود: اگر صبر کنی آنچه مقدّر است خواهد شد و تو ثواب خواهی داشت. و اگر جزع کنی مقدّر الهی انجام خواهد شد و از برای تو وزر و وبال خواهد ماند.

چهارم: آن که در احوال کسانی بنگرد که پیشتر از او و بیشتر از او به مصائب و بلاها دچار شدند صبر کردند و شکر الهی را بجای آوردند و نیز بداند که مصیبت و ابتلای او دلیل فضل و سعادت و رنج و محنت او علامت قرب و عزّت اوست:

هر که درین بزم مقرّب تر است

جام بلا بیشترش می دهند

پنجم: آن که بر اثر مصائب و بلاها استقامت او بیشتر می شود و سکون و آرامش بدست می آورد و به لطف خدا دل او قویتر می شود؛ و نیز بداند که بعد از هر محنتی راحتی و پس از هر غمی شادیی است:

در نومیدی بسی امید است

پایان شب سیه سپید است

بنده باید بداند که اگر مصیبتی به او می رسد از جانب خداست که دوسترین هر کس نسبت به اوست و خیر و صلاح او را از هر کس بهتر می داند ولی عقل بنده از ادراک عواقب آن قاصر است:

هر نیک و بدی که در شمار است

چون در نگری صلاح کار است

در برابر خداوند قادر متعال و هر چه او بپسندد راضی و شاکر باشد و روی درهم نکشد. از شرایط محبّت آن است که هر چه محبوب برای او بپسندد از آن دلشاد باشد.

مزن زچون و چرا دم که بنده مقبل

قبول کرد به جان هر سخن که سلطان گفت

ششم : در احوال مقرّبان و بار یافتگان درگاه ربوبیّت از اولیاء و انبیا و ابتلای ایشان، مطالعه کند و ببیند که دوستان خدا ضربت بلا را چون شربت عطا به جان خریدند و بار الم ومحنت را کشیدند؛ هزار جام مصیبت و قدح محنت نوشیدند و

هرگز ذرّه ای نخروشیدند.

هر کس عارف به خدا باشد و دانا به اسرار و حکمت قضا و قدر او، بیقین می داند که هر امری از جانب حق تعالی روی داد و از او صادر شد و بندگان خود را به آن مبتلا فرمود؛ از مصیبت و شادمانی، همه بر وفق حکمت و مقتضای مصلحت است و خود را به قضا و قدر الهی راضی می سازد و گشادگی در سینه او حاصل می گردد و جزع کردن و جامه دریدن را که در اختیار آدمی است ترک می کند، امّا سوختن دل و جاری شدن اشک از دیده که از مقتضای بشریّت است؛ بنده را از حد صبر بیرون نمی برد. چون ابراهیم پسر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وفات کرد،

اشک از چشم مبارک پیامبر جاری شد. یکی از اصحاب عرض کرد: آیا شما ما را منع نمی فرمودید؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: این ترحّم و مهربانی است. و خداوند ترحّم و مهربانی بندگان خود را دوست دارد، دل می سوزد و اشکی از چشمها می ریزد ولی سخنی گفته نمی شود که مایه غضب پروردگار شود.

امّا کمال صبر آن است که که درد و مصیبت خود را پوشیده دارد و آن را اظهار نکند.

امّیا مرتبه بالاتر آن است که از آن چه بر او وارد شود؛ لذّت یابد و در هر حالتی شاد و مسرور باشد. این هنگامی دست می دهد که بنده به مرتبه انس با خدا کامیاب شود و انوار محبّت حق بر سراچه دل او پرتو افکند و از آنچه به او می رسد راضی و شاکر باشد و مطلوب او رضای دوست باشد و گوید:

گر قصد جفا داری؛ اینک من و اینک سر

در راه وفاداری جان در قدمت ریزم

چنین بنده ای شکستگی در کوی او را خوشتر از درستی در کوی دیگران دارد:

ای جفای تو ز دولت خوبتر

انتقام تو زجان محبوبتر

نالم و ترسم که او باور کند

وزترحم جور را کمتر کند

۶۲. در فسق و عبادت

فسق عبارت است از بیرون رفتن از طاعت پروردگار و عبادت ضدّ آن است که طاعت کردن و بجا آوردن انواع عبادات شرعی مانند: طهارت، نماز و ذکر و دعا و تلاوت قرآن و روزه و حج و ادای حق معروف مانند زکات و خمس و صدقات، حال به آنها در زیر اشاره می کنیم:

اول : طهارت و نظافت که مهمترین امری است برای عبادت؛ زیرا طهارت ظاهر وسیله حصول طهارت باطن است. خداوند متعال می فرماید: واللهُ یُحِبّ المتّطهِرینَ؛ «خدا طهارت کنندگان را دوست دارد». پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: دین بر پایه طهارت استوار شده است.

حضرت امیر المؤنین علی علیه السلام فرمود: پاکیزگی غم و حزن را بر طرف می کند.

برای طهارت چهار مرتبه است:

۱ - پاك نمودن بدن از کثافات و آلودگیها.

۲- پاک نمودن اعضا و جوارح از معاصی و گناهان

۳ - پاك نمودن نفس از اخلاق ناپسند و صفات رذیله.

۴ - پاك ساختن دل از آنچه غیر از خداست (ماسوی الله) و این طهارت انبیا و صدّیقین است.

دل از غیر خدا پاك نمی شود تا نفس او از اخلاق ذمیمه و صفات ناپسندیده پاك نگردد و نفس از آنها پاك نمی شود تا اعضا وجوارح از گناهان پاکیزه نشود و اعضا از گناهان طاهر نمی شود تا از ظاهر بدن خبث و ناپاکیها دور نشود. امّا کسی را که دیده بصیرت نابیناست از طهارت تنها شستن بدن و اعضا و جامه را مقصد

اصلی می داند و از طهارت باطن غفلت دارد؛ و اگر کسی را ببیند که اندك جامه او چرکین یا خاك آلوداست ازاو نفرت می کند. باید به این مراحل که تطهیر باطن است توجّه خاص کرد:

اوّل: توجّه به آداب باطنی طهارت: آدمی نیاز دارد که کثافات و قاذورات را از

خود دور کنـد و انـدرون آکنـده از مـدفوع خود را خالی نمایـد. درین هنگام به یاد آورد که بایـد انـدرون دل را نیز از اخلاق رذیله پاک سازد تا از شرّ آنها سبک بار و آسوده شود و اهلیّت وصول به حرم قرب رب العزّه را پیدا کند.

و نیز درین هنگـام بیندیشـد که آنچه از او دفع می شود؛ همان طعامهای لذیـذی بوده است که در تحصـیل آنها چه رنجها برده است و از راه حلال یـا حرام آنهـا را بـدست آورده پس سـعی کنـد که برای لقمه ای طعام خود را به ورطه حرام نینـدازد و به عذاب الهی دچار نگردد.

دوّم: توجّه به آداب طهـارت برای عبـادت خـالق متعـال: از جمله آداب باطنی طهارت وضو و غسل است. توجّه به این امر لازم است که برای عبادت پروردگار باید دل بنده نیز از صفات رذیله پاک شود. در وضو ابتدا باید صورت را که محل اکثر حواس ظاهره است پاک سازد، سـپس دسـتها را که مباشر بیشتر کارهای دنیوی است تطهیر نماید. با مسح پیش سر مرکز اکثر خیالات فاسـده را پـاک کنـد؛ سـپس پاها را که قـدم بسوی معاصـی برداشـته پاکیزه کنـد و خود را از جهت همه اعضا و جوارح آماده مناجات حضرت حقّ سازد.

اگر به غسل نیاز دارد - چون پست ترین امر حیوانی و شـهوی را انجام داده، بایـد تمام بـدن و موهای بـدن با آب پاک شود و آماده عبادت گردد.

اگر آب در دسترس نبود بـا تیمّم کردن به وسـیله خـاک صورت و دسـتها را بـا خـاک شسـتو دهـد و نهایت خضوع خود را با خاک مالیدن بر صورت و دستها نشان دهد و آماده عبودیّت پروردگار شود و نفس خویش را با تازیانه ذلّت و خواری

برای خشوع در برابر حق تعالی آماده نماید.

در روزهـای جمعه سنّت است موهـای زیادی بـدن و ناخنها را بچینـد. در حمام، در آب گرم از گرمی آتش جهنّم یاد کنـد و لحظه ای از یاد خدا دل را غافل نسازد.

در آداب بـاطنی نمـاز: همچنـان که وجود آدمی زاده از روح و جسم مرکّب شـده است؛ نمـاز نیز روحی و جسـمی دارد. روح نماز نیّت قربت و اخلاص و حضور

قلب است. ارکـان آن تکبیره الاـحرام و رکوع و سـجود و قیـام است و سایر اعمال واجبه آن از تلاوت فاتحه الکتاب و سوره و ذکر رکوع و سـجود و طمأنینه و تشهّد و غیر اینها از واجبات که نماز به ترک آنها باطل می شود از روی عمد نه سهو و اعمال مستحبّه مانند قنوت و تکبیرات زایده نماز هدیه ای است که به پیشگاه حق تعالی می بری باید سعی کنی که از هر جهت بی نقص و عیب باشد، در بیان حقیقت نماز: حقیقت نماز هفت چیز است:

۱ – اخلاص و نیّت قرب و خالی بودن از شائبه ریا.

۲ – حضور قلب تا بداند که چه می کند و چه می گوید و با چه کسی سخن می گوید تا فکر او به جایی دیگر نرود و این را خشوع دیگر نیز گویند. دل خشوع جوارح که مقابل قبله راست بایستد باوقار و خضوع، دستهای خود را بر رانهای خود گذارد و پاهای خود را تا یک وجب گشاده بر زمین نهد و انگشتان پاها رو به قبله باشد. چشم بر موضع سجده نهد و به چیز دیگر نگاه نکند و با ریش و دستها بازی ننماید و خود را به امر دیگری مشغول نسازد.

۳ – معنی آنچه می گوید بفهمد. این غیر از حضور قلب است زیرا ممکن است کسی حضور قلب داشته باشد ولی معنی لطایف قرآنی را درک نکند. افراد از جهت فهم معانی مختلف اند.

۴ – تعظیم نماز و آداب آن بطور کامل.

۵ – هیبت و سبب آن خوفی است که از عظمت و جلال خداوند در دل حاصل

می شود.

۶ – امیدواری – بنده باید در حال نماز از تقصیرات خود خایف و به ثواب الهی امیدوار باشد.

۷ – حیا – سبب آن تقصیرات و گناهان خود است و از اینکه با این گناهان و عصیانها در مقام مخاطبه و مکالمه حضرت ذوالجلال ایستاده و با او سخن می گوید.

اموری که یاد شد در حقیقت روح نماز و مقصود اصلی از آن است و غرض کلی از عبادات و طاعات، صفای نفس و روشنی دل است.

نمازی که ستون دین و معراج مؤمن است و او را به پیشگاه قرب الهی می برد و اوج می دهد و روح او را تصفیه و تزکیه می کند، نمازی است باحضور قلب و خشوع کامل. خداوند متعال در مورد کسانی که رستگار می شوند و به بهشت خداوندی راه پیدا می کنند فرموده است: وَالّذینَ هُم عَلی صَلوتِهِم یُحافِظْوُنَ؛- «و آنان که بر نمازهای خود مواظبند». (مؤنون/ ۹).

نمازی که غافلان و تاریک دلان بخوانند ارزشی ندارد. نمازی که دستخوش فراموشی شود اعتباری نخواهد داشت.

فَویلٌ لِلمُصَلّینَ الّذَینَ هُم عَنْ صَلوتِهِم ساهُونَ؛«پس وای بر آن نماز گزارانی که در نماز خود سهل انگارند» (ماعون/ ۴).

آنچه از پیشوایان دین نقل شده است از عظمت و شکوه نماز بسیار است از جمله از حضرت سیدالساجدین امام زین العابدین علیه السلام نقل گردیده که به آن حضرت عرض کردند چرا هر وقت وضو می سازید رنگ شما زرد می شود؟ فرمود: آیا نمی دانید که در خدمت چه کسی می ایستم؟

بدرستی که نماز بنده به درجه قبول نمی رسد مگر به قدری که دل او متوجّه خدا باشد.

در بیان اسباب آداب باطنی: امّا حضور قلب سبب آن اهتمام به نماز است زیرا دل هر کسی تابع چیزی است به آن اهتمام دارد. پس برای حضور دل باید تمام همّت را بر آن صرف کرد و این امر حاصل نمی شود مگر به یقین کامل به اینکه خانه آخرت بهتر از دنیا و پاینده تر از آن است و نماز وسیله وصول به آن است.چه گونه است که وقتی به حضور یکی از صاحب منصبان و قدرتمندان دنیا می رسی تمام همّت خود را صرف شنیدن و توجّه کردن به او می نمائی و از دیگر چیزها غافلی. حال چگونه است که در برابر ذات اقدس خداوند متعال که مالك الملك و

آن بنـده بظاهر قدرتمند را می تواند به لحظه ای نابود سازد این همه غافلی و سـهل انگار، این نیست مگر بر اثر ضـعف یقین و سستی ایمان بنابر این باید سعی در تقویت یقین و ایمان خود بنمایی.

توجه به معانی کلماتی که بر زبان می آوری تو را بیشتر به حضور قلب در برابر خداوند منّان می نماید بویژه اگر افکار پریشان را از ذهن دور کنی و خـاطر را به انـدیشه هـای دیگر پریشـان نسـازی، امّـا تعظیم، حالتی است که نتیجه دو معرفت است: یکی معرفت جلال و عظمت خداونـد متعـال، دیگر حقارت و ذلّت خود را در برابر حضـرت باری تعالی به نظر آوری که نتیجه این دو معرفت مسکنت و خشوعی است که آن را تعظیم گویند.

امّا هیبت و خوف که بر اثر معرفت قـدرت خـدا و نفاذ امر و بی نیازی در نفس بوجود می آیـد. هر چه معرفت خـدا و صـفات جمال و جلال خداونـد در دل بنده بیشتر شود خشـیت و هیبت بیشتر می گردد. و امّا امید و رجاء سـبب آن لطف و کرم خدا و شناختن صدق وعده او در عطا و بخشش و اجر و ثوابی که برای نماز گزاران مقرّر فرموده است.

و امّـا حیـا نتیجه تقصـیر بنـده است در بنـد گی و عجز از ادای حق تعظیم الهی و معرفت عیوب نفس خود و آ گـاهی به خبـاثت باطن و اینکه خداوند متعال به باطنها

و ظاهرهای بندگان واقف می باشد.

برای این که توجّه خاصـی به نماز شود؛ علاوه بر خالی کردن دل از جمیع مشاغل دنیوی و وساوس شیطانی و توجه به جلال و عظمت بی انتهای حق تعالی، باید از جهت ظاهر نیز اسباب ظاهری را فراهم کند:

چشم را از دیـدن برخی چیزهای زائـد بربنـدد و فقط به سـجده گاه نگاه کند، یا در خانه تاریکی نماز بخواند یا روبروی دیوار بایسـتد. گوش خود را از شـنیدن چیزهایی که موجب پریشانی حواس می شود بر بندد و در موضـعی که جمعیّت بسیار رفت و آمد دارند؛ نماز نخواند. برای مصلی و نماز خانه اتاق خاصّی،

خلوت اختیار کند.

امّا اگر دل را از افکار دنیوی و وساوس شیطانی پاک نسازد خانه خلوت هم تأثیری در ایجاد حضور قلب نمی بخشد. تعلقات دنیوی همچون مرض مزمنی است که باید بر اثر ریاضت، کم کم، درمان شود تا حضور قلب در نماز حاصل گردد.

در بیان اسرار و اشارات مربوط به نماز: برای کسی که طالب آخرت و شایق رتبه سعادت باشد باید که به اسرار آن را شارات توجّه کند:

۱ - چون صدای مؤذّن را بشنوی به یاد هول منادی روز محشر افتی که خلایق را به عرصه محشر فرا می خواند، به سوی نماز شتاب کنی که در روز قیامت به لطف خداوند، از جمله کسانی باشی که با آنها مدارا خواهند کرد. اگر به شنیدن نماز دلشاد می شوی بدان که در روز قیامت به تو پیام رستگاری خواهد رسید. حضرت رسول صلی الله علیه و آله در وقت نماز به بلال مؤذّن می فرمود: اَرِحنا یا بلال: ای بلال ما را با بانگ نماز به راحت انداز. چون صدای (الله اکبر) را بشنوی تعظیم خدای را بجای آوری و بدانی که اول هر چیز اوست و آخر هر چیز نیز ذات مقدس اوست و او از هر چه تصوّر کنی بزرگتر است. و چون ندای اشهدان لااله الله را بشنوی بدانی که هر معبودی غیر از خداوند متعال نابود و باطل است. و چون صدای: اشهد انّ

محمداً رسول الله را بشنوی با ادب تمام نام او را بر زبان آری و صلوات بر او و خاندانش بفرستی و به گفتن حَیَّ علی الصلوه، حیّ علی الفلاح و حیّ عَلی خَیْرِ العَمَل دل و جان خود را متذکّر این معنی ساز که نماز مایه رستگاری است و بهترین اعمال است با شوق و شتاب بسوی آن برو و در دل بشاشتی و شادیی از آمدن وقت نماز احساس کنی و بدانی که این وقتی است که خدای برای تو مقرّر کرده است. اذان و اقامه را با نام خدای بزرگ آغاز کن و پایان بده و خدا را در همه حال ناظر بر اعمال خود بدان. هیچ حول و قوّه ای جز ذات مقدّس او نیست که تو به یاری او بر می خیزی و می نشینی. پس اعتماد خود را بر خدا قرار بده و وقتی روی بسوی قبله می کنی انگار از همه برگشته و به خدا پناه آورده ای. اوست که به

تو توفیق عبادت ارزانی می دارد و رحمت خود را شامل حال تو می کند. خداوند نسبت به بندگان رئوف و مهربان است.

وقتی روی ظاهر و روی دل را بسوی خدا گردانیدی به یاد آور که در حضور پروردگار ایستاده ای و او مطّلع بر احوال توست. در حین نماز خشوع و انکسار کن و از تکبر و سرکشی بیزاری بجوی. زنهار! وقتی که روی دل به جانب خدا می کنی و می گویی: وَجَّهْتُ وَ جِهیَ للّذی فَطَرَ السَمواتِ والاَرْضَ حَنیفاً مُسْلِماً وَ ما اَنَامِنَ المشرکینَ؛ « و می گویی من مسلمانم و مشرک نیستم مباد به خدای تبارک و تعالی که از دلهای و باطنها خبر دارد دروغ بگویی.

در آغاز حمد ابتدا از دشمنترین دشمنان خود به خدا پناه بر و بگو: اَعوْذُ بِاللّهِ مِنَ الشیطانِ الرّجیم. چون بگویی بِسم اللهِ الرّحمنِ الرّحیم باید قصد تبّریک و تیمّن به نام پروردگار خود کنی. وقتی بگویی الحمدُللهِ رَبّ العاَلَمینَ یعنی جمیع انواع

حمد و شکر مختص ذات پروردگار عالمیان است. هر نعمتی که به تو مستقیم یا غیر مستقیم می رسد بر اثر احسان و عنایت اوست. وقتی گفتی مالِکِ یَوْم الدّین باید متوجّه روز هولناك قیامت و حساب و عذاب آن روز عظیم شوی. وقتی

می گویی: ایّاكَ نَعْبُدُ وَ ایّاكَ نَستعین یعنی ترا - تنها - می پرستم و تنها از تو یاری می جویم. در این حالت عجزو انکسار وناتوانی خود را پیش نظر آوری. پس از حمد و سوره در برابر عظمت خداوند پشت خم کنی و بگویی: سُبحانَ رَبّی العَظیمَ وَ بِحمْدِه پروردگار خود را که عظیم است تسبیح می کنم و حمد و ستایش را انجام می دهم. سپس می گویی سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَه: خداوند اجابت کرد و شنید حمد کسی که او را ستایش کرد. وقتی به سجده می روی باید نهایت خشوع و خضوع خود را با نهادن بهترین جای صورت خود یعنی پیشانی بر پست ترین عناصر یعنی خاك ابراز کنی و بگویی: سُبحانَ رَبی الاَعلی و بحمده یعنی تسبیح پروردگار بلند مرتبه خود را باکمال عجز می گویم و او را حمد و سپاس می کنم. شاید که با این عجز و لابه و خشوع خداوند بر تو نظری از سر رأفت و مرحمت کند:

در کوی دوست شوکت شاهی نمی خرند

اقرار بندگی کن و دعوی چاکری

چون سر از سجده برداشتی تکبیر بگوی و استغفار کن.

از حضرت امیرالمؤنین پرسیدند از حالت سجده: فرمود سجده اول یعنی ما را خداوند از خاک آفرید و زنده کرد. سجده دوّم اشاره به این است که مجدّداً بازگشت به خاک می کنیم و برای حساب و سنجش اعمال سر از خاک بر می داریم.

در پایان نماز با شهادت دادن به واحدانیّت حق و رسالت رسول مکرم صلی الله علیه و آله و صلوات و درود فرستادن بر محمدو آل او - علیهم السلام - به ذیل لطف الهی در آویزی و به دامن محمد و آل او صلی الله علیه و آله چنگ در زنی و امید قبولی نماز خود را داشته باشی.

درآداب باطنی ذکر و دعا: ذکر عبارت است از یاد خدا کردن. نفع آن در صورتی است که دوامی داشته باشد تا این که یاد او در دل قرار گیرد و انوار عظمت او بر دل بتابد و از اشراقات خورشید جمال او سینه گشاده گردد و بتدریج با نام خالق بی مثال انس گیرد و محبّت حق در دل او ریشه کند و از غیر او منقطع شود و بجز یاد خدا در دل او باقی نماند و چون ساعت مرگ فرا رسد؛ از هر چه او را از

یاد خدا جدا می کرد دور شود و به چهره مرگ لبخند زند. گویی از زندان دنیا رها شده و به خلوتخانه دوست راه پیدا کرده است. اگر چه ذکر به زبان هم - اگر به قصد قربت باشد - ثواب بسیار دارد؛ امّا اثر انس و محبّت بدون حضور قلب و یاد خدا در دل حاصل نمی گردد. اذکار بسیار است که باید بر زبان و دل باشد. مثل لااله الاالله - سبحان الله و الحمدللّهِ و الله اکبر و لا حَوْلَ و لا قوّةَ اِلاّ بِاللّهِ و تسبیحات اربع و اسماء الله و هر ذکری که دلالت بر عظمت و جلال خداوند متعال کند، فضیلت بیشتر دارد. گفته اند: لااله الااللّه افضل از همه اذکار است.

در بیان شرایط و ذکر و دعا: دعا مغز همه عبادات است. در کتب ادعیه، دعاهایی ذکر شده است. طالب باید به آنها رجوع کند. دعاها آداب و شرایطی دارد که باید رعایت شود تا نورانیّت دعا ظاهر شود و دعا مستجاب گردد، اینک شرایط

دعا:

اول: آنکه اوقات شریفه را برای دعا انتخاب کند؛ مثل روز عرفه، ماه رمضان، روز جمعه وقت سحر و شبهای قدر و شبهای جمعه و ...

دوم : در حالتهایی که سفارش شده است مانند: حال آمدن باران، بعد از نمازهای واجب و میان اذان و اقامه .

سوم : وضو یا غسل داشته باشد. و رو به قبله باشد. دستهای خود را بالا برد و بعد از دعا بر روی خود بکشد. دستها را مانند گدایی که برای طلب کمک دراز می شود بالا کشد.

چهارم : آن که نه دعا را بسیار بلند بگوید نه بسیار آهسته، بین جهر و اخفاف، دعا گوید.

پنجم : در دعا متوجّه سجع و موزون بودن کلمات نشود که منافی خضوع است. دعا را بازاری و تضرّع همراه سازد. چنان دعا کند که گویی دعایش مستجاب خواهد شد.

قبل از دعا ذکر و حمد خدا بگوید و صلوات بر محمد و آل او صلی الله علیه و آله بفرستد.

ششم : اقرار به گناهکاری خود کند و توبه کند و عزم بر ادای مظلمه ای که بر گردن او می باشد. کند یا توفیق ادای آن را از خدا بخواهد.

هفتم: به تمام همّت رو به خدا آورد و از بقیه وسایط قطع امید کند. لباس و مکان و غذای او از مال حلال باشد، حاجت خود را نام ببرد، دیگران را هم در دعا شریک سازد. گریه وزاری کند. دعا را بتأخیر نیندازد، در وقت نعمت و آسانی دعا کند تا خدا او را در وقت سختی به فریاد رسد. امید جز بر خدا نداشته باشد.

در بیان آداب تلاوت قرآن: بدان که ثواب تلاوت قرآن از حد بیرون و قدر و فضیلت آن از حد بیان افزون است. از پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که هیچ شفیعی در روز قیامت بلند مرتبه تر از قرآن نیست. و نیز از آن حضرت نقل شده است که فرمود: دلها زنگ می گیرد چنان که آهن زنگ می گیرد. یکی از اصحاب عرض

کرد: جلا و صیقل آن چه چیز است؟ فرمود: تلاوت کلام الله و یاد مرگ. قرآن کلام خداست که به وسیله روح الامین بر قلب مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و کلامی در حد اعجاز مشتمل بر حقایق و معارف دینی و دستورهای اخلاقی و احکام است. پس بر کسی که از اهل ایمان باشد مواظبت بر تلاوت آن واجب است.

آداب ظاهری تلاوت قرآن : از جمله آداب تلاوت قرآن این است که با وضو باشی و با سکون و وقار نشسته یا ایستاده رو به قبله و سرپیش افکنده مانند کسی که در نزد بزرگی جلیل الشأن می نشیند، بنشینی یا بایستی و کلمات را شمرده و با تأنّی بخوانی که در یک ماه یک ختم قرآن کنی. اگر قاری در جایی باشد که ایمن از ریا باشد باید اندکی صدای خود را بلند کند. صدای خود را زینت دهد امّا نه به نحوی که مشتمل بر ترجیع باشد. حق آیات را مراعات کند. چون به آیه سجده رسد سجده کند. چون به آیه عذاب رسد؛ به یاد عذاب آخرت افتد و به خدا پناه برد و اگر به آیه رحمت رسد از خدا رحمت و عنایت بخواهد و نعیم بهشت را از

خدا آرزو کند. چون به آیه استغفار رسد از خدای متعال طلب غفران کند. در آغاز بگوید: اعوذبالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم. در آخر هر سوره بگوید: صَدَقَ اللّهُ العلیُّ العظیمُ.

در بیان آداب باطنی تلاوت قرآن: در آداب باطنی قرآن چند نکته را باید در نظر گیرد:

اوّل تذکّر عظمت کلام خدا و علو مرتبه آن و یاد آورد که خداوند متعال چنین کلامی را از عرش جلال خود امر به نزول فرموده و آن را در ظرف الفاظ و کلمات ریخته است تا به فهم بندگان نزدیک شود والاّ چه کسی را یارای شنیدن و فهم آن بود؟ درباره قرآن خداوند متعال می فرماید: لَوْ اَنْزَلْنا هَذَا القرانَ عَلی جَبَل لَرَاَیتَهُ خاشِعاً مَتَصَدّعاً مِنْ خَشْیَهِ اللهِ؛ «اگر این قرآن را بر کوه نازل می کردیم، از خوف خدا آن را ترسیده و شکاف خورده می دیدی» (حشر/۲۱).

وقتی این کلام مجید را می خوانیم یقین کنیم که خداوند خالق جهان با ما سخن

ص:۲۲۶

می گوید.

دوّم: این که در وقت تلاوت قرآن متوجّه تعظیم صاحب کلام گردد. دل و زبان خود را از آلودگیها پاک سازد و قبل از تلاوت قرآن لحظه ای چند در صفات و افعال الهی تفکر کند تا قلب او مستغرق عظمت الهی گردد.

سوّم: آنکه با حزن و رَقتِ قلب، قرآن را تلاوت نماید. امام صادق علیه السلام فرمود: قاری قرآن را سه چیز بایسته است: دلی خاشع، بدنی فارغ و مکانی خلوت، وقتی چنین حالی را دریافت باطن او با خدا انس می گیرد و نور قرآن بر دلش می تابد؛ چه در آن وقت خوش بی واسطه با پروردگار خود در مناجات است. در این حالت باید حضور قلب داشته باشد؛ و از وسوسه های باطل کناره گیری کند.

چهارم: در آیات قرآن تدبّر و تعقّل کند. در قرآن مجید آمده است: اَفَلایَتَدَ

بَّرونَ القرانَ اَمْ عَلی قُلُوبٍ اَقفالها؛ «آیا در قرآن نمی اندیشند یا بر دلهایشان

قفلهاست؟» (محمد صلی الله علیه و آله/ ۲۴).

برای تدّبر بیشتر لازم است که آیات را مکرّر بخواند و تأمّل کند.

پنجم: به فهم معنی ظاهری آیات اکتفا نکند؛ بلکه سعی کند تا حقیقت معانی بر او مکشوف گردد. چون به آیه ای رسد که مشتمل بر صفات الهی باشد مثل: وَهُوَ السَمیعُ البَصیر و یا: هواللهُ الملکُ القُدّوسُ السلامُ المؤمِنُ المهیمن العَزیزُ الجَبّارُ المتکبّر در معانی این اسماء و صفات نیکو تدبّر کند و چون افعال الهی در قرآن پیش آید: از خلقت آسمان و زمین و ملائکه و آدم و ستارگان و شمس و قمر؛ در عظمت جلال خداوند بیندیشد. وقتی به سرگذشت انبیاء و قصص آنها و عاقبت اقوام متمرّد سرکش می رسد؛ تصوّر کند که اینها برای عبرت اوست و این پندها برای بیداری او گفته شده است.

قاری قرآن نباید تنها به الفاظ ظاهری و مخارج حروف دلخوش باشد، بلکه باید سعی کند که از الفاظ به معانی بپردازد و فهم آیات را وجهه همّت سازد.

ششم: آن که تعصّب و کج طبعی در فهم و تفسیر آیات نداشته باشد؛ بلکه

تفاسـیر مختلف را بخواند و آنچه مبتنی بر تفسـیر اهل البیت علیهم السلام است پیش نظر آورد تا تعصّب مانعی برای او در فهم آیات بیّنات قرآنی نگردد. از تفسیر به رأی و مذاق خود بپرهیزد و به عجز خود در هر حال توجّه داشته باشد.

از هر آیه به مناسـبت مطلب ذوق و حالتی خاص پیـدا کنـد. اگر به اوصاف بهشت می رسـد بهجت و سـروری در دل احساس نماید و ازخدا بخواهد او را مشمول عنایت و لطف خود قرار دهد و اگر سخن از جهنم و عذابهای الهی است به خدا پناه برد و از او آمرزش و غفران طلب نماید.

بتدریج با قرآن چنان انس بگیرد که پیوسته در حین تلاوت به صاحب کلام توجّه کند و مستغرق جمال حق باشد و پروای غیر او نداشته باشد.

در آداب روزه : ثواب روزه بسیار و اخبار درباره فضیلت آن بی شمار است ما

به آداب ظاهری و باطنی روزه اشاره ای می کنیم: سـزاوار روزه دار آن است که چشم خود را از حرام بپوشاند. زبان خود را از غیبت و نّمـامی و هر چه مایه گناه است نگاه دارد. گوش خود را از هر چه حرام یا مکروه است حفظ کنـد. و شـکم خود را از خوردن خوراکهای حرام یا شـبهه ناک واطعمه الوان نگهدارد؛چه هدف از روزه این است که قوه شهویّه مقهور و ضعیف شود و تسـلّط شـیطان کمتر گردد و درانسـان آثار تجرّد و روحانیّت حاصل شود و از جمله آداب روزه آن است که در هنگام افطار دل او مضـطرب باشد در میان خوف و رجاء زیرا نمی داند که آیا روزه او ارزش قبولی داشته است یا خیر؟ حضرت امام حسن علیه السـلام به جماعتی فرمودنـد: خداوند ماه رمضان را برای آن قرارداده است که بندگان در آن ماه بر یکدیگر در عبادت و طاعت سبقت جویند.

درجات روزه : برای روزه سه درجه است:

اول – روزه عوام و آن این است که شـکم و فرج خود را از طعـام و شـهوات حفـظ کنی. این نوع روزه تنها مایه اسـتخلاص از عذاب الهی تواند بود.

دوم : علاوه بر محافظت فرج و شکم روزه دار چشم و گوش و زبان و دست و

پای خود را باید از معاصی و گناهان حفظ کند. برای چنین روزه ای ثوابهای بسیار خواهد بود.

سوم : روزه خواص و آن روزه ای است که علاوه بر نوع اول و دوم که محافظت شکم و فرج و اعضاء و جوارح است؛ دل خود را از اشتغال به افکار دنیوی حفظ کند و در اندیشه و دل اوجز یاد خدا نگذرد. این روزه انبیاء و صدّیقین و مقرّبین است؛ و نتیجه آن لقای جمال الهی و رسیدن به مقام فوز و فلاح و خلاصی از عذاب اخروی است. برای چنین کسی صفای نفسی حاصل می شود که باعث استجابت دعاهای وی می گردد. و اگر از اهل معرفت باشد بعضی از اسرار ملکوتیّه بر وی کشف می شود.

در بعضی آداب حج: حج اعظم ارکان دین و از عمده ترین چیزهایی است که آدمی را به حضرت رب العالمین نزدیک می سازد. در این جا به بعضی از آداب ظاهری و باطنی حج اشاره می کنیم: می دانیم غرض اصلی ازخلقت انسان شناختن خدا و وصول به مرتبه محبت و انس به اوست. این امر بستگی دارد به صفای نفس. حصول صفای نفس موقوف است بر دوری از شهوات و بازداشتن آن از لذّات شهویّه و ترک متاع و زخارف دنیوی و صرف جوارح و اعضا به جهت خدا در اعمال شاقّه و مداومت بر یاد او. به همین جهت خداوند متعال قرار بر عباداتی نهاد که بندگان به وسیله آن عبادات به خدا تقرّب جویند. بعضی از عبادات متضمّن ترک مال و متاع دنیوی است مانند: زکات و خمس برخی متضمّن ترک شهوات است مانند روزه بعضی بر یاد خدا مشتمل است و متوجّه شدن به او و صرف کردن اعضا در عبادات مانند نماز؛ امّا حج مشتمل بر همه این اعمال است به اضافه تحمّل مشقّات و ترک وطن و تجدید میثاق الهی و انجام مناسکی که از طرف خداوند متعال تعیین شده است.

اعمال و مناسک حج از قبیل طواف، سعی بین صفا و مروه به صورت هروله و سنگریزه افکندن بر شیطان و ... را اسراری است که مردمان با آنها انس نگرفته اند.

امّا آن چه بـدان امر شده است و باید انجام داده شود، کمال بندگی و غایت ذلّت است و بجا آوردن آنها اطاعت امر و بندگی مولاست؛ زیرا بندگی حقیقی آن است که در فعل آن سببی جز اطاعت مولا نباشد:

بنده ایم و پیشه ما بندگی است

بندگان را با سبب ها کار نیست

می نخواهد کار بنده علّتی

جز که فرموده است مولا خدمتی

امّا تعجّب مردم از انجام دادن اعمال عجیبه حج تنها از جهل و نادانی آنهاست.

مکّه و مـدینه کـه اولی قبله همه مسـلمانان و دومی که مـدفن مقـدّس رسـول مکّرم صـلی الله علیه و آله و دخت گرامی و ائمه معصومین علیهم السلام در آن جاست، مرکز نزول وحی

الهی بوده، قدم به قدم می توان شـمیم خوش و رایحه دلنواز حضـرت ابراهیم خلیل علیه السـلام که با پسـر ارجمندش اسـمعیل علیه السلام آن را بنا کردند و پیامبر عالیقدر صلی الله علیه و آله

را که در کوی و برزن همین دو شـهر مقـدس زیسـته انـد؛ به نظر مجسم نمود و در آن سـاحت اقـدس از خداونـد متعال توفیق طاعت و بخشایش و عفو الهی را درخواست کرد؛ خود سـببی بزرگ است که مسـلمانان از شـهرهای مختلف از راههای دور و نزدیک در موسم حج گرد یکدیگر جمع شوند و حل مشکلات خود را از خداوند متعال بخواهند.

در بیان اموری که درین سفر باید رعایت کرد: رعایت چند امر در این سفر مقدّس لازم است:

اوّل: اینکه نیّت خود را برای خدا خالص کند و جز امتثال دسـتور الهی چیزی دیگر مانند تجارت و سـیاحت و خود نمایی و ... در دلش راه پیدا نکند.

دوم : از گناهانی که کرده است توبه خالص کنـد. اگر حق النّاسـی و حق اللهی در ذمّه اش مانـده است؛ آنها را ادا کند. تصوّر کند این سـفر بی بازگشت است. باید وصیّت خود را به بازماندگان بگوید یا بنویسد و از خانواده و فرزندان و اموال و تعلّقات دنیوی کلاً دل برکند و آنها را به خدا سپارد.

سوم: آنکه به رفعت درجه بیت الله و مدینه منورّه کاملاً توجه کند و بداند که به

کجا سـفر می کند. این سفر از جهت معنوی با سایر سفرها فرق بسیار دارد. بداند که این سفر سیرالی الله است، از خود بریده و به دوست پیوسته است. پس شرط اول قدم آن است که ترک علایق کند و تنها هدفش قرب الهی باشد.

چهارم: آنکه سعی کند توشه سفر او در راه حج از ممرّ و مسیر حلال باشد. از اسراف وخوش گذرانی بپرهیزد؛ امّا بداند که در اعانت به دیگران اسرافی نیست زیرا اسرافی در خیر نمی باشد.

پنجم: آنکه در این سفر مقدّس اگر رنجی در راه پیش آید تحمّل کند و زبان به

شکایت نگشاید. با دوستان و همسفران خود با شیوه خوبی برخوردکند. تواضع و شکستگی و فروتنی ازخود نشان دهد و برای آنها یار شاطر باشد نه بار خاطر. از گفتن سخنان ناشایست پرهیز کند از جدال و پرخاش بپرهیزد و گذشت و ایثار نماید.

اگر بتوانـد در برخی مواضع و مواقف پیـاده راه برود؛ ماننـد رفتن به منی و قربانگاه یا از عرفات به مشـعرالحرام. سـعی کنـد در پیشـگاه خانه مالک الملک نهایت تواضع، ذلّت و انکسار را از خود بروز دهـد. امیـد است خداونـد متعال او را مشـمول الطاف خود قرار دهد و گناهان گذشته او را عفو نماید.

در بیان اسـرار باطنی حج : چون بنده قصد زیارت خانه خدا کند؛ در هر یک از منازل و مراحل به یاد عرصه قیامت افتد و خدا را بـه یـاد آورد. وقـتی لبـاس احرام کـه ماننـد کفن است می پوشـد به یـاد قـبر و مرگ افتـد و بدانـد که بـا همین یکتـا پیرهن برانگیخته خواهد شد و به صـحرای محشر حاضر خواهد گردید. وقتی آمادگی خود را برای اجابت دعوت خدا با گفتن لبّیک اللهم لبیک بیان می کنـد، همچون ائمه معصومین علیهم السـلام، خائف باشد که مبادا در برابر لبیک او، لالبیک و لاسـعدیک پاسخ آید.

وقتی طواف می کند، بداند که همه مردمان از سـفید و سـیاه و هرنژاد همچون پروانه گرد شـمع بارگاه ربوبیّت اظهار ربوبّیت و طاعت و اطاعت می کنند و با

ملائکه الهی که بر گرد بیت المعمور طواف می کنند؛ شریک است. وقتی استلام حجر الاسود می کند گویی با دست مالیدن و بوسیدن آن دست خدا را می گیرد و می بوسد و با خدا عهد و میثاق تازه می کند و پیمان می بندد که دیگر گرد گناه نگردد. هنگامی که به خانه کعبه می نگرد و چنگ در دامن آن می اندازد با نهایت خضوع و انکسار و تواضع از خدا غفران و آمرزش گناهان گذشته را بخواهد و زاری و التماس کند.

وقتی به صحرای عرفات و مشعر وارد می شود؛هزاران نفر را از پیر و جوان و از نژادهای مختلف می بیند که دست نیاز به درگاه بی نیاز بر آورده اند؛ از صمیم قلب دعا و زاری کند و رضای خداوند را بجوید. در منی هنگامی که رمی جمرات و انداختن سنگریزه را بر شیطان انجام دهد باید حال حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام را پیش نظر آورد که به امر خدا شیطان را با رمی جمرات از خود دور کرد و بر نفس غالب شد. زائر بیت الله هم باید نفس خود را بکشد و آن را در قربانگاه به قصد تقرّب به حق؛ قربان کند و شکر و سپاس نعمتهای بی منتهای او را انجام دهد. وقتی سر می تراشد گویی همه ناپاکیها را از خود دور می سازد و جسم و جان خود را در راه معبود جلا می دهد.

در آداب زیارت بعضی از مشاهد مشرّفه: در فضیلت زیارت قبور مطهّره پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام اخبار بسیار رسیده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که قبر مرا بعد از وفات زیارت کند مانند آن است که در حیات من بسوی من هجرت کرده باشد و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: یا ابوالحسن خدای تعالی قبر تو را و فرزندان تو را بقعه هایی کرده است از بقعه های بهشت و دلهای خلق و برگزیدگان خود را به آنها مایل ساخته است. از آن جا که در زیارت این بزرگان اظهار اخلاص و تجدید عهد ولایت است و باعث سرور ایشان؛ تاکید شده است بر زیارت قبر مطهر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام وقتی زیارت مؤن اجر جزیل و ثواب فراوان داشته باشد، پس چگونه خواهد بود زیارت برگزیدگانی که

جهان به خاطر وجود آنان خلق شده و از هرگناه و نافرمانی بر کنار بوده اند و صراط و دلیل و امین بر مملکت الهی و پیامبر خدا و پیشوایان و خلفاء الهی در بین مردم اند. بنابر این تمام وفای به عهد ایشان زیارت، قبور ایشان است.

پس باید وقتی عازم بر زیارت هر یک از پیشوایان عظیم الشأن شوی با غسل یا وضو باشی و نهایت فروتنی وتواضع را در تشرّف به بقعه منوره آنها ابراز کنی.

وقتی چشمت بر منظره شهر مدینه افتد به یاد آوری که پیامبر عظیم القدر اسلام صلی الله علیه و آله

در همین شهر اساس شریعت را بنیاد نهاده و در کنار همین شهر پیامبر صلی الله علیه و آله با کفّار و بدخواهان چه جهادها کرده و برای استقرار دین چه تلاشها نموده است. به یادآوری که این بقعه منوّره جایگاه دفن پیامبری است که روح الامین بر او قرآن کریم را نازل فرموده و آن را معجزه باقیه پیامبر صلی الله علیه و آله تا روز رستخیز کرده. چون در حالت زیارت باشی تضرّع بسیار کن و از خدا بخواه که تو را در قیامت از شفاعت آن حضرت بهره مند فرماید.

وقتی به نجف اشرف مشرّف می شوی بدانی که آن وادی سلام ومحل ارواح مؤمنان است و بقعه ای است منوّر که خدا آن را زیارتگاه وصیّ پیامبر خود قرارداده. وقتی بدان جا رسی آدابی که گفتیم رعایت کنی و عظمت شأن وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله را پیش نظر آوری و شفاعت خود را به اذن خداوند از او بخواهی.

وقتی به زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام مشرّف شدی و به سرزمینی رسیدی که تربتش شفابخش مرضی می باشد مقام و عظمت شهید کربلا حضرت ابا عبدالله علیه السلام را پیش نظر آوری که یزیدیان چگونه سر مقدّس نوه پیامبر صلی الله علیه و آله را از تن جدا کردند؛ و آن حضرت و فرزندان و یاران با وفای آن جناب را چگونه با لبهای تشنه شهید نمودند و زنان و فرزندانشان را به اسارت به کوفه و شام بردند و انواع خواری بر آنها روا داشتند. زیارت این شهیدان بزرگوار را با گریه و ناله وتضرّع وزاری همراه کن و در عالم باطن با آن عزیزان همدردی نما. باشد که مورد عنایت خداوند متعال و حضرت سیّدالشهداء علیه السلام قرار بگیری.

در قبرستان بقیع در مدینه قبور منوره چهار امام معصوم: حضرت امام حسن علیه السلام حضرت امام زین العابدین علیه السلام حضرت امام باقر علیه السلام و حضرت امام صادق علیه السلام را با خضوع و قصد قربت به خالق اکبر زیارت نما.

قبر منوّر حضرت رضا علیه السلام را در طوس، مشهد، با خلوص تمام زیارت کن که

ثواب زیارت آن حضرت بسیار است. قبور سایر ائمه دین علیهم السلام را اگر توانستی از نزدیک و اگر متمکّن نبودی از راه دور، به قصد قربت، و با کمال فروتنی و عرض اخلاص زیارت نما و از فیض زیارت و سلام بر آنها - که حیات و مماتشان یکی است و در مقامی هستند که بر همه دوستان و زائرانشان اشراف و آگاهی دارند، بهره مند شو. خدایا ما را از شفاعتشان در روز قیامت بهره مند فرما.

رزَقنا اللّهُ وایّاکم شفاعَتَهم یَوْمَ الورُودِ بحق الَملِكِ الوَدُود. آمین.

ص:۲۳۴

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹